

نشراحسان



شخصیت مسلمان معاصر

مولف:
مصطفی محمد طحان
مترجم:
محمد یوسف ارباب

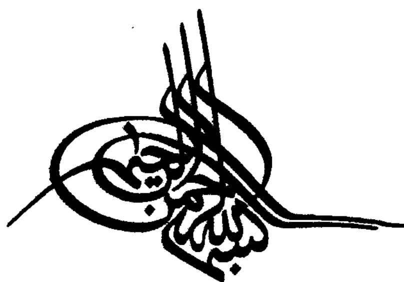
شخصیت مسلمان معاصر

مؤلف:

مصطفی محمد طحان

مترجم:

محمد یوسف ارباب



۰۸۷۱-۲۲۵۶۱۰۰

شخصیت مسلمان معاصر



طحان، مصطفی محمد، ۱۹۳۸
شخصیت مسلمان معاصر/ مصطفی محمد طحان؛
مترجم محمد یوسف ارباب. تهران: احسان، ۱۳۸۸.
۲۵۲ ص.
فیپا ISBN: 978-964-356-612-8
الشخصیه المسلم المعاصر
کتابنامه به صورت زیرنویس
اسلام --- تبلیغات
ارباب، محمد یوسف
BP ۱۱/۶۲/ط۳ش۳ ۱۳۸۶ ۲۹۷/۰۴۵
کتابخانه ملی ایران ۱۰۹۲۶۸۴

شخصیت مسلمان معاصر

❖ نویسنده:	مصطفی محمد طحان
❖ مترجم:	محمد یوسف ارباب
❖ ناشر:	نشر احسان
❖ تیراژ:	۲۰۰۰
❖ نوبت چاپ:	اول ـ ۱۳۸۸
❖ چاپ:	مهارت
❖ قیمت:	۳۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-356-612-8
شابک: ۸-۶۱۲-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



■ دفتر مرکزی: تهران ـ خ انقلاب ـ خ صفی علیشاه، کوچه تهرانی، پلاک ۳۴ تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
■ فروشگاه: تهران ـ خ انقلاب ـ روبروی دانشگاه، مجتمع فروزنده ـ شماره ۴۰۶ تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

فهرست مطالب

فصل هفدهم: مسلمان دعوتگر با مسلمان و غیرمسلمان به خوبی معاشرت می‌کند

مقدمه مؤلف

موضوعات مورد بحث در این کتاب مجموعه سخنرانیهایی که برای قشر جوان ایراد کرده‌ام، به منظور درمان و پیشگیری برخی از بیماریها و آفتهاکه ممکن است به زندگی و اندیشهٔ آنان راه یابد و منجر به ضعف اخلاق و رفتار یا تندرویهایی در این زمینه شود و هر دو حالت نتیجهٔ یکسان در بردارد.

همیشه این باور و اطمینان را داشته‌ام که نسل ما مقصود و مدلول مستقیم نهضت اسلامی است، نهضتی که بر فرد و اجتماع اثرگذار است و امت اسلام را که همچون گلدسته‌ای برابر جهانیان است نوسازی کند و تمدن اسلامی را بنیان می‌نهد.

به خوبی می‌دانستم که نابینا نمی‌تواند راهنمای کسی باشد و چه بسا دعوتگری که صفاتش رو به سوی کمال است، اما کردارش را خصلتی ناپسند تباه می‌کند ... (برای نمونه) او را شبها در قیام و روزها روزه می‌یابی، اما هنگامی که سخن می‌گوید مردم به سبب تندروی او هراسان می‌شوند و از او می‌گریزند.

﴿ولو كُنْتَ فَظاً غَلِيظَ القَلبِ لا نَفضُّوا من حَولِكَ﴾

«و اگر درشت‌خوی سخت دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.»(۱)

و چه بسا جوانی را خواهی یافت که در سخنانش میانه رواست، اما مفاهیم مورد استفادهٔ او اشتباه هستند. به این علت و بسیاری علل دیگر تصمیم گرفتم این سخنرانیها را مدون سازم تا نسلها از آن بهره‌مند شوند.

در فصلهای آغازین از اخلاق و رفتار شخصی دعوتگر سخن به میان آورده‌ام؛ از اخلاص و دوری گزیدن از شبهات، احساس مسئولیت و نپرداختن به آنچه سودمند

۱ـ ترجمهٔ آیات از ترجمهٔ قرآن آقای خرم‌شاهی برگرفته شده‌اند.

نیست، بلند همتی و خوش‌بین بودن و ضرورت اینکه باید دانا و فرهیخته باشد و با خودش برای ادامه دادن تربیت و تداوم یاد خدا و دوری گزیدن از سخن اضافی پیمان ببندد.

در فصلهای بعدی از رابطهٔ دعوتگر با دیگران مطالبی را بیان کرده‌ام؛ دوری دعوتگر از دورویی و متعهد دانستن خود به ادب در رفتار، آراسته و مرتب بودن، به طوری که مردم با او خو بگیرند و او نیز با مردم مأنوس شود و کسانی را که با وی دیدار می‌کنند بشناسد، در انتخاب دوستانش دقت کند و وقت زیادی برای گروه مؤمنان در سایهٔ مساجد صرف کند.

در فصلهای دیگر از اهمیت ایجاد خانوادهٔ مسلمان، که خود راهی است جهت ساختن امت مسلمان، سخن به میان آورده‌ام. در فصلهای پایانی از رفتار دعوتگر با غیر مسلمانان در اجتماع، از وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ازکار فردی و گروهی و از انفاق و تدبیر نیکو مطالبی را بیان کرده‌ام.

این کتاب را ***شخصیت مسلمان معاصر*** نام نهاده‌ام.

شاید برخی از خوانندگان از واژهٔ«معاصر» ایراد بگیرند؛ چون به نظر آنان ـ با همهٔ احترامی که به نظر آنان قایل هستم ـ مسلمان معاصر همان مسلمان هر زمان و مکان دیگر است. اما من معتقدم که مسایل و مشکلاتی که مسلمان معاصر با آنها مواجه است در گذشته نبوده است و دعوتگر باید با آنها نوعی بده بستان داشته باشد و آنها را در چارچوبی مفید برای استفاده قرار بدهد.

شاید برخی به پاره‌ای از مفاهیم و مطالب مندرج درکتاب به سبب ناسازگاری آنها با امور مألوف و شناخته شده اعتراض کنند. من بر این باورم که هر چیز جدید، قابل تأمل و پذیرش است...

آنچه از برادران و خواهرانم می‌خواهم داشتن گمان نیکو است و اینکه برای این برادرشان، با اخلاص و در غیاب دعای تقویت و راه یافتن به خیر کنند.

و الحمدلله رب العالمین

مصطفی محمد الطحان

کویت ۱۴۱۶/۷/۲۰

برابر با ۱۹۹۵/۱۲/۱۲

به قلم: دکتر النشمی

مقدمه

دعوتگران اسلام امروزه سنگ آسیا و کانون توجه ویژه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. افراد و دولتها آنها را تحت نظر دارند و بسیاری از کشورهای اسلامی دستگاهها و متخصصانی برای پیگیری گامها و شمارش نفسهای آنان گماشته‌اند.

کشورهای غیر اسلامی با شناخت تاریخ و تمدن اسلامی می‌دانند که تنها اسلام پایه‌های یک تمدن اسلامی را از جهت اعتقادی، فکری و روش شناختی داراست و رسیدن این دعوت و این دین به جامعهٔ آنان پایه‌های تمدنشان را که بر نبرد با دین و بیرون انداختن بی‌قید و شرط آن از جامعه استوار است، درهم می‌شکنند.

کشورهای اسلامی که از دیرباز عقیده و قوانین متعادل اسلامی در آنها رواج داشت دچار وابستگی شده‌اند و به آن عادت و باور کرده‌اند که زندگی و عزت و ثبات و بقای پایه‌های حکومت آنها در این وابستگی است، تا جایی که گمان می‌کنند اسلام سبب هلاکت آنهاست، در حالی که در حقیقت سبب نجات آنهاست. کشورهای غیر اسلامی و اسلامی با هم در دشمنی و عداوت با دین و صاحبان و حاملان دعوت آن با هماهنگی یا بدون آن وحدت نظر دارند.

از بسیاری از دعوتگران که نسبت به اسلام ناآگاه و ناآشنا هستند لغزشها و عیبهایی یافتند که این دشمنی و حملات بی‌امان و تعمیم دادن آن بر اسلام و تمام مسلمانان و دعوتگران را توجیه می‌کند. دعوتگران مخلص امروزه بسیار نیازمند یادآوری، تربیت و توجیه هستند تا دشمنان خود و سبب دشمنی آنان را بشناسند و دعوت خود را بر دشمنان و بر کسانی که حقیقت دعوت اسلام را نمی‌دانند به خوبی و نیکی ارائه دهند.

امروزه می‌توان گفت یک دعوتگر موفق کسی نیست که تنها احکام فقهی دین ر بداند، گرچه به مقام و درجهٔ فقیه و مفتی و به نزدیکی اجتهاد رسیده باشد؛ چراکه نیاز او به شناخت سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی و واقعیتهای زندگی از جهت اجتماعی

اقتصادی، فلسفی، تربیتی و روانی بسیار ضروری است. اینها سلاحهایی هستند که بدون آنها نمی‌تواند از بیابانها و موانع عبور کند و به سنگر دشمن هجوم ببرد و توان ایجاد دوستی یا دعوتش را بدون آنها نخواهد داشت.

پس این کلام که «دعوت، امروزه یک دانش، هنر و مهارت است، کلامی ناآشنا و غریب نیست.»

کتابهای زیادی به قلم دانشمندان و فقیهان مخلص، برای جوانان پرشور و احساس برای فهم دین و حمل دعوت آن نوشته شده است. نویسندگانی که اصول دعوت و روشهای آن و چگونه مورد خطاب قرار دادن را نمی‌دانند. یا به عبارت دیگر آنان دعوتگر نیستند و چون دعوتگر شروع به خواندن این کتابها می‌کند دچار حیرت و سرگردانی می‌شود و در میان سخنان متعدد و دلایل و نقل قولها و ترجیحات دچار اضطراب می‌شود. مانند این است که نویسنده، فقیهی متخصص را مورد خطاب قرار می‌دهد که دنبال دلایل و ترجیحات و حاشیه‌ها و زیادی نقل قولها و آوردن نصوص است، در حالی که دعوتگر از اینها فقط به خلاصه‌ای و یا به مواردی محدود از آنچه گفته شده بیشتر نیاز ندارد.

اگر کتابی از این عیب سالم مانده باشد، از طرح و اسلوب نادرست مداوای قضایای عصر محفوظ نمانده است.

سخن او را می‌یابی که از موارد زیر خالی نیست: عیب‌جویی از دانشمندی که در تلاش و اجتهاد پیشی جسته است و خیر فراوان منتشر کرده است که وی آن همه خوبی را زیر سؤال می‌برد و اشتباهات کوچک او را بزرگ می‌کند و دیدگاه او را منحصر به فرد و شاذ می‌شمارد و سرانجام او را تحقیر می‌کند تا جایی که شاید او را از دین اسلام خارج سازد. یا اینکه مشاهده می‌کنی که اسلام را با چهره‌ای سیاه و کبود ارائه می‌دهد و در احکام سخت‌ترین آنها را اختیار می‌کند و به جای راهنمایی مسلمانان و امر به معروف و نهی از منکر و دعوت غیر مسلمانان، به دشمنی بین مسلمانان فرا می‌خواند. ظاهراً مسلمان (در نظر او) فقط کسی است که با نویسندهٔ کتاب و هم فکران او هم عقیده باشد و خود را هم شکل آنان بسازد. وگرنه افراد دیگر یا نادان و صاحب بدعت یا فاسق، گناهکار و یا کافر و خارج از محدودهٔ اسلام هستند (پناه بر خدا).

دعوتگر جوان که این کتابها را می‌خواند از او خواسته می‌شود با این بار مسئولیت به حرکت درآید و در جامعه‌اش دعوتگری کند و دعوتش را منتشر سازد. اما او تحت تأثیر این کتابها دچار افکار افراطی می‌شود، به طوری که با همه به مخالفت بر می‌خیزد. پس نوشتن برای دعوتگران، امروزه یک دانش، هنر و مهارت است و این سه امر در این کتاب درهم تنیده شده یافت می‌شوند. روشی آسان ـ«خطابی مستقیم» و دلایلی شفاف و برگرفته از نصوص و استنباطی فقهی و حرکی ـ نصوص را به نفع خود مصادره نمی‌کند و از آنها فهمی که امکان ندارد استخراج نمی‌کند و در نصوص هیچ گونه حمله‌ای به یک دعوت یا دعوتگری نمی‌یابید و از قضایای ایمانی و دعوت بزرگترین و مهم‌ترین اصول و مسایل آنها انتخاب شده است و همراه با گزینش آسان‌ترین روش در هر قضیه و ساده‌ترین راه همراه با شور و حماسه در ارائه و تحریک همتها که با دعوتگری که ایمان و فکر و درک او پرنور است متناسب باشد. همراه با فراگیری صفات شخصی دعوتگر و بیان اسباب و مستلزمات دعوت اضافه کردن بر آن را جز به سختی نمی‌پذیرد و شما هیچ امر کلی یا جزئی را مشاهده نمی‌کنید مگر اینکه مستقیم یا غیر مستقیم در این باشد و این از اثرات موفقیت و نیکویی هدف است.

این کتاب تحفه‌ای گرانبها برای کتابخانهٔ اسلامی، غنیمتی خالص برای دعوتگران و چراغی فراراه آنان است و ان شاء الله حسنه‌ای در ترازوی نویسندهٔ آن و صدقه‌ای جاری است. و خداوند توفیق دهنده و هدایتگر به راهش، راه پیامبران است. بر آنان و بر پیامبر ما بهترین درودها و سلام‌ها باد و خداوند ما را به آنان برساند و در زمرهٔ روندگان راه آنان قرار بدهد!

إنه سمیع مجیب

دکتر عجیل النشمی، رئیس دانشکده شریعت در دانشگاه کویت
کویت ۱۴۱۶/۷/۲۰ ه
برابر با ۱۹۹۶/۱۲/۱۲ م

فصل نخست

دعوتگر مسلمان در کارش مخلص است

امیرالمؤمنین عمربن خطاب رضی الله عنه روایت می‌کند: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «ملاک پذیرش اعمال بر نیتها استوار است و آنچه را قصد کنند به آن می‌رسند. کسی که وطنش را به خاطر خدا و رسولش ترک می‌گوید بی‌شک کار او برای خدا و رسولش محسوب خواهد شد و هر کس که هجرت و ترک وطن او برای دنیا یا برای رسیدن به زنی باشد، عمل او برای این هدف شمرده می‌شود.»[1]

این حدیث از پایه‌های شناخت دین است و یکی از اصول مهم زندگی فردی و اجتماعی بشر را در برمی‌گیرد.

عمل به قصد و نیت مرتبط است. وقتی که قصد درست باشد عمل نیز درست می‌شود و اگر قصد فاسد و نادرست باشد عمل هم ضایع می‌شود و از بین می‌رود و تلاشها به جای سود به زیان مبدل خواهند شد.

پس نیت، قصد کردن و سپس انجام دادن کار است. این انسان مانند دیگران برای

۱ـ صحیح بخاری و مسلم.

انجام کار به پا می‌خیزد و تنها قصد و نیت است که کار وی را در راستای ساختن و یا در راستای تخریب قرار می‌دهد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «(مردم در روز قیامت) بر اساس مقاصد و نیتهایشان برانگیخته می‌شوند.»[۱]

انسان مال خود را خرج می‌کند، اگر صدقه‌ای در راه خدا باشد باید همراه با این ویژگی باشد که: در هنگام دادن صدقه هیچ کس متوجه انفاق و صدقهٔ او نشود و منت نگذارد، آزار نرساند، تفاخر نکند و با برتری طلبی خود و یا تحقیر دیگران را آزار ندهد، هنگامی که روان او با دادن صدقه هم سو می‌شود و قلب او بر دوستی مال چیره می‌گردد و به فریادرسی محتاج و دردمند می‌رسد و زندگی خود را رو به راه می‌کند و در ضمن منظومه‌ای برای همکاری، ساختن و بخشیدن کریمانه که نفس دهنده و گیرنده را با هم پاک می‌سازد، قرار می‌گیرد.

چه بسا مال صرف شده، برای شهرت‌طلبی و نشان دادن خود باشد تا گفته شود فلانی کریم و بخشنده است. این فرد خود را آزار می‌رساند؛ چرا که او را به برتری‌طلبی و تکبر جرأت می‌دهد و هنگام ذلیل کردن خود، دیگران را نیز آزار می‌دهد.

در ضمن باعث آزار جامعه نیز می‌شود؛ چرا که سبب می‌شود در جامعه کینه‌ها و طمع‌ها رشد یابد و از جامعهٔ امن به جامعهٔ طبقاتی تبدیل شود که مردم نسبت به همدیگر کینه می‌ورزند. به همراه فرد نخست، صدقه و بخششی است که نفس را پاک و زندگی را با ارزش می‌کند. و همراه دومی، بخششی است که روان را فاسد و کینه‌ها را به بار می‌آورد. نیت سبب تفاوت میان این دو عملِ به ظاهر یکسان است.

خداوند سبحان می‌فرماید: «ای مؤمنان، صدقات خود را با منت نهادن و آزار باطل نکنید، همانند کسی که مالش را برای نمایش دادن در چشم مردم، می‌بخشد و به خداوند و روز واپسین ایمان ندارد. آری، داستان او همچون داستان تخته‌سنگی است که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن ببارد و آن را (همچنان) سترون واگذارد، آنان از کار و کردار خویش حاصلی نبرند؛ و خداوند، خدانشناسان را هدایت نمی‌کند.»[۲]

انسان می‌جنگد. اگر جنگ در راه خدا باشد نه برای کسب غنیمت مادی، موقعیت و

۱ـ سنن ابن ماجه.

۲ـ بقره، ۲۶۴.

جایگاه دنیایی، تحقیر و ذلیل ساختن دیگران، قدرت‌یابی و برتری‌طلبی در زمین بلکه فقط برای رضای خدا، در آن صورت آن نبردی است که سبب برکت عمر و پاکی روان و اصلاح دیگران و آبادانی زمین می‌شود. اگر کشته شود شهید است و اگر زنده ماند دارای زندگی کریمانه و بزرگوارانه است. او قبل از اینکه خواهان مرگ و ذلت دشمنانش باشد خواهان زندگی و هدایت آنان است.

اما اگر جنگ به امید جمع‌آوری غنیمت، کسب شهرت و نام و به بندگی گرفتن دیگران و مکیدن خون آنان باشد، پس این فرد وحشی، یاغی و دشمن خود و دیگران است.

فرد نخست، مبارزی است که زندگی را اصلاح می‌کند. و دومی، راهزنی است که نسبت به بشریت و قوانین آن تجاوز کرده است. آنچه سبب تفاوت این دو کار است فقط نیت است.

«شخصی گفت: ای رسول خدا، شخصی از ما برای نام شجاعت می‌جنگد و شخصی، برای تعصب و شخصی، برای نمایش، کدام یک در راه خداست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس برای برتر ساختن نام خدا جنگید او در راه خداست.»(۱)

دعوتگر، انسانها را دعوت می‌کند. وقت، تلاش و مال خود را صرف راه دعوت می‌کند. اگر این کار را برای رسیدن به رضای خدا و برای دوستی و هدایت دیگران انجام داد، او از گروه دعوتگران راستین و از جملهٔ رستگاران است و اگر این کار را با هدف نمایش، شهرت‌طلبی، تظاهر، برتری‌خواهی یا منفعت‌طلبی انجام شود، از جملهٔ دعوتگران دروغین و از زیانکاران است.

فرد نخست، دعوتگری به سوی خداست که خود را اصلاح و دیگران را در تجارتی پربرکت با پروردگار رحمن که زیانی ندارد فرا می‌خواند. و دومی، بد دعوتگری است که روان خود را از دست داده و دیگران را فاسد و دنیا و آخرت را از دست داده است. تفاوت این دو فقط در نیت است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «نخستین فردی که روز قیامت مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرد فردی است که شهید شده است. پس او را می‌آورند و خداوند نعمت خود را بر او یادآوری می‌کند و او نیز به نعمت خداوند اقرار

۱ـ روایت بخاری و مسلم.

می‌کند. سپس از او سؤال می‌شود که در مقابل این نعمت چه کردی؟ گوید: در راه تو جنگیدم تا شهید شدم، (باری تعالی) گوید: دروغ می‌گویی، تو برای این جنگیدی تا گفته شود که با جرأت و شجاع هستی و این نیز گفته شد. سپس دستور داده می‌شود و بر رویش کشیده می‌شود و در آتش انداخته می‌شود. پس از آن مردی راکه دانش آموخته و آموزش داده و قرآن خوانده می‌آورند و خداوند نعمت خود را بر او یادآوری می‌کند و او بر وجود آن اقرار می‌کند. و خداوند می‌پرسد تو در مقابل چه کردی؟ گوید: دانش فراگرفتم و به آن عمل کردم و برای تو قرآن خواندم. (باری تعالی) گوید: دروغ می‌گویی، تو برای این دانش فراگرفتی تا گفته شود دانشمندی، و قرآن آموختی تا گفته شود قاری قرآن هستی و این نیز گفته شد. سپس دستور می‌دهد بر رویش کشیده می‌شود و در جهنم انداخته می‌شود. بعد از او فردی را می‌آورند که خداوند در روزی او فراخی داده بود و ثروت فراوان به او بخشیده بود، خداوند نعمتش را بر او یادآوری می‌کند و او نیز به آن اقرار می‌کند، خداوند گوید در حق این نعمت چه کردی؟ گوید: در تمام راههایی که تو دوست داری هزینه کردم و مالم را خرج کردم. (باری تعالی) گوید: دروغ می‌گویی، این کار را برای این انجام دادی تا گفته شود که تو بخشنده و کریم هستی و این نیز گفته شد. سپس دستور داده می‌شود و بر چهره‌اش کشیده می‌شود و در آتش انداخته می‌شود.»(۱)

خداوند متعال هیچ عملی را جز اینکه کاملاً خالص برای او باشد نمی‌پذیرد. خداوند متعال در حدیثی قدسی می‌فرماید: «من بی‌نیازترین کس از شریک هستم هر کس کاری انجام داد و فرد دیگری را در آن با من شریک و همراه ساخت، من او را با همان شریک وا می‌گذارم.»(۲)

نیت راستین قصد خدا، هر کاری را به عبادت تبدیل می‌سازد. سخن نیکو، تبسم و بازی با همسر خود به خاطر حفظ نفس، صدقه است. جهاد در راه خدا بزرگترین عبادت است و نیز انفاق و خرج کردن در راه خدا صدقه است. کسی که به سوی خدا فرا می‌خواند اگر به وسیلهٔ او یک انسان هدایت شود برای او از دنیا و آنچه در آن هست بهتر است. در بخاری و مسلم از انس روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «درختی که

۱ـ صحیح مسلم.
۲ـ صحیح مسلم.

انسان مسلمان می‌کارد یا زراعتی که کشت می‌کند و انسان، پرنده و یا حیوانی از آن می‌خورد برای او صدقه‌ای به حساب می‌آید.» رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس از خداوند به راستی شهادت بخواهد، خداوند او را به درجهٔ شهدا می‌رساند اگرچه در بستر خود بمیرد.»(۱)

نیت بد عبادت را به عملی باطل، بی‌ارزش و بی‌اعتبار تبدیل می‌کند. چه بسا فردی که شب را به نماز ایستاده است، اما از آن جز شب بیداری بهره‌ای نمی‌برد و شخصی که روزه دارد، اما جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نمی‌برد و حتی فردی که در راه خدا جهاد می‌کند و یا هزینهٔ جهاد را می‌دهد و یا مردم را به راه خدا دعوت می‌کند، در حالی که آنها نخستین افرادی هستند که در آتش انداخته می‌شوند. پیامبر ﷺ به روش هدایت نبوی با موضوعات واقعی، نیت را با هجرت مرتبط ساخت.

هجرت برترین عمل و سرتاج تلاش مؤمنان بود که آنان را از مرحلهٔ رنج و عذاب در مکه به مرحلهٔ دولت اسلامی در مدینه منتقل ساخت. اگر این هجرت برای خدا و در راه او بود، پس تنها خداوند پاداش آن را مشخص می‌کند. اما اگر آن برای هدفی دنیایی باشد، پس این هجرت در نزد خداوند ارزشی ندارد و فقط برای همان هدف محسوب می‌شود...

برخی دوست دارند کلام رسول خدا ﷺ را با این ادامه ذکر کنند: «برای منفعت دنیایی یا برای زنی که نکاح کند (هجرت کند).» این به موردی خاص از یکی از مهاجران ارتباط دارد که گفته می‌شود او برای ازدواج با زنی به نام ام قیس به مدینه هجرت کرده. به هر حال چه این مورد صحیح باشدو یا نباشد، فراگیر و عمومی بودن قضیه معتبر است نه یک حکایت اختصاصی.

و تو ای مسلمان دعوتگر...

ای کسی که می‌خواهی زندگی را با نام خدا، بنا سازی و برای حفظ انسان و جامعه قصد برپا داشتن قانون خدا را داری و زندگی گرانبهای خود را در راه رسیدن به این هدف سپری کرده‌ای، آیا در صورت بی‌توجهی به قلبت، خود را سهل‌انگار نمی‌دانی؟

۱ـ بجز امام بخاری بقیهٔ صحاح سته آن را روایت کرده‌اند.

این پاره گوشتی (قلب) که اگر آن را اصلاح کردی تمام اعضای بدنت اصلاح می‌شود و اگر آن را فاسد کردی تمام بدنت فاسد می‌شود و آن جز با نیت صالح نیکو نخواهد شد و ضمیر آدمی جز بدین راه زنده و بیدار نمی‌شود. و همیشه سخن رسول خدا ﷺ را به یاد آور که فرمود: «هر کس که هجرت و کوچ او برای رضایت خدا و رسول بود، پس هجرت او چنین شمرده می‌شود و هر کس که هجرت او برای رسیدن به سود دنیایی و یا برای ازدواج با زنی بود پس هجرت او چنین شمرده می‌شود.»

همچنین به یاد آور که از جمله فریب انسان از طریق شیطان این است که وی برای بهرهٔ نفس خود کار می‌کند، در حالی که ادعا می‌کند کار او برای رضایت خداست و او در این حال فریبکار و یا فریب خورده است. اگر انگیزه‌های او زیر ذره‌بین برده شود روشن خواهد شد که بسیاری از اسباب خشم، خوشحالی، خستگی و راحتی با نخی سست به خدا می‌رسند در حالی که با طنابی زمخت به بهره‌های نفس متصل هستند.(۱)

رسول خدا ﷺ فرمود: «خوشا به حال مخلصان، کسانی که چون حاضر شوند شناخته نمی‌شوند و چون پنهان شوند کسی دنبال آنان نمی‌گردد. آنان چراغهای هدایت هستند که هر فتنهٔ کور و تاریک به وسیلهٔ آنان تبیین می‌شود.»(۲)

«جز این فرمان نیافته بودند که خداوند را بپرستند و پاکدینانه دین خود را برای او خالص دارند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و این دین استوار است.»(۳)

۱ـ محمد الغزالی، الوعی الاسلامی (شماره ۷۲).

۲ـ بیهقی آن را از ثوبان روایت کرده است. ۳ـ بینه، ۵.

فصل دوم

مسلمان دعوتگر از شبهات پرهیز می‌کند

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت شده است: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «حلال آشکار است و حرام آشکار است و در میان این دو اموری شبهه‌ناک است که بسیاری از مردم آنها را نمی‌دانند. هر کس از شبهات پرهیز کند دین و آبروی خود را حفظ کرده است و هر کس در شبهات افتد در حرام افتاده است. (این) مانند چوپانی است که (گوسفندان خود را در) اطراف منطقهٔ ممنوعه می‌چراند و هر آن ممکن است که گوسفندان وارد آن منطقه شوند. بدانید که هر پادشاهی منطقهٔ ممنوعه (خطوط قرمز) دارد و بدانید که منطقهٔ ممنوعه (خطوط قرمز) خداوند اموری هستند که آنها را حرام کرده است. بدانید که در بدن پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح پذیرد همهٔ بدن اصلاح می‌شود و اگر آن فاسد شود همهٔ بدن فاسد می‌شود و آن قلب است.»(۱)

دانشمندان اسلام این حدیث را از جمله چهار حدیث اساسی می‌دانند که تمام

۱ـ صحیح بخاری و مسلم.

دستورات دینی به آنها باز می‌گردند و سه حدیث دیگر عبارتند از: «**انما الأعمال بالنیات**»، «**إزهد فی الدینا یحبك الله**» و حدیث «**من حُسن إسلام المرء ترکه ما لایعنیه.**»

این حدیث بر مسلمان واجب می‌سازد تا به اشیای حلالی که خداوند درکتاب خود و در دستوراتش حلال کرده است روی آورد و از حرام ـ آنچه که خداوند در قرآن و پیامبر در سنت حرام کرده است ـ دوری کند. رسول خداﷺ می‌فرماید: «حلال آن چیزی است که خداوند در کتابش آن را حلال کرده است و حرام آن چیزی است که خداوند در کتابش آن را حرام کرده است.»(۱)

رسول خداﷺ برای ما بیان می‌کند که در میان حلال آشکار و حرام آشکار اموری است که حلال و حرام بودن آنها برای بسیاری از مردم آشکار نیست. پس هر کس از آنها دوری کند دین و آبروی خود را حفظ کرده است.

دعوتگر موفق از شبهات هرچند کوچک به دو دلیل زیر پرهیز می‌کند:

نخست: برای آنکه پرهیزکار شود، زیرا رسول خداﷺ فرمود: «انسان به درجهٔ پرهیزکاری نمی‌رسد تا زمانی که آنچه را ایرادی ندارد به خاطر ترس از آنچه ایراد دارد رها نسازد.»(۲)

دوم: خود را الگوی مردم سازد ... در آن رویداد که شبی پیامبر همسر خود را از مسجد به خانه می‌برد و چند تنی او را دیدند، به آنان گفت: بایستید. سپس گفت: این همسرم صفیه دختر حُیَیّ است. این کار را به این سبب کرد تا از هرگونه شبه جلوگیری کند.

عمر رضی الله عنه وقتی مسلمانان را فرمانی می‌داد نخست نزد خانوادهٔ خود می‌رفت و آنان را از انجام خلاف آن می‌ترساند؛ زیرا همهٔ مسلمانان به خانوادهٔ عمر رضی الله عنه نگاه می‌کردند.

پس دعوتگرانی‌که مسئول دعوت دیگران هستند باید این‌مسئولیت را احساس کنند و از خود به خوبی مراقبت کنند؛ زیرا بسیاری از مردم آنان را زیر نظر دارند.

۱ـ سنن ترمذی و ابن ماجه.
۲ـ سنن ترمذی.

از جمله شبهاتی که باید از آنها دوری گزید

● سیگار کشیدن؛ اگرچه برخی به حلال بودن آن معتقد هستند؛ اما بعضی دیگر آن را حرام می‌دانند. به هر حال سیگار از قضایای شبهه‌ناک است که ارتکاب آن شایستهٔ دعوتگران نیست.

● رفت و آمد به اماکن لهو و سرگرمی، این مکانها نیز از اماکن شبهه‌ناک است که شایسته است از آن دوری شود.

● سرگرم شدن بسیاری به بازی فوتبال یا چیزی مانند آن، زندگی بشری از مجموعه اوقات شب و روز او پدید می‌آید و از بین بردن آن با بازی جایز نیست. این درست است که تن تو بر تو حقی دارد و ایرادی ندارد که وقتی را برای تمرین ورزش و نرمش اختصاص بدهی، اما به اندازهٔ لازم نه بیشتر.

● خواندن مجلات مبتذل که باعث ضعف عقل، قلب و نیروی بدن می‌شود.

● همراهی با دوستان فاسد و کج‌رو؛ کسانی که سبب بی‌آبرویی می‌شوند و آثار همراهی آنها در روان آدمی باقی می‌ماند.

● خوراکی که مواد اولیهٔ پخت آن شبهه‌ناک است.

و سایر اموری که مسلمان دعوتگرِ پارسا آنها را با احساس راستین و قلب پاک خود تشخیص می‌دهد.

رسول خداﷺ، آن مربی نخست، ما را چنین می‌آموزد: «رها کن آنچه تو را به تردید وا می‌دارد و برو به سوی آنچه تو را به شک نمی‌اندازد.»

همچنین می‌گوید: «کسی که کار خود را با شک و تردید درهم می‌آمیزد به زودی به حرام محض نیز در می‌افتد.»

فقط در اجتناب از این امور است که مسلمان دعوتگر غیبت را از خود دور و دین و آبروی خود را حفظ می‌کند و فقط در این حال است که پاکدامن و نیکورفتار باقی می‌ماند و مردم با پیروی از او شادمان می‌شوند. منظور حدیث افرادی نیستند که بر خود

سخت می‌گیرند و حلال را رها می‌کنند و ادعا می‌کنند که این زهد است. زهد حقیقی پیروی از قانون خداست نه بیشتر و نه کمتر. رسول خدا ﷺ فرمود: «ملتهای پیش از شما به سبب سختگیری هلاک شدند. بر خود سخت گرفتند و خداوند نیز بر آنان سخت گرفت. پس بقایا و آثارشان را در دیرها و صومعه‌ها مشاهده می‌کنید. خدا را عبادت کنید و چیزی را شریک او نسازید. حج بگزارید و عمره کنید و استقامت پیشه کنید تا مستقیم و پا برجا شوید.»(۱) خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، چیزهای پاک راکه خداوند بر شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید و از حدود نگذرید که همانا خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد.»(۲)

منظور از این سخن: کسی که به شبهات مشغول شد در حرام می‌افتد ... یعنی کسی که در انجام سنتها سهل‌انگاری می‌کند، فرایض را ترک خواهد کرد و کسی که در امر مکروه سهل‌انگاری کند، مرتکب حرام خواهد شد و کسی که در شبهات استمرار ورزد در حرام خواهد افتاد. رسول خدا ﷺ برای توضیح این قضیه مثالی می‌زند: «چوپانی که گوسفندان خود را اطراف یا نزد یک منطقهٔ ممنوعه می‌چراند هر آن احتمال دارد که گوسفندان وارد منطقهٔ ممنوعه شوند.» در این جایگاه رسول خدا ﷺ از قلب انسان یاد می‌کند که پاره گوشتی است که صلاح و فساد جسم به آن بستگی دارد.

قلب است که بر اعضای بدن حکومت می‌کند. وقتی قلب با محبت و ترس خداوند اصلاح پذیرفت، تمام حرکات اعضا نیز اصلاح می‌پذیرد و از حرام اجتناب و از شبهات دوری می‌گزینند. رسول خدا ﷺ در دعایش می‌فرماید: «پروردگارا، من از تو قلبی سلیم خواستارم.»

انس از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ایمان انسان پا برجا و مستقیم نمی‌شود تا زمانی که قلب او مستقیم و پا برجا شود.»(۳)

قلب زمانی اصلاح می‌پذیرد که در آن معرفت، شناخت، عظمت، جلال، شکوه،

۱ـ سنن ابوداود. ۲ـ مائده، ۸۷.

۳ـ مسند احمد.

محبت، ترس، بزرگی، امیدواری و توکل به او در قلب جای گیرد. این حقیقت توحید و معنای لا اله الا الله است. لیث به نقل از مجاهد در تفسیر آیهٔ «**و لا تشرکوا به شیئاً**» می‌گوید: یعنی «جز من کسی را دوست نگیرید.» در صحیح حاکم از عایشه به نقل از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: شرک پنهان‌تر از گذر مورچه‌ای سیاه بر صخره‌ای صاف در شب تاریک است. پایین‌ترین درجهٔ آن دوست داشتن ستم و ناگوار آمدن عدالت است و دین جز دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا چیز دیگری نیست دوستی و چیز دیگری نیست. خداوند متعال می‌فرماید: «بگو (ای پیامبر) اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید خداوند نیز شما را دوست می‌دارد.»(۱)

چون قلب فاسد شد، هواها و دوستی شهوات بر آن چیره می‌شود، حرکت اعضای آن فاسد می‌گردد و مرتکب حرام می‌شود و در شبهات می‌افتد (پناه بر خدا). بزرگ‌ترین چیزی که سبب اصلاح قلب می‌شود دانشی است که شناخت خدا و صفات او، نظارت و مراقبت او در هر حال بیم و امید از او، ایجاد رغبت و میل و بیم و امید نسبت به خوبیها و بدیهایی که نزد او هست و اعتماد کردن بر او در تمام امور مهم را،پدید آورد.

بزرگ‌ترین چیزی که قلب را فاسد می‌کند نادانی و جهالتی است که سبب اعتقاد فاسد و جرأت بر انجام کارهای حرام و گناهانی چون خود بزرگ‌بینی، تکبر، حسد، ریا و سوءظن به خداوند و به بندگانش و حقیر شمردن نعمت او و سست گرفتن فرمانهای خداوندی بشود.

۱ـ حنبلی، ابن رجب، *جامع العلوم و الحکم*، ص ۱۶۴.

فصل سوم

دعوتگر احساس مسئولیت می‌کند

عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «همهٔ شما ناظر و مراقب و همهٔ شما مسئول زیردستان خود هستید. پیشوا ناظر و مراقب و مسئول زیردستان خود است و مرد، ناظر و مراقب خانوادهٔ خود و مسئول زیردستان خود است و زن در خانهٔ خود ناظر و مراقب و مسئول زیردستان خود است و مرد ناظر و مراقب مال پدر و مسئول زیردستان خود است. پس همهٔ شما ناظر و مراقب و مسئول زیردستان خود هستید.»(1)

مسئولیت و آزادی

دوران کودکی بشر پایان یافت و همراه آن دورانی که به فرد امر شود: کوله پشتی‌ات را بردار و به دنبال من بیا، نیز تمام شد. فطرت بشری پخته شده است و انسان را سزد که بار مسئولیت را بردارد و آزادی به او داده شود. آزادی بدون مسئولیت معنا ندارد و

۱ـ صحیح بخاری و مسلم.

مسئولیت بدون آزادی وجود ندارد.

اینها دو قضیهٔ وابسته به هم هستند که در سایهٔ آنها انسانیت انسان و توانایی او در ایجاد و شرکت در ساخت زندگی، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

پیام اسلام در شکل جدیدش در این معنا بی‌همتا است ... هیچ امری یافت نمی‌شود که انسان آن را بدون اندیشه و تفکر بپذیرد. این فکر و کار عقل حتی در چگونگی راه یافتن او به ذات باری تعالی از میان اندیشه ورزیدن در نشانه‌ها و مخلوقات او یافت می‌شود. حدیث بالا این اندیشه را تبیین و تأکید می‌کند. هر انسانی در روی زمین مسئول است و عواقب این مسئولیت را متقبل می‌شود. هیچ انسانی حق ندارد بگوید با آزادی خود چه کار کنم. بگذارید من همچنان غلامی باقی بمانم که بزرگان آب و خوراک مرا فراهم می‌کنند و در مقابل هیچ‌کس را نشاید که از سرانجام و عواقب مسئولیتش فرار کند. اگر نیکی کرد نتیجهٔ آن را نیکی خواهد یافت و اگر راه بدی در پیش گرفت سرانجام به بدی خواهد رسید.

در سایهٔ اسلام ما طبقه و قشری نداریم که حق داشته باشد بگوید من مسئول کار خود نیستم و کسی حق سؤال از من را ندارد. همچنین قشری که فقط آن، مسئول باشد و عواقب تمام کارها حتی بدیهای مردم را متقبل شود نداریم.

در سایهٔ تمدنهای قدیمی به انسان بسیار توهین شد، انسانیت را از او ستاندند و آزادی او تعطیل شد، در حالی که او را مسئول تمام اشتباهات بزرگان می‌دانستند دقیقاً مانند این حکایت گرگ، گل‌آلود شدن آب را به حیوانی نسبت می‌دهد که امکان رسیدن به آب را ندارد و این دلیل واهی را سببی برای خوردن آن قرار می‌دهد تا تاوان گناهی را بدهد که مرتکب نشده است. تمدنهای جدیدِ سرمایه‌داری و کمونیستی و .. نیز در توهین به انسانیت دست کمی از تمدنهای گذشته ندارند. تنها اسلام است که به شفافیت تمام اعلام می‌دارد هر انسانی ناظر و مراقب و مسئول زیردستان خود است.

انسانی که مورد احترام واقع شده است خدمت بزرگتری برای جامعه انجام می‌دهد و تمام افراد برای ارائهٔ خدمات بهتر خود به جامعه از حقوق یکسان برخوردارند. هیچ امری چون قشر و طبقه یا وضع مالی و یا نسب، مانع رسیدن به جایگاه بالا در جامعه نیست. اسلام در میان همه تساوی برقرار کرده است و رقابت را آزاد اعلام داشته است.

همهٔ مردم از آدم پدید آمده‌اند و آدم خود از خاک پدید آمده است.

در این جو، تواناییها و استعدادهایی که درگذشته رها و نابود شده‌اند و هیچ دینی جز اسلام توان کشف آنها را ندارد، برجسته و شکوفا می‌شوند.

مسئولیت پیامبران

پیامبران علیهم‌السلام از همهٔ انسانها دارای هدف و مسئولیتی بزرگتر هستند. خداوند در قرآن به آنان می‌فرماید: «ای پیامبر، آنچه را پروردگارت برای تو فرو فرستاده برسان و اگر این کار را انجام ندهی پیامت را نرسانده‌ای.» حتی پیامبران نیز مراقب و مسئول زیردستان خود هستند.

برای تبیین مقاصد حدیث، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چند نمونه ذکر کرده است: حاکم با ملت خود، مرد و زن در خانه‌شان، کنیز و خادم در خانهٔ آقایش، مرد در حق مال پدرش، اینها نمونه‌هایی برای توضیح و تبیین موضوع هستند. اصل این است که حدیث عام است و نقش انسان (هر انسان) در مقابل موقعیتهایش را مورد تأکید دارد، کارهایی که باید مانند فرض آنها را به خوبی انجام دهد.

مسئولیتهای حاکم

منظور از حاکم کسی است که امور مردم را به دست گرفته است. از جمله مسئولیتهای وی عبارتند از:

- برپا داشتن قانون خدا و داوری بر اساس آنچه خداوند فرو فرستاده است.
- با همهٔ مردم، سیاه و سفید، عرب و عجم، مسلمان و ذمی به عدالت رفتار کند.
- پیگیری احوال مردم و رعایت و حفظ مصالح آنان.
- تلاش برای آبادانی کشور، آموزش مردم و مهیا کردن راههای تجارت، صنعت و کشاورزی.
- رعایت کرامت و برابری مردم در برابر قانون.
- رعایت اخلاق و هدایت کودکان و نوجوانان به سوی کارهای شایسته و حمایت از آبروی مردم.
- حفظ آزادیهای اساسی انسان، چون آزادی عقیده، آزادی گفتار، قلم، تجمع، مالکیت و غیره.

● انتخاب مشاوران نیک برای خود، گزینش نزدیکان، همسایگان، فرزندان قبیله و طایفهٔ خود به هر سببی غیر از ملاک شایستگی برای مناصب حکومتی حرام است. ابوبکر به یزید بن ابی سفیان هنگام فرستادن او به سوی شام چنین وصیت کرد: ای یزید، تو را نزدیکانی هست. هشدار که آنان را برای امارت ترجیح دهی. این آن چیزی است که من بر تو بعد از کلام رسول خدا ﷺ می‌ترسم که فرمود: «نفرین خدا بر کسی باد که عهده‌دار قسمتی از امور مسلمانان شد و او فرد ناشایسته‌ای را بر مسلمانان مسلط گرداند. خداوند از او هیچ عذر و بهانه و دلیلی را نمی‌پذیرد و او را به جهنم داخل می‌سازد.»

افراد زیر نیز مانند حاکم هستند: امیر، وزیر، نویسنده، استاد، روزنامه‌نگار، دانشمند، دعوتگر همه ناظر و مراقب و مسئول زیردستان خود هستند.

مسئولیت فرد در خانواده‌اش

بسیاری از مردان امروزه رغبتی به ازدواج ندارند. اگر ازدواج فقط برای رفع غریزهٔ جنسی باشد که راههای ساده‌تر وجود دارد و چرا باید این همه رنج و مسئولیت را تحمل کرد. اوضاع بسیاری از کشورها چنین است. در اروپای امروز که در فساد گوی سبقت را از سایر ملتها ربوده است، اگر کمکهای مادی دولت برای متزوجین نبود کمتر پسر و دختری به ازدواج روی می‌آوردند. اندیشهٔ دوست پسر و دوست دختر جای زن و شوهر را گرفته است. آنان کرایهٔ اتاق را نصف نصف پرداخت می‌کنند و بعد از آن هر یک مسئول خود است. این نوع زندگی اجتماعی سبب کاهش زاد و ولد به شکل تهدیدگونه برای برخی از کشورها شده است.

اندیشهٔ ترک ازدواج منجر به ایجاد احساس فردگرایانه شده است که در آن انسان جز به خود به دیگری نمی‌اندیشد. بعد از آن برای او ساده است که ارزشها و اطلاعات حیاتی کشورها را خرید و فروش کند. در نظر او آنها فقط کالایی برای مبادله هستند.

اما اسلام که دین جاویدان خداوند است، خانواده را پایهٔ ساختن امت قرار داده است و چون خانواده اصلاح پذیرفت جامعه اصلاح می‌شود و چون این پایه فاسد شد فاتحهٔ جامعه خوانده شده است. به خاطر اصلاح آن اسلام ارتباطات با آن را منظم ساخته است و وظایف مرد و زن و فرزندان و حقوق هر یک از آنان را مشخص کرده و همهٔ اینها را با

ایمان متصل ساخته است. مسئولیتهای مرد عبارتند از:

● انتخاب همسری نیکو که چون به او بنگرد شادمان شود و در غیبت مرد، خود و مال او را حفظ کند.

● نامگذاری نیکو و تعلیم و تربیت درست فرزندان.

● خانواده و فرزندان خود را به نماز و سایر عبادات امر کند و در این مسیر شکیبایی پیشه کند.

● همهٔ زیردستان خود را به اجرای اسلام در عمل و در عبادات و معاملات تکلیف کند.

● بر زن و فرزندان خود ستم و تجاوز نکند، اسلام برای آنها حقوق ثابت اقتصادی و اجتماعی، مقرر کرده است که هیچ ولی حق تجاوز از آنها را ندارد.

● هزینه و مخارج زندگی خانوادهٔ خود را در حد متعارف بپردازد.

● اگر توانایی دارد فرزندان خود را زن بدهد و دختران خود را بعد از موافقت آنها به ازدواج افراد دین‌دار در بیاورد.

● جوّ خانه را از محبت و غم‌خواری و رحمت پر سازد. اجبار، پایه‌های هیچ خانه‌ای را استوار نساخته است و ارتباط و علاقهٔ محکم، با کینه و عداوت پدید نمی‌آید.

مسئولیت زن در خانهٔ همسر چیست؟

در حالی که مرد و زن مسلمان این وضع را امری طبیعی می‌دانند، اما در حقیقت حرکتی شتابان به سوی تمدن است که زن را در برترین درجات پیشرفت و ترقی که شایستهٔ انسانیت اوست قرار داده است.

زن در تمدنهایی چون هندی، فارسی، چینی، رومی و یونانی آفریده‌ای ضعیف است و برای مرد آفریده شده است تا مرد را به شهوتش برساند و میل جنسی او را برآورده سازد. از او بدون هیچ حقی کار بکشد و با سایر اشیاء او را به ارث ببرد. قرآن کریم این وضع را در حالی که موقعیت زن در جاهلیت عرب و سایر جاهلیتها را بیان می‌کند چنین ترسیم می‌کند: «و چون یکی از ایشان را از دختر (زاییدن همسرش) خبر دهند، چهره‌اش (از خشم و تأسف) سیاه شود و تأسف خود را فرو خورد از ناگواری خبری که بـه او داده‌اند، از قوم خود پنهان شود (و با خود بیندیشد) آیا او را به خواری و زاری نگه دارد یا

(زنده) به خاک بسپارد. بدانید که برداشت و برخورد آنان بد است.»[۱]

اسلام آمد تا در آغاز در اصل و مبدأ میان زن و مرد تساوی ایجاد کند. خداوند می‌فرماید: «ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید همو که شما را از تنی یگانه بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکند...»

پس مرد و زن و پسران و دختران از یک نفس کریم، که آن نفس آدمعليه‌السلام است آفریده شده‌اند. بر این اساس میان همهٔ آنان در جزاء و پاداش برابری ایجاد کرد!! من عمل هیچ صاحب عملی را از شما چه مرد باشد چه زن ـ که همه همانند یکدیگرید ـ ضایع (و بی‌پاداش) نمی‌گذارم.»[۲]

میان حقوق و واجبات آنان هم برابری ایجاد کرد: «برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا کنند) همان گونه که بر آنان (حقوق و واجباتی) است که (باید همسران ادا بکنند) به گونهٔ شایسته‌ای که برابر عرف مردمان و موافق با شریعت اسلام باشد.»[۳]

در حقوق اقتصادی نیز میان آن دو تفاوتی قایل نیست: «مردان را از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان) کم یا بیش باقی می‌گذارند، بهره‌ای است، همچنین زنان را از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان کم یا بیش باقی می‌گذارند بهره‌ای است. چنین بهره‌ای معین (و از جانب خداوند) مقرر است.»[۴]

هیچ‌کس در دنیا حق ندارد حقوق اقتصادی خود را هر مقدار که باشد به بازیچه بگیرد.

حقوق اجتماعی آنان را نیز یکسان می‌شمارد. مرد زنش را و زن شوهرش را انتخاب می‌کند. ولی و سرپرست حق اجبار زن را اگر او به فهم و پختگی رسیده بود ندارد.

مرد مراقب و مسئول خانه است و زن همچنین. مرد در خانه یک سری حقوق و تکالیف دارد و زن در خانه یک سری حقوق و تکالیف دارد. رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «بهترین شما، خوش رفتارترین شما با خانواده‌اش است و من خوش رفتارترین شما با خانواده‌ام هستم.»

۱ـ نحل، ۵۹-۵۸.
۲ـ آل عمران، ۱۹۵.
۳ـ بقره، ۲۲۸. ترجمه از تفسیر نور.
۴ـ نساء، ۷.

در حجه‌الوداع به مردان سفارش می‌کند تا با زنان به خوبی رفتار کنند و قبل از سفارش خوش رفتاری با پدر سه بار سفارش خوش رفتاری با مادر را می‌کند و رسیدن به بهشت را در سایهٔ خدمت به مادر قلمداد می‌کند.

به زنان مانند مردان حقوقی سیاسی داده است که کسی حق ضایع کردن آنها را ندارد. حقوقی که اسلام به زنان داد جهشی بزرگ بود که روز نزول قرآن بر قلب محمد ﷺ عقل اعراب از آنها دچار حیرت شد و تا هنوز دانشمندانِ با انصاف در شرق و غرب همچنان دچار حیرت می‌شوند. هیچ عاقلی انکار نمی‌کند که غرب اکنون بسیاری از حقوق زن را داده است. اما از آنها بهره‌جویی کرده و انسانیت آنها را به هدر داده است. از آنان در کارخانه‌ها با مزدهای کم بهره‌جویی می‌شود تا به وسیلهٔ او با مرد مقابله کنند و از زیبایی و بدن او برای تبلیغ و ترویج کالاها سود می‌برند. استفاده از او در جوانی برای غرایز جنسی و هم‌نشینی را مباح قرار دادند. هنگامی که در پیری، جوانی و زیبایی خود را از دست داد به خانهٔ سالمندان برده می‌شود و کار اصلی او در میانسالی جارو کردن خیابانها و یا شستن ظرفها و خدمت برای مشتریان در کافه‌ها و کاباره‌ها است.

زن مسلمان برای تغییر آماده شد. این تغییر را از خود آغاز کرد و در جامعه به شدت به پیش برد. در مکه با وجود تمام سختیها و مشکلات به کاروان دعوت اسلامی پیوست و سخت‌دلی و آزارهای قریش را تحمل کرد. سمیه تا شهادت مقاومت کرد و نخستین شهید اسلام شد. زنان بارها و بارها به حبشه هجرت کردند. زنان یثرب در عقبه اول و دوم با مردان در بیعت با رسول خدا ﷺ شرکت جستند. زنان مکه مال و خانه و فرزندان خود را رها کردند و به مدینه کوچ کردند. زن در ساختن دولت اسلامی در مدینه سهم داشت و در تمام غزوات به همراه مردان بود. از او مشاوره خواسته می‌شد و به مردان نظر و رأی خود را می‌داد. در مجالس علم شرکت می‌جست و در مسجد به همراه مردان عبادت می‌کرد، آموزش می‌دید و در سیاست عمومی امت اسلام شرکت می‌جست. اگر زن برای تغییر آماده نمی‌شد همچنان کالای دفع غریزهٔ جنسی و بخشی از ماترک کم‌ارزش باقی می‌ماند. آزادی‌ای که اسلام به زن می‌دهد با فهم ارزش و قیمت آن توسط زن، اهمیت و ارزش می‌یابد.

زن همسر خود را انتخاب می‌کند

دختری نزد رسول خدا ﷺ آمد و از پدرش به سبب اینکه خواسته است او را بدون رضایت وی به پسر عمویش بدهد، شکایت کرد. نخست پیامبر خواست تا رضایت دختر را جلب کند، اما دختر نپذیرفت. پس پیامبر خدا ﷺ به پدر او دستور داد تا دخترش را به چیزی که نمی‌خواهد مجبور نکند. در این هنگام دختر رضایت خود را اعلام کرد.

چرا در آغاز نپذیرفت و سپس قبول کرد؟

این پرسش را دختر چنین پاسخ می‌دهد. تا زنان مسلمان بدانند که پدران حق هیچ گونه اجباری را بر دختران ندارند.

مثالی از ام سلیم

ابوطلحه از ام سلیم خواستگاری کرد و گفت‌وگویی نیز بین آن دو صورت گرفت. ام سلیم گفت: به خدا سوگند که من خواهان تو هستم و تو فردی نیستی که به تو پاسخ منفی داده شود. اما مشرک هستی و من مسلمانم.

ابوطلحه گفت: چی شده، ای ستارهٔ کوچک من؟

گفت: چی شده؟

گفت: طلا و نقره تا بخواهی دارم.

ام سلیم گفت: مرد بی‌عقل شرم نمی‌کنی چوبی را می‌پرستی که سود و زیانی به تو نمی‌رساند، در صورتی که بت تو را فلان حبشی تراشیده است. من طلا و نقرهٔ تو را نمی‌خواهم. اسلام آوردن تو برایم از هر چیز دیگری مهم‌تر است.

آیا صفحه‌ای زیباتر از این برای اثبات تغییر زن می‌توان یافت؟!

تاریخ اسلام می‌گوید: زن و مرد دو بال یک پرنده بوده‌اند که با توافق و همدلی به جامعهٔ اسلامی خدمت کرده‌اند.

با ضعف و سقوط دولت اسلام که در استبداد حکام و ضعف علما و انتشار فلسفه به جای شناخت و تجربهٔ عملی آشکار شد، مرد مشغول شهوات شد و زن در دام فلاکت افتاد. ادعا کردند که کرامت زن را حفظ می‌کنند، در حالی‌که فقط زندگی شهوانی و لذت‌جویی از او در جامعه برجسته است. در نتیجه زن و مرد نقش خود را از دست دادند.

در مرحلهٔ انحطاط دولت اسلامی فتواها و نوشته‌های زیادی مطرح شد مبنی بر اینکه صدای زن عورت است و زنان ریسمانهای شیطان هستند و زن نباید جز برای سه امر از خانه خارج شود: روز تولد، روز ازدواج و روز مرگ. نباید چیزی بیاموزد و به هر حال او ناتوان و عاجز است. او را به جاهلیتی که اسلام از آن بیرون آورده بود بازگرداندند.

ادبیات واپس‌مانده

مدتی پیش تلاش کردم آنچه را مسلمانان دربارهٔ زن نوشته‌اند بخوانم، اما جز تعداد کمی کتاب با ارزش در این موضوع نیافتم. بیشتر کتابهایی که این موضوع را مورد بحث قرار داده‌اند به دو دسته تقسیم می‌شوند: بیشتر آنها می‌خواهند زن را در خانه زندان و به نام دلسوزی از تمام حقوقش محروم سازند و دستهٔ دیگر در طرف مقابل این دسته دچار زیاده‌روی شده‌اند. در دهه‌های آخر این قرن، حرکت اسلامی معاصر کوشید نقش و حقوقی را که خداوند به زن داده به او بازگرداند. در برخی بخش موفق شد، اما در بخشهای دیگر هنوز اثرات واپس‌ماندگی پا برجاست. می‌توانم با اطمینان بگویم حرکت اسلامی هرگز نخواهد توانست در جامعه تغییری ایجاد کند، مگر اینکه دو بال پرواز یعنی مرد و زن با هم به حرکت در آیند.

استعمار این حقیقت را به خوبی فهمید و حتی شاید از خود مسلمانان بهتر فهمید. پس بر قضیهٔ زن پافشاری کرد و موفقیت خود را در این دانست که زن را از مسیر خود منحرف و در مسیر سقوط بیندازد. ما رها شدن بی‌قید و شرط زن را مانند زندان شدن او در خانه رد می‌کنیم. ما می‌خواهیم زن عنصری کارآمد، آزاد و مسئول در داخل خانواده باشد که در چارچوب فضیلت و اخلاق اسلامی برتری بگیرد و یاد بدهد و بسازد و آباد کند و فرمودهٔ رسول خدا ﷺ بر او تطبیق کند: «و زن ناظر و مراقب در خانهٔ همسر و مسئول زیردستان خود است.»

مسئولیت زن در خانه همسر چیست؟

زن در خانهٔ همسر مسئولیتهای زیر را به عهده دارد:

● رهبری خانه را به مرد تسلیم کند، مرد بر زن قیمومیت داشته باشد و در امور معروف از مرد پیروی کند.

● کسی را که مرد دوست ندارد به خانه راه ندهد.

● دستورات اسلام را در خانه بر خود و فرزندانش اجرا کند.

● اولویت نخست او تربیت ایمانی درست فرزندان باشد؛ چراکه آنان ذخیرهٔ آینده هستند. مادر، مدرسه‌ای است که اگر آن را آماده ساختی ملتی پاک فطرت را آماده ساخته‌ای.

● از مال همسرش به مقداری که برای او و خانواده‌اش کافی است بدون اسراف و زیاده‌روی خرج کند.

● او مسئول خانه و کارهای مربوط به آن، فرزندان و تربیت آنها و همسر و دغدغه‌های اوست.

● قبل از هر چیز مسئول حفظ خود در پرتوی فضیلت و اخلاق بزرگوارانه است که خداوند بر او لازم گردانده است و ایجاد جو محبت‌آمیز و محقق ساختن وعدهٔ الهی در مورد خود اوست: «از جمله نشانه‌های او این است که برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آنان آرام گیرید و در میان شما دوستی و مهربانی پدید آورد.»

● در حین انجام مسئولیتهایش در خانه، فهم و درک او نسبت به مسئولیتهایش در ساختن جامعهٔ بزرگ عمیق می‌شود.

مسئولیتهای خدمتکار

راویان و شارحان حدیث دربارهٔ وظایف خادم در ذیل این حدیث سخن گفته‌اند: ضرورت حفظ مال کارفرما و کسب اجازه برای دخل و تصرف در مال او لازم است. بر کارفرمای خود به خاطر سود و منفعت و غیره حسادت نکند. دیگر تکالیف محوله به او را نیز انجام بدهد. اما باید توجه کرد که تکالیف بدون حقوق مفهومی ندارد و مسئولیت با آزادی مفهوم پیدا می‌کند. شاید در حدیث حکمتی پنهانی از کنار هم ذکر کردن مسئولیت زن و خادم باشد؛ زیرا بسیاری از مردم همسر را به خادم خانه تبدیل کرده‌اند و حقوق او را از بین برده‌اند.

خادم، انسان بزرگواری مانند دیگر مردم است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حقوق او را معین ساخته است. می‌فرماید: «(خادمان) برادران شما هستند که به شما نیاز پیدا کرده‌اند و خداوند آنان را زیر دست شما قرار داده است. آنان را از آنچه می‌خورید، بخورانید و از آنچه می‌پوشید، بپوشانید و به آنچه توان ندارند مکلف نسازید و در کارهای سخت آنها را یاری دهید.»

در پرتوی این دستورات خادم مانند یک کارمند است و مقام او با کارفرمایش یکی است. از غذایی می‌خورد که کارفرما می‌خورد. پارچهٔ لباس او از جنس پارچهٔ لباس کارفرمایش است و با هم در خوشی و ناخوشی زندگی را به سر می‌برند. آیا خدمتکاران امروز از این حقوق بهره‌مند هستند؟

یک بار مرد مسلمان و دعوتگری را در زیمباوه ملاقات کردم. در خانهٔ او تعدادی از خدمتکاران رنگین پوست بود. از وضع و حالشان پرسیدم. گفت: آنها بت‌پرست هستند. (وضع این خدمتکاران مرا به یاد زیدبن حارثه و ترجیح دادن او از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پدرش انداخت).

چرا این خدمتکاران چندین سال در خانهٔ مسلمانی مانده‌اند، بدون اینکه یک لحظه احساس کنند که آنها از فرزندان آدم‌اند و انسانهایی هستند که می‌توانند جواب سلام را بدهند و می‌توانند به خوبی غذا بخورند و از پوشیدن لباس جدید شادمان شوند و آنان را احساساتی مانند آقایشان هست. پس در نزد او باقی‌مانده بودند با وجود اینکه از آقا و دین او خوششان نمی‌آمد.

خدمتکاران امروزه در بعضی کشورهای اسلامی از بردگان وضع بدتری دارند آنان هر کاری انجام می‌دهند، در حالی که از هیچ حق و ارزش و کرامتی برخوردار نیستند.

خبرهای زیادی در روزنامه‌ها نسبت به رفتار با خدمتکاران منتشر می‌شود ستمی که بر زنان خدمتکار از جانب کارفرمایانشان در خانه صورت می‌گیرد بسیار شدید است بردگی روحی، سلب کرامت، شرف و وقت آنان از جمله ستمهایی است که از همان روز نخست بر آنان روا داشته می‌شود.

قضیهٔ خدمتکاران در جامعهٔ ما تبدیل به فاجعه‌ای انسانی شده است که نیاز به فریادرسی دارد.

دینهایی که ارزش انسانی را حفظ نمی‌کنند هیچ ارزش و اهمیتی ندارند و مکاتب و افکاری که میان یک انسان و انسان دیگر تفاوت قایل هستند، بی‌ارزش‌اند. وقتی کرامت یک انسان مورد تعرض قرار گرفت به تمام جامعه توهین شده است. هر کس انسانی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین بکشد، مانند این است که همهٔ مردم راکشته باشد.(۱) خدا از عمر راضی باد هنگامی که بر کارگزارش فریاد کشید: «از کی مردم را به بندگی گرفته‌اید در حالی که از مادر آزاد متولد شده‌اند.»

مسئولیت مرد در قبال مال پدر

در جامعه پدیده‌ای وجود دارد که شایستهٔ تأمل است و آن اینکه اکثر درگیریها در میان نزدیکان و خویشان روی می‌دهد. حتی امام محمد عبده می‌گوید:(۲) «۷۵٪ اختلافاتی که به دادگاه می‌رود اختلافات خانوادگی هستند، تا جایی که در این موضوع ضرب‌المثل‌هایی پدید آمده چون «البغض فی الاقارب» دشمنی در حق خویشان و یا «الا قارب کالعقارب» خویشان مانند عقرب هستند.

صحیح است که رسول خداﷺ فرموده است: «تو و مالت از آن پدرت هستی.» اما اسلام به ما آموخته است که هیچ حقی نیست مگر اینکه به همراه آن تکلیفی هست ومسئولیت همراه با آزادی اراده مفهوم پیدا می‌کند.

مردی به همراه پسرش پیش عمربن خطاب رضی الله عنه رفت و از پسر خود شکایت کرد و گفت از من اطاعت نمی‌کند، بلکه سر به عصیان و نافرمانی گذاشته است. جوان پرسید: ای امیرالمؤمنین، حق پسر بر پدر چیست؟ عمر رضی الله عنه جواب داد: مادر خوبی برایش برگزیند و نام نیکویی بر او بنهد و او را به خوبی تعلیم و تربیت بکند. جوان گفت: مادر من راکنیزی اختیار کرده و مرا «جُعل» (سرگین غلطان) نام گذاشته و مرا با گوسفندان به صحرا فرستاده است.

عمر به پدر جوان گفت: برو تو در حق او ظلم (اجحاف) کرده‌ای، قبل از اینکه او از تو نافرمانی کند.

۱ـ مائده، ۳۲۵.

۲ـ کتاب *اسلام و زن*.

آری، فرزند بر پدر حقوقی دارد، از جمله اینکه به او توجه کند، او را از حلال روزی بدهد و بر تربیت او به شیوهٔ درست کوشا باشد. فرزند بر پدر یک سری حقوق دارد، از جمله مهیا کردن آموزش درست و فراهم کردن هزینهٔ زندگی او و آماده کردن او برای زندگی اجتماعی، و اگر توانست در امر ازدواج او را یاری دهد. بعد از انجام این حقوق، از فرزند ایفای حقوق خود را درخواست بکند.

منظور ما این نیست که فرزند بر پدر و مادر برتری دارد و پدر و مادر همیشه باید رضایت او را بخواهند، بلکه برعکس این امر، مطلوب است. اما ما می‌خواهیم که به همه یادآوری کنیم که این آفریده‌ای که خداوند برای ما آفریده است مرد آینده است نه بنده و مستخدم. او در هفت سالگی به نماز امر و در ده سالگی به خاطر نماز تنبیه می‌شود و چون رشد کرد او را در ضمن چارچوبی که استقامت یافته است آزاد می‌گذاریم. مطابق سخن عمر بن خطاب رضی الله عنه که گفت: «آنان را بگذارید، چرا که برای زمانی دیگر غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.»

این جوانی که او را به خوبی تربیت کرده‌ای و بر مردانگی رشد یافته است، مسئولیت رعایت و حفظ حرمت پدر و مادر را دارد، هم چنان که مسئول حفظ اموال پدر، شهرت و شرف اوست.

تو ای دعوتگر

به این دستورها بنگر، به مسئولیتهای خود در هر جایی که باشی واقف باش و به دیگران مسئولیتهایشان را گوشزد کن. هرگز ملتی که جلودارش سرگردان باشد به حرکت در نخواهد آمد و جلودار کسی است که مسئولیت خود را بداند و به آن عامل باشد.

فصل چهارم

مسلمان دعوتگر مشغول امور بی‌فایده نمی‌شود

رسول خدا ﷺ فرمود: «از جمله خوبی اسلام آوردن فرد، رها کردن اموری است که برای او مفید نباشند.»[1]

این حدیث که دارای واژگان و حجمی اندک است، از بزرگترین راهنماییهایی است که رسول خدا ﷺ به ما کرده است. امام ابوداود که از محدثان بزرگ است می‌گوید[2]: من از رسول خدا ﷺ پانصد هزار حدیث نوشته‌ام و از تمام این احادیث چهار حدیث فرد مسلمان را کافی است. یکی از آنها «**إنما الأعمال بالنیات**» و دومی «**من حسن إسلام المرء ترکه مالا یعنیه**» و سومی «**لا یکون المؤمن مؤمنا حتی لا یرضی لأخیه إلا ما رضی لنفسه**» انسان مؤمن نمی‌شود تا زمانی که برای برادرش دوست داشته باشد آنچه را برای خودش دوست دارد. حدیث چهارم «**الحلال بین و الحرام بین**»

معنای حدیث: مسلمان عاقل کسی است که ارزش نعمت زبان را می‌داند و آن را

۱ـ مالک، احمد، طبرانی و ابن ماجه این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲ـ مسند ابوداود.

ی قید و بند رها نمی‌کند، بلکه آن را به کلام مفید و صالح برای خودش و برای جامعه قید می‌کند.

معاذ بن جبل می‌گوید: «از رسول خدا پرسیدم که آیا به آنچه می‌گویم مورد ؤاخذه قرار می‌گیریم؟ فرمود: وای بر تو ای معاذ (آیا این امر ساده را نمی‌دانی)، (آیا فکری ی‌کنی) که افتادن مردم در جهنم جز نتیجهٔ سخنانشان چیز دیگری است؟!»(۱)

از جمله لغزشها مداخلهٔ انسان در امور دیگران و مداخله در قضایایی است که برایش سودی در بر ندارد. در هر امری مداخله می‌کند: از کجا می‌آیی؟ به کجا می‌روی؟ چه کار کرده‌ای؟ چه کار می‌کنی؟ چه کسب و کاری داری؟ با چه کسی شریک هستی؟ فلان کس ه تو چه گفت؟ از خانواده و فرزندان و همسرت چه خبر؟

می‌پرسی و فرد را به زحمت می‌اندازی و احتمالاً او را به گفتن دروغ و غیبت وا می اری و تو مسئول تمام آنها هستی.

(زیان آن) فقط این نیست. روابط انسانها امروزه پیچیده و ضد و نقیض است. امروزه سلمان غریب است. کسی که دینش را حفظ می‌کند مانند کسی است که اخگری را در ست دارد. سخن، ارزش خود را دارد و جلاد در زندان به دنبال سرنخ و اطلاعات ی‌گردد. با این وضع تصور کن تو چگونه برادر دینی‌ات را سؤال پیچ می‌کنی؟

کجا رفته‌ای؟ با چه کسی دیدار کرده‌ای؟ و چه کار کرده‌ای؟ چه نوشته‌ای؟ در حالی که این رسشها جز کنجکاوی بی‌فایده و مداخله در اموری که برایت سودمند نیست، چیز دیگری بست. تصور کن که تو و برادرت باید چه قیمتی را در مقابل این بیهوده‌کاری بپردازید؟

- وقت خود و وقت او را صرف سخنان بیهوده کردی.
- امنیت خود و امنیت او را خدشه‌دار ساختی. چه بسا سخنی که برای آن اهمیتی ایل نیستی، سبب زیانهای زیادی شود.
- به دین خود و او زیان وارد کردی. افتادن در جهنم نتیجهٔ کار زبان است.
- هنگام شدت میل به سخن، سکوت پیشه کن و نتیجهٔ این کار را به عنوان پاداشی رای خودت در نظر بگیر.

ـ سنن ترمذی.

● در راستای پخته کردن این اندیشه تلاش کن و یا اینکه زبان خود را به یاد پروردگارت مشغول بدار و بعد از این قلبت را وارسی کن، متوجه می‌شوی که آن از یاد پروردگار راضی و مطمئن است.

● مجاهد گوید از ابن عباس شنیدم که گفت: پنج سخن هستند که برای من از ثروت هنگفت با ارزش‌تر هستند:

۱ـ در باب آنچه به تو ربطی ندارد سخن نگو و این یک فضیلت است، چرا که از گناه در هنگام سخن گفتن ایمن نیستی.

۲ـ در آنچه مربوط به تو است تا جای مناسبی نیابی سخن نگو.

۳ـ با فرد شکیبا و همچنین نادان مجادله مکن.

۴ـ برادرت را به پشت سر چنان یاد کن که تو دوست داری تو را یاد کنند.

۵ـ کارت مانند کار فردی باشد که می‌داند در مقابل نیکی پاداش داده می‌شود.

و تو ای مسلمان دعوتگر

از جمله خوبی اسلام آوردن تو، رها ساختن اموری است که برایت سودی در بر ندارد. با بی‌اعتنایی به برخی از امور مسببات احترام و ارزش خود را فراهم کن. از بسیاری شنیده‌ها در گذر. خود را مشغول قیل و قال و پرس و جوهای فراوان نکن.

هدفی که تو عهده‌دار آن شده‌ای و دیگران را به اقدام برای آن فرا می‌خوانی هدفی بسیار بزرگ است. «آن هدف بالا بردن نام خدا در زمین و برافراشتن پرچم او و ترویج ارزشهای خدایی در میان مردم است. کسانی که به این کارهای بزرگ اقدام کرده‌اند، وقتی برای مشغول شدن به آن گناهان نمی‌یابند.»[1]

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند متعال از انجام دادن سه کار توسط شما رضایت دارد و از انجام دادن سه کار کراهیت دارد. رضایت دارد که شما او را عبادت کنید و هیچ چیز را برای او شریک قایل نشوید، همه‌تان به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید. و از قیل و قال، پرس و جوی زیادی و از بین بردن مال کراهیت دارد.»[2]

۱ـ الهاشمی، *شخصیة المسلم*، ص ۲۸۶.　　۲ـ صحیح مسلم.

برادر دعوتگر الگو

لازمهٔ وقار و سنگینی مطلوب آن است که در اموری که به تو ربطی ندارد مداخله نکن؛ چرا که حتماً به بدی دچار خواهی شد. به ابوذر گوش فرا ده که می‌گوید: پیامبر ﷺ به من گفت: آیا تو را به کاری که بر جسم آسان و سبک و در ترازو سنگین است، راهنمایی نکنم؟ گفتم: آری. فرمود: آن خاموشی، خوش اخلاقی و رها کردن اموری است که به تو ربطی ندارد.(۱)

۱ـ حدیث را ابن ابی الدنیا با سندی منقطع روایت کرده است.

فصل پنجم

دعوتگر باید بلند همت باشد

صاحبان همتهای بلند کسانی هستند که دنیا را تغییر می‌دهند. در پس هر کاری بزرگ چون اندیشهٔ علمی یا عملی و یا اصلاح یک ملت، مردی بزرگ قرار دارد، فردی که به اندیشهٔ خود ایمان دارد و به آن عامل است تا به هدف خود برسد و یا اینکه در مسیر آن بمیرد.

● الگوی ما در این امر پیامبر ما محمدﷺ است، وقتی که عمویش زیر فشار مشرکان قریش از او خواست دعوت را رها سازد، رسول خداﷺ در پاسخ او گفت: «به خدا سوگند، اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا از این کار دست بکشم هرگز این کار را رها نخواهم کرد، تا زمانی که خداوند این کار را به سرانجام برساند و یا اینکه در مسیر آن بمیرم.»

● چگونه ضعیف و سست می‌شود فردی که همت او بلند است و هدف او به خداوند سبحان متصل است؟

اصحاب رضی الله عنهم که شاگردان نبوت بودند، دارای همتی بلند و عالی بودند و برنامه‌ای که در آن مردان بزرگ عالی همت پدید نمی‌آید، لازم است بازبینی شود.

● به بلال بن رباح حبشی بنگرید؛ هنگام ظهر وقتی هوا سخت گرم می‌شد امیه بن خلف او را در گرمای خورشید بر روی و پشت بر ریگزار می‌انداخت و دستور می‌داد سنگ بزرگی را بر سینهٔ او بگذارند و می‌گفت تا مرگ به این وضع هستی مگر اینکه به محمد کافر بشوی. بلال جز احد احد، حرفی دیگر به میان نمی‌آورد.

● خانوادهٔ یاسر نیز درگرما عذاب داده می‌شدند. یاسر در حین عذاب و همسرش نیز بعد از او به شهادت رسیدند و عمار از شهادت پدر و مادر ناراحت نشد. اما وقتی زیر فشار شکنجه مجبور شد رسول خداﷺ را به بدی یاد کند سخت ناراحت شد.

● این بزرگان از مکتب نبوت فارغ‌التحصیل شده بودند. خداوند آنان را آزمود تا صبر را پیشهٔ راه خود کردند و وجودشان را خالص ساختند. آنها منتظر پاداش این دنیا نبودند ـ این پاداش هرچه که باشد ـ در وجود آنان افتخار به قوم، زمین، قبیله یا خانواده و تباری باقی نماند. فقط در این موقع امین این دعوت بزرگ شدند.

● وقتی ابوبکرﷺ به خلافت رسید، عربها از دین برگشتند، گفت: به خدا باکسی که میان نماز و زکات تفاوت قایل باشد خواهم جنگید. به خدا سوگند اگر یک عقال (یا بچه شتر) راکه به رسول خداﷺ می‌دادند به من ندهند با آنان خواهم جنگید. این جنگ را به همراه چه کسی انجام داد؟ با یارانی که دارای همت عالی بودند.

● کسی که صفحه‌های تاریخ اسلام و غیر اسلام را ورق می‌زند می‌بیند در پس هر کار بزرگ علمی، عملی و اصلاحی، انسانی بزرگ و دارای همت عالی قرار گرفته است.

● در تاریخ اسلام اندیشمندان، بزرگان، امامان هدایتگر و هدایت شده، خلفا، فرماندهان، مجاهدان و دانشمندانی هست که دانش و هنرها و ابتکارها داشته‌اند. تحقیق و جستجو کرده‌اند و زندگی خود را وقف خدمت به امتشان ساختند. پس تمدنی تکامل یافته ساختند که برترین نمونه در بین تمدنها بود.

● دعوتگر به سوی خدا از جمله افرادی است که باید همت او به دعوتش متصل باشد. بلند همت‌ترین شخص کسی است که همت او با خداوند سبحان متصل باشد و مقصد و فعالیت او رسیدن به باری تعالی باشد. ابن قیم در ***مدارج السالکین*** در این باره می‌گوید: «عالی بودن همت این است که به کمتر از خدا راضی نشوی و چیزی را با او عوض نکنی و به جای او به چیز دیگری راضی نشوی و بهرهٔ نزدیکی به خداوند را که

آرامش به او و شادی و سرور و بهجت به خداوند است به چیزی از بهره‌های دنیایی عوض نکنی. صاحب همت عالی بر دیگر مردم مانند شاهین بلند پرواز در مقابل دیگر پرندگان است.»(۱)

● در این عصر بعد از سقوط خلافت اسلامی و هجوم و تسلط ارتشهای بیگانه بر اکثر کشورهای اسلامی و جایگزین شدن قوانین سکولار به جای شریعت اسلامی و ایجاد شک و تردید نسبت به شایستگی دین در پیشبرد زندگی و تلاش بسیاری از اندیشه‌وران برای دعوت به سوی فریب و رها کردن اسلام، در این وضع بحرانی حسن‌البنا ظاهر شد و تلاش کرد تا امت اسلام را بر پایه‌های اسلام تجدید بنا کند. ایشان این تلاش خود را چنین تعریف می‌کنند: «خدا می‌داند چه شبهایی را در بررسی وضع و حال امت و جایگاهی که در قسمتهای مختلف زندگی به آن رسیده است سپری کرده‌ایم. علتها و راه‌حلها را بررسی می‌کردیم و برای مداوا و قطع بیماری فکر می‌کردیم. چقدر تعجب می‌کردیم وقتی که خودمان را در این فکر سخت مشغول می‌دیدیم و مردم دسته دسته وقت خود را با پرسه زدن در قهوه‌خانه‌ها و کلوپهای فساد سپری می‌کردند. اگر از یکی می‌پرسیدی که چطور،توان تحمل این نشستِ توخالیِ خسته کننده را داری؟ می‌گفت: وقت‌کشی می‌کنیم و این بیچاره نمی‌داند کسی که وقتش را می‌کشد، خود را می‌کشد، چراکه وقت همان زندگی است.»(۲)

چه بسیارند رهبران و بزرگانی که وقت خود را کشتند و با کشتن آن خود و امت خود را کشتند، اما دعوتگر راه خدا، حسن‌البنا، خود و برادرانش را زنده ساخت و اکنون انعکاس دعوت او را در جهان مشاهده می‌کنید که امیدها را زنده و اراده‌ها را تجدید می‌کند و جوانان مسلمان را برای تجدید بنای امت اسلام یاری می‌دهد.

دانشمند ارجمند الجزایری، عبدالحمید بن بادیس رحمه الله، به سفر حج رفت و در آنجا با دوست و همکار خود البشیر الابراهیمی ملاقات کرد. او با خود عهد بسته بود که در مدینه منوره اعتکاف بنشیند و وقت خود را بین عبادت در مسجد نبوی و مطالعه و تحقیق تقسیم کند. عبدالحمید به او گفت: اگر من و تو مشغول این کار بشویم چه کسی

۱- ابن قیم، *مدارج السالکین*، ص ۱۷۱.
۲- *رساله کنفرانس پنجم*، ص ۷.

الجزایر را آزاد می‌سازد؟ سپس هر دو برگشتند و برای آزادی الجزایر تلاش کردند تا اینکه موفق شدند. چطور آن را آزاد ساختند؟!

با ایمان عمیق و فهم دقیق و کار مداوم. این سخن شاعر در حق مردانی بزرگی که دارای نفوس و همت عالی هستند و اهداف بزرگی دارند درست است:

اگـر از مـرگ چـاره‌ای نـیست پس ناتوانی است که بزدل بمیری

برخی از مردان همتشان در طلب علم عالی است؛ زیرا تمام فضایل از علم شـروع می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: «پس بدان که همانا هیچ معبودی [راستین] جز خدا نیست و از گناه خود طلب بخشش کن.»(۱)

در تاریخ پرافتخار ما آثار بی‌شمار از مردانی است که دارای همتهای عالی بوده‌اند و در طلب یک حدیث مسافرتهای طولانی کرده‌اند. می‌گویند بلندهمت‌ترین افراد در طلب علم کسانی هستند که در پی علوم کتاب و سنت هستند. من می‌گویم آری و علوم دنیوی که زندگی دنیا بدون آنها ممکن نیست نیز از علوم کتاب و سنت هستند. اگر این فـهم نمی‌بود دانشمندان مسلمان در دانش و هنر از رهـبران جـهان بـه شـمار نـمی‌آمدند و دانشگاههای آنان پیشرفته‌ترین دانشگاهها نمی‌شد.

از همت عالی است که فرد دانش و عمل را با هم یکجا داشته باشد. دانشی که عمل، آن را تصدیق نکند چه ارزشی دارد؟!

اگر دیدی که دعوتگری به خاطر کثرت خواندن و نوشتن وقت ندارد و اگر او را دیدی که با کار سخت و تلاش و تدریس خود مردان را می‌سازد، بدان که او از صاحبان همتهای عالی است.

اما اگر دعوتگری را دیدی که سخن نیکو می‌گوید و کار نیکو انجام نمی‌دهد و در جلسات صدایش بلند است و در میدان عمل و تلاش او را نمی‌یابی، بدان که او شیاد و کلاهبردار است و دعوتگر نیست. خداوند رحمت کند کسی را که گفت: «حسن بصری به خاطر این به این جایگاه رفیع دست یافت که در انجام آنچه مـی‌گفت از مـردم پـیشی می‌جست و چون آنها را از کاری وا می‌داشت از همه از آن کار دورتر بود.»

۱ـ محمد، ۱۹.

از صفات صاحبان همتهای عالی ترک اموری است که به فرد ربطی ندارد. نشانهٔ خوبی اسلام شخص این است که آنچه را به او مربوط نیست واگذارد و از شبهات اجتناب ورزد. هر کس که از آنها دوری گزیند دین و آبروی خود را حفظ کرده‌است. در پیش‌گرفتن روشِ آسان با همت‌عالی تضاد دارد. تاب‌آوردن سختیهای دعوت، هرچه باشند و هر نتیجه‌ای که در برداشته باشند، راه درست این مسیر است.

از آنان تعجب کردم که گفتند:
در آرزوها فرو رفته‌ای
و در نمونه‌های عالی و در راهی سخت
کوتاه بیا و خود را به رنج نینداز
شما دارید دانه را در سرزمینی می‌کارید که زمین آن حاصلخیز نیست.
به آنان گفتم: صبر کنید، ناامیدی رفتار و اخلاق من نیست،
من دانه‌های خود را می‌ریزم و ثمره‌ها از جانب خداوند است.
اگر من پیام را با جدیت رساندم،
و گوش شنوا نیافتم گناه من چیست؟

از نمونه‌های همت عالی افتخار به دعوت و ارزشهای اسلامی است. دعوتگر احساس مسئولیت می‌کند؛ زیرا او حامل امانت بزرگی است که بر آسمانها، زمین و کوهها پیشنهاد داده شد، اما آنها آن را نپذیرفتند و از پذیرش آن ترسیدند و آن را مسلمان دعوتگر برداشت و حمل کرد.

لازمهٔ علو همت شجاعت است. شجاعت فقط نیروی بدن نیست، بلکه نیروی قلب به همراه پابرجایی و استقامت آن نیز لازم است. شجاعت عبارت است از انجام یک کار با بررسی حکمت آن. بسیاری از مواقع هنگامی که قضیه جدی می‌شود و مصیبت و سختی فرود می‌آید، پر احساس‌ترین و بی‌باک‌ترین فرد تبدیل به ترسوترین و شکست خورده‌ترین فرد می‌شود، بسیاری از مواقع این وضع تبدیل به یک قاعده می‌شود. احساسات تند و بی‌باکی غالباً از عدم شناخت حقیقت تکالیف و وظایف ناشی

می‌شود.[۱] خداوند حسن‌البنا را رحمت کند که ما را وصیت کرد و گفت: «احساسات و عواطف را با تأملات عقل لگام بزنید و شعاع عقل را با شعلهٔ عواطف روشن سازید و در خیال، راستی حقیقت را لازم بگردانید و حقایق را در پرتوی خیالهای براق کشف کنید. حرکت شما در این وادی طوری نباشد که یکی از اینها (عقل یا خیال و احساسات) را واگذارد (بلکه به همه احتیاج دارید). با سنتها و قوانین هستی در نیفتید؛ چرا که آنها همیشه پیروز هستند، بلکه با آنها در مسیر استخدام و بهره‌گیری و بهره‌وری دست و پنجه نرم کنید. مسیر آنها را عوض کنید و از برخی برای چیره شدن بر دیگری استفاده کنید و منتظر لحظهٔ پیروزی باشید که دور نیست.»[۲]

از لوازم علو همت این است که انسان چون به انجام امری قانع شد آن را به سرعت به واقعیت تبدیل سازد؛ اما اینکه اندیشه فقط در دهان بگردد و هرگاه جلسهٔ سخنرانی دیدیم دربارهٔ آن سخن بگوییم، این کار شایستهٔ صاحبان دعوتها نیست.

لازمهٔ بلند همتی احترام به وقت و دانستن ارزش زمان است. زمان پایهٔ پیشرفت ملتها، جماعتها و انسان است.

زمان سپری می‌شود، به انتظار نمی‌نشیند، می‌رود و باز نمی‌گردد. هیچ روزی نیست که هنگام فجر فریاد نکند و آدمی را مورد خطاب نسازد که: ای آدمیزاد، من آفریده‌ای جدید هستم و بر کار تو گواهم از من توشه برگیر و چون رفتم تا روز قیامت برنمی‌گردم.

وقتی انسانی را دیدی که برای زمان ارزشی قایل نیست، بدان که او خود بی‌ارزش و تهی است، هرچند فریاد بزند و دهانش از کثرت سخنرانی کف کند و اعلان کند که دعوتگر است.

برادر دعوتگر

اوضاعی که امت ما در آن به سر می‌برد بسیار سخت است و کسی جز تو آن را نجات نمی‌دهد. وقتی که وجودت فرازمند و هدفت عالی می‌شود و تمام کارهایت با خدایت مرتبط باشند، لازم است در قلب تو آتشی روشن باشد که شعلهٔ آن مانند آتش فروزان

۱ـ قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، ج ۵، ص ۴۵. ۲ـ البنا، حسن، *کنفرانس پنجم*.

باشد که در قلب هر یک از ما به هنگام بیماری فرزندش زبانه می‌کشد و تا او را به پزشک نرساند رهایش نمی‌سازد و یا مانند هنگامی که در خانه چیزی برای سدّ جوع خود و خانواده‌ات نمی‌یابی، دچار اضطراب می‌شوی و تمام تلاش خود را برای رفع آن معطوف می‌داری.

لازم است در سینه‌های ما عاطفهٔ راستینی باشد که همیشه ما را مشغول تلاش در راه رسیدن به هدفمان بسازد. این احساس و عاطفه تا زمانی که در قلوب ما راسخ و محکم نباشد و با خون ما مخلوط نشده باشد و تمام اندیشه و خرد ما را در برنگرفته باشد، نمی‌تواند کار زیادی انجام بدهد.(۱)

برادر دعوتگر

هنگامی که خواستی یکی از اعضای نسلِ تغییر و تحول باشی، باید همتت را عالی بسازی؛ چرا که همت عالی مقدمهٔ کار و عمل است و هر کسی که همت او شایسته و راستین شد، کارهای بعدی او نیز شایستگی می‌پذیرند.(۲)

این کار به‌آرزو نیست بلکه، به‌جهاد و تلاش است. و خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿و الَّذینَ جاهَدُوا فینَا لَنَهْدینَّهُمْ سُبُلَنا﴾(۳)

«کسانی که در راه ما جهاد ورزند ما آنان را به راههایمان هدایت می‌کنیم.»

از جمله اموری که شما را به این مسیر یاری می‌دهد یاد همیشگی پروردگار و اهتمام و توجه به مطالعهٔ زندگی گذشتگان امت از اهل جدیت و اجتهاد است، کسانی که خداوند دین را به وسیلهٔ آنها حفظ کرده است. امام ابن جوزی می‌گوید: «پناه بر خدا از حرکت این افرادی که ما با آنها (تعامل) می‌کنیم. در میان آنان فردی که دارای همتی عالی باشد و افراد مبتدی به او اقتدا کنند یافت نمی‌شود و فرد پرهیزکاری که روندگان راه زهد از او سود ببرند دیده نمی‌شود. پناه بر خدا و پناه بر خدا. رفتار صاحبان همتهای عالی را ملاحظه کنید. نوشته‌ها و سرگذشت آنان را مطالعه کنید. هر همدم و همراهی با مقایسهٔ

۱ـ مودودی، ابوالاعلی، *تذکر دعاة اسلام*، ص ۵۸.

۲ـ الراشد، محمداحمد، *احیاء فقه الدعوه*.

۳ـ عنکبوت، آیه ۶۹.

خود با دیگران به حرکت در می‌آید. در اوضاع مسلمانان تفکر کنید. کسی که به امور مسلمانان توجه نکند از جملهٔ آنان نیست.

برادر دعوتگر

اگر تو از جملهٔ اینان هستی پس خدای را سپاس بگذار و اگر غیر از آنان هستی تلاش کن که چنین باشی. تغییر از تو شروع می‌شود و خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا زمانی که آنان خود را تغییر ندهند.

فصل ششم

مسلمان دعوتگر همیشه خوش‌بین است

انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و مژده بدهید و متنفر نسازید.»(۱)

این حدیث شریف از مهم‌ترین و حساس‌ترین احادیث در زندگی دعوتگران اسلام است. آنها را به آسان‌گیری و مژده دادن و خوش‌بینی فرا می‌خواند و از سختی و ایجاد تنفر و بدبینی هشدار می‌دهد.

برخی از دعوتگران را می‌یابی که در دعوتشان بسیار سختگیر هستند و با رفتار و سخنان خود بسیار سختگیری می‌کنند و سبب تضعیف روحیهٔ انسانها می‌شوند مثل اینکه در زبان آنان جز سختگیری چیزی نیست. فردی پیش یکی از آنان می‌رود و طلب نصیحت می‌کند، اما از نصیحت او جز زیان خیری نمی‌بیند.

۱ـ بخاری و مسلم.

مثبت‌نگری

به ملاقات فردی رفتم. دیدم که بیمار است و بر بستر افتاده است. جویای احوالش شدم. جواب داد که: امروز در رشتهٔ مهندسی در دانشگاه پذیرفته شده، اما دانشجویان سالهای پیش این رشته، سختی کار و عدم توان فراگیری دروس این رشته را از پیش نزد او تکرار کرده‌اند.

من این شخص را از پیش می‌شناختم و می‌دانستم که فردی فعال و جدی است اما سخنان بدبینانه باعث ضعف و افتادن او در بستر بیماری شده بود.

به او گفتم: تو به سخنان دیگران چه کار داری. آیا می‌توانی باور کنی که تحصیلات و آموزشی‌ای هست که قابل یادگیری نباشد؟ آنان این سخن را به تو گفته‌اند تا شکست خودشان را توجیه کنند. پس تحت تأثیر این سخن برخاست، در حالی که بر احساس بیماری غلبه کرده بود. سخن خوش‌بینانه باعث بالا رفتن روحیهٔ مردم می‌شود و آنان را به پیش می‌برد و همت و میل آنان را به کار افزایش می‌دهد؛ اما سخنان بدبینانه باعث از بین رفتن روحیه و نابودی ریشهٔ امید، در زندگی بشر می‌شود.

به سخن رسول خدا ﷺ گوش فرا دهیم که آدمها را بر بهره‌دهی و خیررسانی تربیت می‌کند، می‌فرماید: «اگر فردی گفت: مردم تباه شدند، او خود باعث هلاکت آنها شده است.»(۱)

زندگی عموم مردم و گروههایی خاص از آنان همیشه با مشکلات و موانع همراه است. دعوتگر فرزانه کسی است که بیماری را به خوبی تشخیص می‌دهد و مداوا را به نرمی فراوان آغاز و هر روز بر مقدار خوش‌بینی می‌افزاید. بدین‌گونه ناگهان می‌بینی بیمار بهبود یافته و کاروان ناامید با نیرو و نشاط، راه را با اراده و پایداری ادامه می‌دهد. بسیاری‌از معلمان، دانش‌آموزان خود را با سخنانی غیرمستقیم قهرمان ساخته‌اند و این سخنان سبب پیشرفت آنها در زندگی شده است.

آیا امکان ندارد دعای رسول خدا ﷺ که فرمود: خدایا، این دین را با محبوب‌ترین کس نزد خودت از میان عمر بن الخطاب رضی الله عنه و عمرو بن هشام یاری بده، نوعی برانگیختن ضمنی برای مسابقه در ایمان آوردن به دعوت اسلام باشد؟ تمدن اسلامی از

۱ـ مسلم.

این معانی بزرگوارانه غفلت نورزیده است. اوقاف اسلامی مردانی را گماشته بود تا بر مراکز بیماران بروند و سخنانی بگویند که سبب بالا رفتن روحیه و در نتیجه سلامتی بیماران بشود. سخنانی چون: به این بیمار بنگر که سلامتی خود را باز یافته است و دیگری می‌گفت عملاً این طور است، نگاه کن به سرخی گونه‌های او، سلامتی و حیات او بازگشته است.

رسول خدا ﷺ از هر چیزی که بوی بدبینی از آن می‌رسید متنفر بود هنگامی که نامی در این راستا می‌دید آن را تغییر می‌داد، ابن عمر می‌گوید: «یکی از دختران عمر «عاصیه» نام داشت. پیامبر خدا ﷺ نامش را تغییر داد و او را «جمیله» نامید.»

مردانی چند رسول خدا ﷺ را دیدار کردند. پیامبر از یکی از آنان پرسید اسمت چیست؟ گفت: «اصرم» (یعنی سنگدل و بی‌عاطفه). پیامبر خدا ﷺ فرمود: نه، بلکه تو «زرعه» هستی. در صلح حدیبیه سهل از طرف قریش برای مذاکره و گفت‌وگو با رسول خدا ﷺ آمد. پیامبر نام او را به فال نیک گرفت و گفت: ان شاء الله آسان است. رهبری آگاه این چنین برای ترویج خوش‌بینی در جامعه از تمام اسباب و روشها استفاده می‌کند. پیامبر خدا ﷺ از اینکه فردی با عینک سیاه به زندگی بنگرد بدش می‌آمد؛ چراکه این فرد سبب ایجاد نفرت و بی‌اعتمادی و رواج روحیهٔ ناامیدی و ناامنی در جامعه می‌شود.

در ابتدای دههٔ شصت مصطفی سباعی که از رهبران مسلمان در سوریه بود به بیماری فلج دچار شد. برادرانش برای او بسیار دلسوزی کردند که چطور امکان دارد این فعالیت بسیار زیاد به خاطر فلج به خانه‌نشینی تبدیل شود. اما او این حادثه را برای آنان آسان جلوه داد و گفت: سپاس خدای را که فقط دست چپم فلج شده است. چقدر ناگوار بود اگر دست راستم نیز فلج می‌شد و قادر به نوشتن نمی‌شدم و آیا این نعمت بزرگی نیست که فلج به مغزم سرایت نکرده است و از نعمت فکر و تعقل محروم نیستم؟ سباعی فلج را به نعمتی تبدیل کرد که در کنار آن راضی و شاکر زندگی را به سر برد.

در سال ۱۹۶۹ استاد عصام عطار که از رهبران حرکت اسلامی بود در بلژیک بیمار شد. من او را آنجا ملاقات کردم. قادر به حرکت نبود. به او سلام کردم و مدتی کنار او نشستم و سپس قصد رفتن کردم. در این هنگام به من گفت: به برادرانت بگو من به رضایت خدا و به آنچه نصیب من ساخته کاملاً راضی هستم و ناراحت و عصبانی و بدبین نیستم.

مردان این چنین هستند. درد و رنجها را به امید، و بدبینی را به خوشبینی، و سختی و تنگی را به وسعت، و محنت و رنج را به نعمت و احسان تبدیل می‌کنند پس زندگی آنان به پیش می‌رود و بهره‌دهی آنان ادامه می‌یابد و رشد می‌کند و به بار می‌نشیند.

اسلام دین سادگی و آسانی است. تحقیقات اروپاییان نشان می‌دهد که در مقابل هر سه نفر افریقایی که اسلام را می‌پذیرند فقط یک نفر مسیحی می‌شود. هر انسانی توانایی درک و هضم این موضوع را دارد که خداوند یکتاست: «بگو: خداوند یکتاست. خداوند بی‌نیاز است، نه زاده و نه می‌زاید...» اما توانایی هضم این مطلب را ندارد که یک با سه برابر است و سه با یکی برابر است، آن طور که مسیحیان ادعا می‌کنند.

اعراب بادیه‌نشین به خوبی این مطلب را درک کردند هنگامی که یکی از آنان گفت: پشگل شتر بر وجود شتری و رد پا بر رونده‌ای دلالت می‌کند. آیا آسمان با ستارگان فراوان و زمین با این همه کوره راه و دره و گردنه، بر خدای علیم و خبیر دلالت نمی‌کند؟

روزی که عقل در قضیهٔ شناخت خداوند به رقابت با فطرت پرداخت گمراه شد و دچار تفرقه گشت. کاش روزی که امام مالک آنان را نهی کرد باز می‌آمدند. آن روزی که از وی تفسیر کلام خداوند: ﴿اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ﴾ را پرسیدند، گفت: «استوا معلوم است و کیفیت مجهول و سؤال کردن از آن بدعت است.»

با وجود اینکه برخی از بدعت، گریزان بودند اما همه، بدعتهای کوچک را رها کردند و به این بدعت بزرگ مشغول شدند.

اسلام در مراسم عبادی آسان‌گیر است. خداوند چنین می‌فرماید: «خداوند به هیچ کسی بیش از توانش تکلیف نمی‌کند.»(۱) و همچنین می‌فرماید: «و خداوند در دین، بر شما سختی پدید نیاورده است.»(۲)

رسول بزرگ اسلام ﷺ مردم را با نرمی و لطافت به سوی عبادت پروردگارشان می‌برد، هنگامی که می‌بیند در سفر فتح مکه روزه بر مسلمانان سخت آمده، روزه را می‌شکند و به آنان دستور شکستن روزه می‌دهد و می‌فرماید: «روزه در سفر، احسان و

۱- بقره، ۲۸۶.
۲- حج، ۷۸.

نیکی نیست.»[۱] هنگامی که دید شماری از مردم تمام شب بیدارند و عبادت می‌کنند و نمی‌خوابند به آنان گفت: «شما باید به وقتِ سرحالی نماز بگذارید و چون احساس خستگی کردید استراحت کنید.»[۲] و همچنین فرمود: «به خدا سوگند، من از همهٔ شما بیشتر از خدا می‌ترسم. اما بعضی روزها، روزه هستم و برخی از روزها، روزه نیستم و بخشی از شب را نماز می‌گزارم و بخشی را می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم و هر کس از روش من روی گرداند از من نیست.»[۳] هنگامی که مردی بسیار خسته را در حج دید، از علت خستگی او پرسید، گفتند: نذر کرده است پیاده حج بگزارد (تمام مراسم سوار نشود). رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از اینکه این فرد خود را عذاب بدهد بی‌نیاز است.» و به او دستور داد تا سوار شود.[۴]

همهٔ احکام و دستورات اسلامی در کمال آسانی هستند. شرع مقدس آمد تا احکام استثنایی و سخت‌گیرِ موجود در ادیان گذشته را از بین ببرد و سختی را از مردم دور کند. اسلام بدی را یکی حساب کرد و نیکی را ده برابر و چندین و چند برابر کرد و شب قدر را به اندازهٔ هزار ماه ساخت و اعلام کرد که هرکسی که چنین گفت و یا چنین کرد گناهان او بخشیده می‌شود، گرچه گناهان او به اندازهٔ کف دریا باشد و سخنی نیکو، در نزد خداوند یک عمل صالح شمرده می‌شود.

برای مریض و مسافر قوانینی خاص قرار داد. زکات، حج و جهاد فقط بر کسی لازم است که قادر و توانا باشد. «حدود» با وجود شهبه اجرا نمی‌شوند و قصاص فقط بر کسی اجرا می‌شود که به طور عمد مرتکب جنایت شده باشد و اصل همهٔ چیزها، حلال و پاک بودن است، مگر اینکه شرع آنها را حرام کرده باشد. شک با وجود یقین تأثیری ندارد. ضرر زدن به خود و دیگران جایز نیست. سختی باعث آسان شدن قوانین می‌شود. هنگامی کسی را به عبادت و اطاعت امر می‌کنی به مقداری او را امر کن که می‌تواند و با سختگیری ایجاد نفرت نکن و تهدید و هشدار مده و مردم را به رسیدن به سلامتی تشویق کن.[۵]

۱ـ صحیح بخاری.
۲ـ متفق علیه.
۳ـ متفق علیه.
۴ـ صحیح بخاری.
۵ـ بیجانی، محمدسالم، *اصلاح المجتمع*، ص، ۲۴۴.

پیامبر خداﷺ فرمود: «سه چیز هستند که در هر کسی بودند خداوند او را در پناه خود می‌گیرد و داخل بهشت می‌سازد، نرمی با ضعیفان و ناتوانان، مهربانی و دلسوزی بر پدر و مادر و نیکی با بردگان.»[۱]

سخت‌گیران نابود شدند

از جمله آسانی و میانه‌روی اسلام مبارزه با سختگیری در غیر جای خودش است. پیامبر خداﷺ فرمود: «سخت‌گیران هلاک و نابود شدند.»[۲] همچنین فرمود: «همانا این دین استوار و محکم است. پس در آن به نرمی داخل شوید؛ چراکه فرد تندرو نه مسیری را می‌پیماید و نه سوار و حیوان را سالم می‌گذارد.» (حیوان و سواری را با سرعت زیاد بدون پیمودن مسیر هلاک می‌کند). این از زیباترین و رساترین سخنانی است که در این زمین گفته شده است. سخت‌گیران از همهٔ مردم با سرعت بیشتری از دین زده می‌شوند. در نخستین پیچ سخت، تصادف می‌کنند. ما نمونه‌های این افراد را در سرزمینهای غرب مشاهده کرده‌ایم. ابتدای کارشان انتهای شدت و سخت‌گیری بر خود و دیگران است و پایان آن سرانجامی دردناک است (پناه بر خدا).

چقدر این افراد سبب از بین رفتن بندگان و از دست دادن سرزمینها شده‌اند؟ چقدر اینان سبب رنجهای پی در پی بوده‌اند که فقط بر دعوت و دعوتگران فرود نیامده است؟ بلکه چنان به ذات بی‌عیب و شفاف و با عظمت دستورهای اسلام برخورد کرده و سبب آنچنان حمله‌ها بر اسلام گشته‌اند که خدا می‌داند این بدبختیها کِی پایان می‌پذیرد. عایشه رضی‌الله‌عنها می‌فرماید: «پیامبر خداﷺ هرگز میان دو امر مختار نشد مگر اینکه آسان‌ترین آنها را بر می‌گزید، مشروط به آنکه گناه نباشد.»[۳]

آیا بعد از این همه دلایل، سخت‌گیران گمان می‌کنند که کار درست و روش نیکویی برگزیده‌اند؟ انسانی که احساسات او با آسانی و بشارت اسلام و با دستورات و رفتار رسول خداﷺ هماهنگ می‌شود، انسان خوش‌بینی است. به خود و دیگران اعتماد

۱ـ صحیح مسلم.
۲ـ صحیح مسلم.
۳ـ متفق علیه.

دارد و کار را با شکیبایی و بردباری و ارادهٔ آهنین انجام می‌دهد. هیچ‌گونه سختی او را فراری نمی‌دهد و هیچ گردنه‌ای مانع راه او نمی‌شود؛ چرا او چنین نکند در حالی که رسول خدا ﷺ در حدیثی قدسی از خدایش چنین می‌گوید: «من همراه گمانی هستم که بنده‌ام به من دارد. اگر گمان نیک برد به نیکی می‌رسد و اگر گمان بد برد پس بدی به خودش می‌رسد.»(۱) آیا جایز است که در این جایگاه جز گمان نیک به چیزی دیگر پرداخته شود؟

افراد شکاک و بدبین قبل از دیگران به خود ستم می‌کنند و باعث خرد شدن خودشان می‌شوند و موجب رشد بدبینی در قلوب خود و سپس نزد مردم می‌شوند، به خود اعتماد ندارند و به کسی حتی به خدایشان خوش‌گمان نیستند.

دغدغهٔ انسان دعوتگر این است که علامت و انگیزه‌ای برای انجام خیر و خوبی مشاهده کند تا آن را به فزونی تشویق کند و رشد دهد تا سبب غلبهٔ آن شود و شر و بدی بزرگی مشاهده می‌کند و آن را به آرامی مداوا می‌سازد تا اینکه آن را از بیخ برکند و به جای آن دوستی و خیر بکارد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ای مردم، برخی از شما باعث نفرت نمازگزاران می‌شوید. هر یک از شما امام شد قرائت را مختصر کند؛ چرا که پشت سر شما پیر و کوچک و افرادی هست که کار و مشغله دارند.»(۲)

مردی پیش هارون الرشید آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من می‌خواهم شما را موعظه کنم اما در آن مقداری تندی است، شما آن را تحمل کنید.

هارون الرشید گفت: خداوند کسی را که از تو بهتر بود به گفتن سخن نرم، نزد کسی که از من بدتر بود دستور داد.

هنگامی که موسی را به سوی فرعون فرستاد و فرمود: «با او به نرمی سخن گویید شاید پند پذیرد و یا تقوا پیشه کند.»(۳)

۱ـ احمد و بیهقی و ابن حبان.
۲ـ روایت بخاری و مسلم.
۳ـ طه، ۴۴.

در میراث گذشتهٔ ما آثار بی‌شماری هست که نمایانگر بهترین روشها در اسلام هستند. اسلام امور انسان و جامعه را مداوا ساخته و آنها را با مهربانی در برگرفته است و آثار زیان‌بخش بیماریها را به نرمی ترمیم کرده است. در نتیجه انسان گناهکار تسلیم هدایت پروردگارش شده و تبدیل به آفریده‌ای دیگر گشته است که خیر و خوبی را در جامعهٔ نوخاسته می‌کارد.

حاطب بن ابی بلتعه در حق خود و جامعهٔ مسلمان دچار خطا می‌شود و چون مسلمانان از کار او باخبر می‌شوند از شدت خشم به جوش می‌آیند، اما پیامبر خدا اشتباه او را با نرمی پاسخ داد و به او گواهی برائت و پاکی داد و فرمود: «شاید خداوند به اهل بدر توجه کرده و به آنان فرموده هرچه می‌خواهید بکنید. خداوند شما را بخشیده است.»

مردی پیش پیامبر خداﷺ آمد و از او اجازهٔ زنا خواست. مردم اطراف او، فریاد برآوردند و درخواست او را بسیار زشت دانستند. اما پیامبر درخواست او را با تأمل و نرمی گوش فراداد و سپس از او پرسید آیا این کار را برای خواهر یا مادر و یا دخترت می‌پسندی؟ گفت: نه. پیامبرﷺ فرمود: «مردم نیز مانند تو راضی نمی‌شوند کسی با خواهر یا مادر و یا دخترشان زنا کند....»[1] سپس برای او دعای خیر کرد و در حالی از پیش رسول خداﷺ خارج می‌شد که هدایت و صفای قلب خود را باز یافته بود و پیامبر خداﷺ بدی و شر را از وجود او برکند و به جای آن خیر و خوبی کاشت.

اسلام این چنین هر بیماری را، حتی چه مردم آن را بسیار حاد بدانند، با این روش مداوا می‌کند. دشمنی و عداوت را به دوستی و محبت، شر و بدی را به خیر، زشتی و رذیلت را به فضیلت، بدبینی را به خوش‌بینی، سختی را به آسانی، و نفرت را به بشارت و مژده مبدل می‌سازد.

خداوند متعال چه راست می‌فرماید: «به سبب رحمت خداوندی، تو با آنان نرم شدی و اگر تو تندخو و سخت‌دل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برای آنان طلب مغفرت و بخشش کن و با آنان در امور مشورت کن و چون بر انجام کاری اراده کردی بر خدا توکل کن. همانا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.»[2]

۱ـ احمد. ۲ـ آل عمران، ۱۵۹.

برادر مسلمان دعوتگر

این همان راه پایدار است که اسلام برای ما ترسیم کرده است و حضرت مصطفی علیه الصلاة و السلام آن را برای ما بیان کرده است. تغییری که ما به دنبال آن هستیم با رفتار استوار و رحمت و آسان‌گیری تکمیل می‌شود. اما تغییرات شتاب‌زده به خیر و خوبی پایان نمی‌پذیرند و نتیجهٔ درستی در برنخواهند داشت. پس آیا تو از روندگان این کاروان هستی؟

فصل هفتم

دعوتگر باید دانشمند و بافرهنگ باشد

دعوتگر باید صاحب دانش و فرهنگ باشد

- آیا امکان دارد که دعوتگر نادان باشد؟
- در آن صورت چطور دعوت می‌دهد؟ و چه می‌گوید؟
- و با امور متغیر چطور مواجه می‌شود؟
- آیا اگر قاضی به دستورات قانونی نادان باشد می‌تواند اختلافات را حل و فصل کند؟

آیا معلم می‌تواند دانش‌آموزان را به مسئله‌ای که خود از آن ناآگاه است قانع سازد؟ دعوتگر نیز این چنین است. او انسانی است که با دانش، حکمت، تجربه و زیرکی به اسلام فرا می‌خواند. چطور می‌تواند این نقش را ایفا کند در حالی که از این بهره بی‌نصیب است.

علم بر عمل مقدم است. سخن و عمل درست منوط وجود دانش و علم است و چون دانش وجود داشته باشد، عمل و سخن مورد پذیرش واقع می‌شود. پس دانش مقدم بر کار و سخن است.(۱)

۱ـ فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۹.

اسلام و دانش

نویسندگان بسیاری دربارهٔ توجه اسلام به دانش و جایگاه دانش و دانشمندان کتاب نوشته‌اند و یا بخشهایی از کتابهای خود را به آن اختصاص داده‌اند و اذعان داشته‌اند بر میراث بری دانشمندان از پیامبران و اینکه فرشتگان بالهای خود را برای جویندهٔ دانش پهن می‌کنند؛ چرا که از کار او رضایت دارند. اگر خداوند به کسی قصد خیر کند، او را با دین آشنا می‌سازد و دانش راستین است که به ایمان هدایت می‌کند و ایمان راستین است که میدانهای دانش را می‌گشاید. برتری علم و دانش بر عبادت و جهاد را اعلان کرده‌اند. منظور از دانش در اسلام تمام موارد دانش دنیا و آخرت است، دانش زندگی اجتماعی و علوم تجربی و انسانی و هر چیزی که برای زندگی شایستگی داشته باشد.

را خداوند امت اسلام (به آن قصد) برترین امت می‌داند که به سود مردم پدید آمده است. این برتری او به سبب به دست آوردن علم و ابتکارات علمی است که سطح زندگی فرد را در تمام قسمتهای مادی و سلامتی و انسانی بالا می‌برد. سطح امت اسلام و تمام بشریت بالا می‌رود، زیرا امکان ندارد امت اسلام، امتی واپس‌مانده و نادان باشد. امت دانا و دانشمند را فرد دانشمند می‌سازد و دعوتگری که جلودار کاروان و رهبر است، باید انسانی دانشمند و بافرهنگ باشد.

دانش مطلوب برای دعوتگر مسلمان چیست؟

برای همهٔ دعوتگران لازم نیست در همهٔ علوم صاحب‌نظر باشند. این مطلبی سخت و بلکه محال است؛ اما از همهٔ آنان خواسته می‌شود کتاب خداوند را بشناسند، تلاوت، تجوید و تفسیر آن را بدانند و سپس به علوم حدیث اهتمام ورزند و با سیرهٔ نبوی و سرگذشت اصحاب و بزرگان اسلام آشنا باشند. آنچه دانستن آن برای دعوتگری که دنبال الگوی برتر است، لازم است موارد زیر می‌باشد:

از فقه، آن مقدار را بداند که برای برپا داشتن عبادات و معاملات و ضرورت شناختن احکام بر اساس حکم لازم است. شاید نتواند در این علوم (قرآن، سنت، سیرت و فقه) تخصص بیابد، اما باید کاملاً بداند که این علوم مرجع هر مسلمان در شناخت احکام اسلام هستند او باید این علوم را در حد فهم و اجرای دین فرا گیرد.

از دعوتگر خواسته می‌شود اسلام را از طریق منابع اولیهٔ آن بشناسد و در زندگی او این شناخت هویدا باشد و این فهم را به افرادی که آنان را دعوت کند انتقال دهد، تا بداند که:

اسلام سیستم تشکیلاتی است که تمام جوانب زندگی را در برمی‌گیرد. اسلام، دولت و میهن، حکومت و ملت، اخلاق و نیرو، رحمت و عدالت، فرهنگ و قانون، علم و قضاوت، ماده و ثروت، کسب و بی‌نیازی، جهاد و دعوت و ارتش و اندیشه است. همان طور که عقیده‌ای راستین و عبادتی درست است و همهٔ این موارد را با هم دارد. اسلام تکه تکه شدن را نمی‌پذیرد. دعوتگر میان این حکم اسلام با حکم دیگر آن تفاوتی قایل نیست.

اسلام نظارتی محکم بر گوش، چشم و قلب برقرار می‌کند و اجتماعی به دور از خرافات و پاک از خیال‌پردازیها و گمانها و به دور از شعبده‌بازیها و جادوگریها و دروغ‌پردازیها و هرزگیها پدید می‌آورد. در این اجتماع کتاب خدا و سنت رسول او سیطره دارد نه تقلیدهای گنگ که خداوند برای آنها دلیلی نفرستاده است: «و آنان را بدان دانش نیست. جز از پندار پیروی نمی‌کنند و بی‌گمان پندار ما را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»(۱)

احکام اسلام از قرآن کریم و سنت پاک رسول خدا ﷺ گرفته می‌شود. با وجود نص، اجتهاد درست نیست. مصلحت تا زمانی اعتبار دارد که با قاعده‌ای شرعی برخورد نکند و مصلحت طبق اوضاع و احوال و عرف و عادات تغییر می‌کند. سخن هر کس جز رسول خدا ﷺ قابل نقد و رد و قبول است و هر چیزی را که از گذشتگان ﷺ به ما رسیده است اگر با کتاب و سنت هماهنگ بود می‌پذیریم وگرنه کتاب و سنت به پذیرش شایسته‌تر هستند.

هر مسلمانی که در مبانی احکام دین صاحب‌نظر نشده است، باید از یکی از امامان پیروی کند و چه نیکو است که همراه با پیروی در حد توان دلایل امام خود را بداند و هر هدایت و راهنمایی را که با دلیل همراه بود بپذیرد. اگر از اهل علم است در پی رفع نقص علمی خود برآید تا جایی که به درجهٔ اهل نظر برسد.

اختلاف فقهی در فروعات موجب اختلاف در دین و دشمنی و کینه‌توزی نمی‌شود. از فرو رفتن در مسائلی که از آنها عملی بر نمی‌آید شرعاً نهی شده‌ایم. این به سبب حفظ

۱- حج، ۲۸.

وحدت صف است و حفظ وحدت سبب حفظ اندیشه‌ها و کناره‌گیری از مشغول شدن به اختلافاتی است که زیان دارد.

شناخت باری تعالی و توحید و پاکی او برترین عقیده اسلام است. به آیات و احادیث صحیحی که دربارهٔ صفات باری تعالی آمده‌اند بدون تأویل و تعطیل ایمان داریم و به اختلافات علما در این‌باره نمی‌پردازیم.

عقیده، پایه و اساس عمل است و عمل قلب مهم‌تر از عمل اعضای بدن است و تحصیل کمال در هر دو شرعاً خواسته شده است.

اسلام عقل را آزاد می‌گذارد و آن را به تفکر در هستی تشویق می‌کند و هرگز هیچ حقیقتی علمی و درست با قاعده و قانون ثابت شرعی برخورد نمی‌کند.

مسلمانی را که به شهادتین اقرار و به مقتضای آنها عمل کرد تکفیر نمی‌کنیم. ما دعوتگر هستیم نه داور و قاضی. دعوتگر مسلمان باید اصولی را که امام حسن‌البنا رحمه‌الله تحت عنوان «فهم» در کتابچهٔ با ارزش «التعالیم» آورده است بیاموزد. بفهمد و تطبیق کند و دیگران را به سوی آنها فرا بخواند. دعوتگر باید بداند که کار و عمل اسلامی به یک فرد یا گروه یا دسته‌ای مشخص اختصاص ندارد، بلکه همهٔ مسلمانان تحت هر نام و وابسته به هر طایفه و کشوری که باشند وظیفهٔ دعوت را به عهده دارند.

فهم و فرهنگ دعوتگر

منظورم در اینجا این است که دعوتگر انسانی متمایز است. در منظر و سیما، در رفتار و در شناخت متمایز است و در روش و طرح دعوتش متمایز است و بر او قول خداوند متعال منطبق است که فرمود:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَولاً مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾.(۱)

«و کیست نیکو سخن‌تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند و کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم.»

۱ـ فصلت/ ۳۲.

دعوتگرِ موفق امید توده‌های امت است تا آنان را به نرمی آموزش دهد و دستشان را بگیرد، به سوی خیر بخواند و در برابر سختیهایی که در این مسیر به او می‌رسد صبر پیشه کند و سعادت خود را به خاطر سعادت دیگران قربانی سازد. اگر وظیفهٔ او چنین است پس باید خود را آماده بسازد و در طول زمان به سوی کمال حرکت کند تا اینکه به مرور زمان تبدیل به وجدان بیدار جامعه و زبان و رهبر امت بشود. مخالفتهای زیادی با دعوت اسلامی صورت می‌گیرد که دارای انگیزه‌های متعدد است، اما با وجود تمام اینها دعوتگر باید همهٔ مخالفتها را متوجه باشد و با سعهٔ صدر و رضایت درون خود را برای مقابله با آنها آماده سازد. دعوتگر هرگز جز با ایمان، اخلاق، علم و فرهنگ، به این مقام دست نخواهد یافت.

استاد یوسف قرضاوی در کتاب با ارزش خود ***ثقافة الداعية*** می‌گوید: «دعوتگر به مجموعه‌ای از دانشهای اسلامی، تاریخی، ادبی، زبان‌شناسی، انسانی، علمی و واقعی نیاز دارد. از دعوتگر موفق خواسته می‌شود که نمایانگر تمام این دانشها باشد، همه را هضم کند و از آنها ترکیبی جدید و سودمند پدید آورد. کاری مانند زنبور عسل که در زمین می‌گردد و از گلهای متعدد تغذیه می‌کند تا نوشیدنی رنگارنگ تولید کند و سبب شفا یافتن مردم شود.»

در تقسیم‌بندی این دانش به کتاب استاد قرضاوی تکیه می‌کنیم. البته به همراه افزودن برخی از مطالبی که احساس نیاز می‌شود.

فهم اسلامی دعوتگر

نخستین چیزی که برای دعوتگر مسلمان از جهت سلاح فکری لازم است این است که به فرهنگ اسلامی که دارای اصولی ثابت و فروعی متعدد است مسلح شود. منظور ما از فرهنگ اسلامی، فرهنگی است که محور آن اسلام است و این درخواست، امری منطقی است؛ زیرا دعوتگری که به سوی اسلام فرا می‌خواند باید بداند، اسلامی که مردم را به آن فرا می‌خواند چیست. و بدین ترتیب دعوتگر باید با شناخت و آگاهی فرابخواند.

۱ـ قرآن کریم و تفسیر آن

قرآن کریم نخستین منبع دین اسلام است. دعوتگر باید تا حد توان مقداری از آن را حفظ کند. بر تلاوت آن مداومت کند، احکام تجوید را برای درست تلاوت کردن قرآن کریم بخواند و کتابچه‌ای در علوم قرآن به عنوان مقدمهٔ شناخت قرآن مطالعه کند. از جمله مهم‌ترین علوم قرآن، تفسیر است که بر فهم مراد خداوند در قرآن کمک می‌کند. برخی‌از تفسیرها مانند تفسیر ابن‌کثیر با توجه به‌احادیث و سخنان صحابه نوشته شده‌اند که به تفسیر بالمأثور مشهورند و برخی به تفسیر بالرأی معروف‌اند. از مهم‌ترین تفسیرهای جدید، فی ظلال القرآن اثر سید قطب است.

۲ـ سنت نبوی و علوم متعلق به آن

منبع دوم دانش دعوتگر، سنت است. سنت مباحث قرآن را تشریح می‌کند و نکته‌های پنهان آن را روشن می‌سازد و مختصر آن را به تفصیل توضیح می‌دهد.

سنت، تفسیر نظری و عملی کتاب خداست. سنت شامل سخنان نبی خدا، کارها، تقریرات، اوصاف و سیرهٔ اوست. رسول خدا ﷺ موقعیت خود را به آنچه خداوند او را به هدایت و علم فرستاده است، بیان می‌کند و دیدگاه مردم را نسبت به استفاده از آن در ترسیمی رسا چنین بیان می‌کند:

«مثال هدایت و علمی که خداوند مرا بدان فرستاده است مانند باران فراوان است که به زمین رسید. بخشی از این زمین حاصلخیز است، آب را پذیرفت و گیاه و علف فراوانی رویاند. بخشی از این زمین سفت است، پس آب را در خود حفظ کرد که از آن مردم نوشیدند و زراعت و آبیاری کردند و بخشی از این زمین لم یزرع و شوره‌زار است، نه آب را نگه می‌دارد و نه در آن گیاهی می‌روید. این مثال کسی است که دین خدا را شناخت و از آنچه خداوند مرا بدان فرستاد، خداوند به او فایده رساند، پس آموخت و آموزش داد و مثال کسی که به آنچه خداوند مرا به آن فرستاده بی‌اعتناست و هدایتی را که به آن فرستاده شده‌ام نمی‌پذیرد.»

آنچه از علم و هدایت که خداوند مرا به آن فرستاده مانند بارانی است که به زمین می‌رسد. پس قسمتی از آن حاصلخیز است، آب را قبول می‌کند و علف و سبزهٔ زیاد

می‌رویاند و بعضی از آن سخت است که آب را نگه می‌دارد و خداوند مردم را بدان نفع می‌رساند که از آن می‌آشامند و زمین‌شان را آبیاری و کشت می‌کنند و به بخش دیگری از زمین آب می‌رسد که هموار است، نه آب را نگه می‌دارد و نه علف را می‌رویاند. زمین خوب و حاصلخیز مثال کسی است که در دین خدا دانشمند می‌شود و آنچه خداوند مرا بدان مبعوث ساخته به وی نفع می‌رساند، پس می‌آموزد و تعلیم می‌دهد. و زمین شوره‌زار مثال کسی است که سر خود را برای فراگیری دانش الهی بلند نکرده و هدایت خدا، هدایتی را که خداوند مرا بدان فرستاده، نمی‌پذیرد.»(۱)

کتابهای سنت بسیارند؛ از جمله، صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتابهای صحاح سته و مسند التجرید الصریح دارمی و موطأ امام مالک و مسند امام احمد، و برخی از کتابهای مختصر مانند «التجرید الصریح للزبیدی» که مختصر بخاری است و مختصر مسلم از منذری.

مجموعه‌ای دیگر از کتابها نیز وجود دارد که در یک زمینهٔ تخصصی به جمع‌آوری احادیث پرداخته‌اند، مانند احادیث دعا و اذکار از امام نووی و شعب ایمان از بیهقی و ریاض الصالحین از امام نووی. در کنار این کتابها شرحهای مختلفی از کتابهای حدیث وجود دارد، مانند شرح اربعین نووی از ابن رجب که به ***جامع العلوم و الحکم فی شرح خمسین حدیثاً من جوامع الکلم*** نامگذاری شده است.

۳ـ سیره نبوی

مجموعه کتابهایی هستند که زندگی پیامبر خداﷺ را به شکل دقیق و تخصصی مورد بررسی قرار داده‌اند و در موضوعات مختلف دنیا دیدگاه و رهنمود او را ثبت کرده‌اند.

در سیرهٔ رسول الله، ما اسلام عینی و مجسم را در زندگی بشر می‌یابیم، همان‌طور که آن را قرآن زنده‌ای مشاهده می‌کنیم که بر روی زمین راه می‌رود.

کتابهایی مانند سیره ابن هشام و الرحیق المختوم از مبارکفوری و فقه السیره محمد غزالی از جمله گنجینهٔ فراوان کتابهای نوشته شده در سیرت هستند.

۱ـ روایت بخاری و مسلم (ص ۱۳۴ ـ ریاض الصالحین).

دعوتگر کتابهای سیرهٔ رسول را با این اندیشه مطالعه بکند که تمام اصول و ارزشهایی که اسلام آورده است در سیره و زندگی رسول خداﷺ آشکار شده‌اند و او آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد و از آنها عبرت می‌گیرد و آنها را الگو قرار می‌دهد و با زندگی خود تطبیق می‌دهد.

۴ـ فقه

دعوتگر باید از مقدار مناسبی از دانش فقهی برخوردار باشد تا مهم‌ترین احکام شرعی در عبادات، معاملات و ادب را بداند و بتواند اشتباهات زندگی و انحرافات را در پرتو احکام شرعی اصلاح کند. بر دعوتگر لازم است که در حد ممکن احکام را با دلایل کتاب و سنت متصل سازد. اگر دعوتگر به یکی از مذاهب فقهی ملتزم است دلایل مذهب خود را بداند تا قلبش مطمئن شود و از جمله صاحب‌نظران گردد. کتاب فقه السنه اثر سید سابق از جمله کتابهای خوب در این زمینه است.

۵ـ علم اصول فقه

دعوتگر باید به علم اصول فقه اهتمام بورزد تا ادلهٔ مورد اتفاق در میان فقهای امت اسلام را که کتاب و سنت هستند بداند و آنچه را که بر آن اجماع صورت گرفته است و بیشتر فقها روی آن اتفاق دارند بداند و متوجه باشد آنچه را که بعداً در مورد آن اختلاف پیدا کرده‌اند و برخی آنها را اثبات و برخی نفی کرده‌اند، برخی امر به گشادگی و فراخی و برخی به تنگی و برخی در حد وسط برداشت کرده‌اند، اینها ادله‌ای هستند که نصی در مورد آنها نیامده است، مانند، استحسان، استصلاح، استصحاب، شرع پیش از ما و قول صحابه و مانند اینها که دیدگاههای مختلفی دربارهٔ آنها ارایه شده است.

اگر کتاب و سنت اصل و منبع اساسی تخریج احکام هستند، این کار چطور صورت می‌گیرد و استنباط برای چه کسی جایز و یا برای چه کسی واجب است و تقلید برای چه کسی جایز و برای چه کسی حرام است؟

برای دعوتگر غیر متخصص کافی است در این ماده یک کتاب مانند اصول فقه خضری و یا علم *اصول فقه* اثر خلاف را مطالعه کند.

۶ـ نظام اسلامی

از مهم‌ترین چیزهایی که برای دعوتگر شایستهٔ مطالعه و فهم دقیق است، نظام و سیستم اسلامی است. منظور ما از نظام اسلامی، مطالعه و بررسی اسلام به طور خالص و بدون هیچ‌گونه شائبه‌ای با دیگر مکاتب است و به طور متکامل بدون تکه تکه کردن اسلام به این اعتبار که یک سیستم متکامل و ایده‌آل برای زندگی است؛ زندگی فردی، اجتماعی، زندگی مادی و معنوی و یا به عبارتی دیگر نظام اخلاقی، اقتصادی، نظام اجتماعی، نظام حکومت‌داری و سیاست و دیگر سیستمهایی که اسلام در شمول و تکامل خود به آنها پرداخته است. در این باره کتابهای زیادی وجود دارد و از مهم‌ترین آنها کتاب *اصول الدعوة* اثر عبدالکریم زیدان است.

بینش تاریخی دعوتگر

فهم و دانش تاریخی از مهم‌ترین بینشهایی است که بر دعوتگر لازم است. تاریخ، حافظهٔ بشر است. پروندهٔ رویدادها و دیوان سرگذشتهای آن، شاهدی عادل به سود یا زیان اندیشه‌هاست. شناخت رویدادها و فهمیدن سنتهای ربانی در علت وقوع آنها ما را قادر می‌سازد تا آینده را بر اساس هدایت حال و گذشته بسازیم. تاریخ بشر بی‌قاعده و بی‌هدف حرکت نمی‌کند. بر تاریخ مانند تمام هستی و زندگی و اشیا، سنتها و قوانینی سیطره دارد و رویدادهای تاریخی به طور تصادفی روی نمی‌دهند، بلکه از میان اوضاعی خاص که صفاتی مشخص پدید می‌آورد، به این سو یا آن سو حرکت می‌کند.

تاریخ دارای قانونی ثابت است و کتاب خداوند اصول منهج متکامل در تعامل با تاریخ بشری را عرضه می‌دارد و بیان می‌کند چگونگی منتقل شدن از مرحلهٔ طرح و جمع‌آوری به مرحلهٔ استنباط قوانینی که رفتارهای اجتماعی تاریخی را سبب می‌شود.

این اصول متکامل و سنتها و قوانینی که حرکت تاریخ در مسیر حرکت و پیشرفت و انتقال از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر تابع آنهاست در قرآن کریم از خلال بررسی داستانهای

پیامبران و تاریخ گروهها و ملتهای پیشین پدیدار می‌شود. تاریخ فقط زمانی حایز اهمیت می‌شود که از آن برای تحقیق و آزمایش بهره‌برداری شود و ارزشها و قوانینی که حال و آیندهٔ بشر بر مدار آنها حرکت می‌کند از آن استنباط شود. وقتی ما این سنتهای الهی را فهمیدیم و در شناخت رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها را به خدمت گرفتیم، در این موقع می‌توانیم با نگاهی واضح و چشمی بینا برنامه‌ریزی کنیم. تاریخ تکرار می‌شود هرگاه که اوضاع و انگیزه‌ها تکرار شدند. نتایج، شبیه هم می‌شوند و همان رویدادها پدید می‌آیند: «بدین‌سان برای پیشینیان آنان هیچ پیامبری نیامد مگر آنکه گفتند (او) جادوگر یا دیوانه است آیا همدیگر را بدان سفارش کرده‌اند؟ حق این است که قوم طغیانگرند.»(۱)

بر دعوتگر لازم است تا تاریخ ملتها، قومها و تمدنهای قدیم و جدید را دقیق مطالعه کند و تاریخ جاهلیت را مورد تحقیق قرار دهد. کسی که جاهلیت را نشناسد بزرگی و عظمت اسلام را درک نمی‌کند. دعوتگر باید تاریخ مکتبهای فکری و ادیان و همچنین حرکتهای اصلاحی و نوگرا در تاریخ اسلام و همچنین زندگی مردانی راکه خداوند سر هر چند وقت برای تجدید دین اسلام می‌فرستد، مورد مطالعه قرار بدهد.

دعوتگر باید اینها را با آگاهی و درک و شناخت سنتهای ربانی که بر مسیر رویدادها سیطره دارند نه برای لذت مطالعه و پیگیری داستانها و رویدادهای تاریخی، مورد مطالعه قرار بدهد.

بینش ادبی و زبان‌شناسی

امروزه مشاهده می‌کنیم که دعوتگران مایل به مطالعهٔ کتابهای ادبی و زبان‌شناسی نیستند و به مطالعهٔ کتابهای قدیمی بسنده می‌کنند. این کتابها اگرچه دارای اهمیت بسیاری هستند و در خود گنجی از علوم و معارف را نهفته دارند، اما غالباً کلمات به کار رفته در آنها دشوار هستند و خوانندهٔ غیرمتخصص نیاز به تلاش بسیار برای فهم دقیق معانی آنها دارد. مطالعهٔ این کتابها احیاناً در سلیقهٔ ادبی او در نوشتن به شیوهٔ خوب که مناسب به این زمانه باشد، تأثیر خواهد گذاشت.

۱ـ ذاریات، ۱۳-۱۲.

بسیاری از مواقع دعوتگر احتیاج دارد سخن خود با دیگران را با یک داستان یا لطیفه یا شعر و یا یک سخن ادیبانه شروع کند تا تمام توجه آنان را به سوی خود جلب کند و بتواند دیدگاه خود دربارهٔ اسلام و دعوت اسلامی را کاملاً برساند. اگر از این امتیاز محروم باشد اثر آن در عبارات و در اسلوب نوشتن و سخنرانی ظاهر خواهد شد. رسول خدا ﷺ درست می‌فرماید: «بسیاری از اشعار حکمت هستند.»

تا سال ۱۹۵۵ م. اکثر کتابهای کتابخانه‌های اسلامی، کتابهای ترجمه شده از مستشرقان بود. آنان در نوشته‌های خود بر جنبه‌های روحانی اسلام تأکید داشتند و ارزشهای دینی را در تضاد با نهضت جدید می‌دانستند و این باور را تلقین می‌کردند که اگر شرق اسلامی می‌خواهد از این وضع خارج شود حتماً باید به طریقه و روش اروپا و با رها کردن دین و پیگیری سکولاریزم باشد.

این کتابها با فکر منحرف و واژه‌های نامناسب خود در اندیشهٔ نسل دهه‌های پنجاه و شصت میلادی تأثیر گذاشت و هنگامی که کتابهای حرکت اسلامی با مفاهیم عمیق و اسلوب زیبا و بیان روشن وارد بازار شد جوانان مسلمان آنها را مانند زمین تشنه‌ای که مشتاق باران است سر کشیدند و سبب دگرگونی فکری در جهان شدند، همان‌طور که آن را مشاهده می‌کنیم. تفاوت بسیار زیادی وجود دارد میان طریقهٔ بیان حسن‌البنا، سید قطب، محمد غزالی و یوسف قرضاوی و سایر نویسندگان دعوتگر با کتابهایی که با اسلوبی ضعیف ترجمه شده بودند و دارای مفاهیمی سست و بی‌بنیاد بودند.

بینش و فرهنگ انسانی

اصطلاح علوم انسانی به مجموعه‌ای از علوم روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه، اخلاق، تاریخ، علوم تربیتی و کودکان و ... اطلاق می‌شود؛ دانشهایی که به فرهنگ، ارزشها و موازین و ماترک معنوی ملتها پیوند دارند. علوم انسانی وسیلهٔ نفوذ و سرایت اندیشه‌های غربی و سکولاریزم به افکار مسلمانان مخصوصاً جوانان و دانشجویان است. در مدارس و دانشگاهها این علوم از زاویهٔ دید مفاهیم غربی مورد مطالعه و تدریس قرار می‌گیرد و کتابها و منابعی که در این حوزه وجود دارد از انتشارات متفکران غربی است. در این اواخر غربیها متوجه این حقیقت شده‌اند، پس بر آن تأکید و

سرمایه‌گذاری کردند و به جای برنامه‌ریزی که قبلاً روی آماده‌سازی ارتش و اشغال سایر کشورها می‌کردند روی این زمینه سرمایه‌گذاریهای هنگفتی کردند. سید قطب در کتاب ***نشانه‌های راه*** در این زمینه سخنی بس زیبا دارد. وی می‌گوید: مسلمان می‌تواند علوم دقیق مانند شیمی، زیست‌شناسی، ستاره‌شناسی، پزشکی، صنعت، زراعت و کشاورزی، مدیریت، هنر و هر نوع فعالیتی از این نوع را از هر کسی (مسلمان یا غیرمسلمان) دریافت کند، اما امور و علومی را که مربوط به اصول در نظام سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و یا در بحث تفسیر اسباب و انگیزه‌های فعالیتهای بشری و حرکت تاریخ انسانی می‌شود فقط می‌تواند از منبع ربانی دریافت کند و تمام این موارد را فقط از مسلمانی که به صحت دین و تقوا و تلاش او در راه عقیده مطمئن است، دریافت دارد.

پس بر دعوتگر مسلمان لازم است که اندیشهٔ انسانی شرقی و غربی را مورد مطالعه قرار دهد و آن را با اندیشهٔ انسانی که از اصول و عقاید اسلام برگرفته شده است مقایسه کند. آنچه با اصول اسلامی موافق بود بپذیرد و بقیه را رها کند. این کار نیز ممکن نیست مگر وقتی که جوان مسلمان این علوم را مورد بررسی قرار دهد و بهره‌ای کافی از آنها داشته باشد.

اما روی‌آوری به علوم انسانیِ برآمده از غرب و اینکه در جامعه‌شناسی جز اگوست کنت و درکیم و در اقتصاد جز سرمایه‌داری و کمونیسم و در سیاست جز اندیشهٔ دانشوران صهیونیست و در فلسفه جز فلاسفهٔ یونان را نبیند، در این هنگام وضع چنان خواهد بود که استاد نجم‌الدین اربکان می‌گوید: «ما یونانیهای اشغالگر را از کشورمان بیرون ساختیم، اما هنگامی که شروع به تدریس اندیشهٔ آنان در دانشگاهها کردیم به اعتبار اینکه برترین و استوارترین فکر است، آنان برای اشغال فکری ما بازگشتند.» برادر دعوتگر با تلاش کمی تعداد زیادی از کتابهای اسلامی را که به این موضوع پرداخته‌اند، خواهد یافت.

بینش علمی

این موضوع دارای اهمیت زیادی است. امروزه دو دسته از مردم وجود دارند: دانشمندان و فقها که علوم اسلامی را خوانده و در آنها تعمق کرده‌اند و دربارهٔ آنها

کتابهایی نوشته‌اند و دستهٔ دیگر که دانشهای این عصر را در مدارس و دانشگاهها خوانده‌اند و به آنها بسنده کرده‌اند. در میان این دو دسته، فاصله‌ای عمیق وجود دارد. این امر بر اوضاع حرکت اسلامی تأثیر گذاشته است. بزرگان و شیوخ به دیدی تحقیرآمیز به فرزندان حرکت اسلامی که اکثرشان از فارغ‌التحصیلان دانشگاههای جدید هستند و تحت تأثیر فرهنگ زمانهٔ خود هستند نگاه می‌کنند. جوانان نیز به بزرگان با دیدی غیر احترام‌آمیز نگاه می‌کنند، به اعتبار اینکه آنان اسالیب و روشهای این عصر و دانشهای آن را نمی‌دانند.

این شکاف توان‌فرسا تأثیر زیادی در سیمای حرکت اسلامی در نزد مردم گذاشته است. همچنین در برنامه‌های آن، که تا هنوز ساخته و پرداختهٔ شیوخ و بزرگانی است که بسیاری از علوم زمانهٔ خود را نمی‌دانند. برای اینکه امور مرتب شود جوانان باید به پیران احترام بگذارند و شیوخ باید با فرزندانشان رابطهٔ خوبی برقرار سازند و باید برنامه‌هایی علمی باشد که باعث پوشش کمبود در هر دو طرف باشد.

«تنها دانشمندان از خداوند می‌ترسند». مفسران، علما را در آیهٔ فوق به دانشمندان شریعت تفسیر کرده‌اند. به نظر من این مختص علمای شریعت نیست بلکه به نظر من دانشمندان علوم دنیوی را نیز در بر می‌گیرد. به طور مثال عالم و دانشمند شریعت قادر نیست ابعاد این آیه ﴿وَ جَعَلْنَا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيّاً﴾ «همهٔ زندگان را از آب قرار دادیم.» را بفهمد تا زمانی که نظریهٔ تجزیه و تحلیل نور و نقش آب در ساخت ماده را نداند. وقتی که فهم دینی با فهم علمی با هم گرد آمدند در آن هنگام ابتکار واقعی که دانشمندان مسلمان گذشته آن را محقق ساختند، پدید خواهد آمد. کسانی که در پزشکی، هندسه، جبر و حساب ابتکارات و اکتشافات زیادی داشته‌اند همین‌طور در تفسیر، فقه و علوم مربوط به زبان‌شناسی ابتکارات و اکتشافات داشته‌اند.

بینش واقعی و فرهنگ سیاسی

این قضیه‌ای دیگر است که بسیار مهم است. کافی نیست دعوتگر مسلمان دانشمندی صاحب‌نظر در علوم شرعی و علوم زمانهٔ خود باشد، بلکه بر او لازم است تا اوضاع سیاسی کشور، منطقه و جهان پیرامون خود را که تأثیرگذار هستند بداند. بر او است که

مشکلات اقلیتها را در کشور خود و در جهان بداند و از جمله اقلیتهای موجود در جهان، مسلمانان هستند که در گوشه و کنار جهان، پراکنده‌اند. او باید افکار گوناگون و مذاهب متنوع و سیاستهای جهانی و تأثیر مثبت و منفی آنها را در وضع مسلمانان و حرکت اسلامی بداند. دعوتگر مسلمان به این بینش سیاسی و واقع‌گرایی بسیار نیاز دارد تا آب در هاون نکوبد و در شوره‌زار کشت و کار نکند.

در بسیاری از قضایا که تأثیر مثبت و منفی در زندگی مسلمانان دارد صاحب‌نظران دیدگاههای مختلف و احیاناً متضادی ارائه می‌کنند که سبب تقسیم مردم به گروههای متخاصم می‌شود. به علت پیروی هر گروه از دیدگاه و فتوای یک عالم با هم دچار اختلاف شده‌اند. در این قضیه اگر ما حسن‌ظن داشته باشیم و کسی را به کج‌اندیشی و غرض‌ورزی متهم نکنیم سبب اختلاف دیدگاهها و فتواها را فرهنگ سیاسی و واقعی می‌دانیم که برخی از آن برخوردارند و برخی نسبت به آن نادان هستند.

چه طور فهم سیاستهای شرعی یکدست می‌شود، در حالی که دسته‌ای از علما مصلحت‌خواهی را هرچند به مقدار کم، در مسائل مختلف در نظر نمی‌گیرند. بدین سبب بر دعوتگران لازم است زیاد بخوانند و قضایا را به خوبی فهم کنند.

در خواندن هر آنچه که بر فهم اوضاع منطقه‌ای و یا جهانی به آنان یاری می‌رساند دقت لازم به خرج دهند. خاطرات رهبران و همچنین تحقیقات سیاسی و توجه به اخبار و تحلیلهای سیاسی در این زمینه مهم هستند. در این موقع دعوتگر مصداق کلام عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌شود که گفت: «فریبکار نیستم و فریبکار قادر به فریب من نیست» اگر چنین نکنند جهان اسلام تحت تأثیر و نفوذ فریبکاران شرق و غرب که به طور شبانه‌روز ضد اسلام و مسلمانان برنامه‌ریزی می‌کنند، باقی خواهد ماند.

فصل هشتم

دعوتگر مسلمان خود را به تربیت ربانی متعهد می‌کند

دعوتگر مسلمان به طور مرتب خود را با تربیت اسلامی برابر با برنامهٔ تربیت متکاملی که تمام جوانب روان آدمی را درنظر می‌گیرد متعهد می‌کند. آرزوهای بلند او را به فراموشی نمی‌اندازد و ناحیه‌ای را به خاطر ناحیهٔ دیگر به‌فراموشی نمی‌سپارد. بدین‌طریق شخصیت او یکدست می‌شود و از آنچه دارد به دیگران می‌رساند.

در سالهای اخیر مجموعه‌ای از کتابها منتشر شده است که قابل تأمل هستند و دربارهٔ تربیت اسلامی، نشانه‌ها، اهداف و وسایل آن سخن می‌گویند و این بدون تردید پدیده‌ای مثبت است. هنوز در جوانب مختلف تربیت، اختلاف نظر وجود دارد و انتشار این کتابها و سایر کتابهایی که در این‌باره هستند و اختلاف دیدگاه نویسندگان آنها نشان‌دهنده و واضح کنندهٔ جوانبی از آن است.

قبل از اینکه برنامه‌های تربیتی در جنبشهای اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، شایسته است دربارهٔ «وضع مسلمانان امروز» بحثی را مطرح کنیم و آن را به اختصار مورد بررسی قرار دهیم تا بدانیم که ما کجا هستیم و درکجا ایستاده‌ایم؟ چراکه شناخت خود، قبل از طرح برنامه و شناخت بیماری قبل از تجویز دارو لازم است.

چطور می‌توانیم قبل از اینکه بیماریهای شایع را تشخیص دهیم به برنامهٔ تربیتی مناسب برسیم؟

برنامه، فرد مسلمان را می‌سازد و او را شایستهٔ مداوای بیماریهای امت در مرحلهٔ بعدی می‌سازد. اکنون ببینیم امروزه مهم‌ترین مشکلات مسلمانان چه هستند؟

مشکل مسلمانان، قضیه مسلمانان

جهان اسلام امروزه در وضعی به سر می‌برد که می‌توان آن را مرحلهٔ بی‌وزنی گفت. سرزمین پهناوری است که سرمایه‌های هنگفتی در دل خود دارد و از ثروتها لبریز شده است. مهم‌ترین مناطق استراتژیک را در اختیار دارد. جمعیت آن از یک چهارم جمعیت جهان بیشتر است و به استثنای برخی مناطق چون فلسطین که تا هنوز زیر چکمهٔ اشغال نظامی بیگانگان است، بیشتر مناطق آن به استقلال سیاسی دست یافته است و در سازمان ملل دارای کرسی هستند. و جز استقلال سیاسی ظاهری، در سایر جوانب کشورهای اسلامی هنوز کاملاً وابسته هستند.

تاکنون گروههای زیادی طول و عرض جهان اسلام را جولانگاه خود قرار داده‌اند که قاعدهٔ طلایی آنها را زویمر رئیس کنفرانس جهانی تبشیر که در قدس برگزار شده بود اعلام کرد: از من نپرسید که چند مسلمان را مسیحی ساخته‌ای، بلکه بپرسید که چند مسلمان امروزه ضد اسلام فعالیت می‌کنند. هر ساله میلیاردها دلار به حساب این گروهها که در حقیقت نوعی ارتش هستند واریز می‌شود. آنها در ایجاد کانونهای بحران در جهان اسلام موفق شده‌اند و سر هر چند وقت با برانگیختن آشوب و جنگها مانع از ایجاد صلح و آرامش و پیشرفت در جهان اسلام می‌شوند. جنگهای بیافرا در نیجریه، در جنوب سودان، در هند، اندونزی، لبنان، قبرس و چاد فقط نمونه‌هایی از این هجوم همه جانبه‌اند.

اگر گروههای تبشیری از مهم‌ترین گردانهای استعمار صلیبی در تثبیت وجود خود و انتشار افکارش هست، آموزش در تمام مراحل آن از مهم‌ترین وسایل مورد اعتماد مبشران است تا جای خالی فرهنگ را در تمام میدانها پر سازد و حتی مجموعه کتابهای موجود در کتابخانه‌های اسلامی تا همین چند وقت پیش بیشتر از نوشته‌های این دسته

بود که لبریز از روح استشراق بود. در سایهٔ این مسخ و تحریف فرهنگی، افکار و اندیشه‌هایی منتشر شد که سبب از بین رفتن الگوهای باقیماندهٔ اسلامی و جایگزینی افکار غربی و سکولار می‌گشت.

این افکار در دانشگاهها، دانشکده‌ها و مراکز تربیتی و ارتباط جمعی رسمی مسلط شده است. تا جایی که اسلام بی‌کس و مطرود شده است و فرد بافرهنگ را شرم می‌آید که خود را به اسلام نسبت بدهد و در نتیجه سرانجام کار آن چنان است که نیروهای غاصب می‌خواهند. مسلمانانی که امت واحد بودند و در میان یک مسلمان با مسلمان دیگر جز با تقوا و عمل صالح تفاوتی نبود، دنبال مرده ریگ خود در قبل از اسلام می‌گردند و اگر از آن زمان، اثری نیافتند آن را پدید می‌آورد تا به آن افتخار کنند و مردم را به سوی آن فرا خوانند. این چنین شده است که این دولتهای کوچک، اندیشهٔ اسلامی بین‌المللی را خطری بر وجود منطقه‌ای و کشوری و قومی خود به حساب می‌آورند.

در سایهٔ این افکار، خلافت اسلامی به زوال گرایید و سرزمینهای تابع آن به شکل دولتهای کوچک منطقه‌ای تقسیم شد که ضعف هر کدام سبب تحریک دیگری به هجوم بر او می‌شد و باعث پدید آمدن جنگهای همیشگی در میان آنها و ملحق شدن به این بلوک یا آن بلوک گشتند. طبیعی است که این کشورهای کوچک قادر به ایجاد نهضتی سیاسی، اقتصادی یا عملی نیستند و اگر در این‌باره فکر کنند نیروهای مسلط جهانی که این اوضاع را پدید آورده‌اند، با ایجاد مشکلات مرزی، منطقه‌ای و فرهنگی کشورها را به سوی وابستگی و ترس و کابوس همیشگی سوق می‌دهند. همان‌طور که نژادپرستی و منطقه‌گرایی جغرافیایی مسلمانان، آنان را به قسمتهای متخاصم با هم بدل ساخته است. مذهب‌گرایی و اختلافات دینی و فکری، اسلام را مانند مجموعه‌ای مجزا از عقاید و ادیان تبدیل ساخته که یکدیگر را تکفیر می‌کنند. قوانین سکولار غربی جای قوانین اسلامی راگرفته است. اگر قانون اساسی این دولتهای کوچک می‌گوید که دین این کشور اسلام است، یا قوانین اسلامی تنها منبع قانونگذاری هستند، این به خاطر راه گم کردن است؛ چرا که از هیچ گونه ارزشی برخوردار نیست و فقط نوشته‌ای برای زیبایی قانون اساسی است. زندگی اجتماعی در سرزمین ما بر اساس سکولاریزم غربی پایه‌ریزی شده است. فریاد آزادی زن نیز به منظور درهم کوبیدن پایه‌های اسلامی اجتماع به گوش

می‌خورد.اما در زمینهٔ اقتصاد، بانکهای مبتنی بر ربای داخلی و بین‌المللی بر اقتصاد ما چیره شده‌اند و در سایهٔ آنها ثروتهای ما غارت می‌شود و بیشتر مواقع مستقیماً در بدبختی جوامع ما سهیم هستند. این اوضاع امروز مسلمانان است، اوضاعی که شخصیت امت مسلمان را مسخ کرده و شخصیت مسلمان را به شخصیتی بی‌ارزش تبدیل ساخته است که به سختی می‌توان مانند آن را به امت جاوید اسلام نسبت داد. شخصیتی که به دین پروردگار خود افتخار نمی‌کند.

وقتی که جنبشهای اسلامی برای بازگرداندن وحدت امت اسلام و بنیاد نهادن شخصیت و ساختار آن بر اساس دین و میراث آن قیام می‌کنند، در برنامه‌های تربیتی خود برای فرایند اصلاح این وضع، باید تمام این امراض را که به جسم جامعهٔ اسلامی رسیده است در نظر بگیرند. اگر برنامه‌های تربیتی محدود بود یا در آنها جزئی‌نگری مشاهده می‌شد، به طوری که به مداوای یک جزء و رها ساختن اجزای دیگر پرداخته بود، این چنین برنامه‌ای نمی‌تواند شخصیت اسلامی را به شکل متکامل بسازد و در نتیجه، نخواهد توانست نقش خود در عملیات بازسازی زندگی اسلامی را ایفا کند. بر کسی که می‌خواهد فرایند تغییر را عهده‌دار شود فهم دقیق اوضاع مسلمانان لازم است. اگر این فهم برای او ممکن نشد، از تغییر دادن خود ناتوان و از تغییر جامعه ناتوان‌تر خواهد بود.

تربیت اسلامی باید وجود و عزت امت اسلام را بازگرداند. و از جمله اسباب آن علم، شناخت و توانایی عقلی است.

از دیگر عوامل آن فهم و درک روبنایی و زیربنایی اقتصادی و اجتماعی است و زیربنای روحی، ایمانی و اخلاقی، احساس عزت و قوت معنوی از دیگر عوامل آن است. تکامل تربیتی بدون توجه به موارد بالا شکل نخواهد گرفت و جز مداوای سطحی که گوشه‌ای از درد را مداوا و سایر قسمتهای آن را رها سازد چیز دیگری روی نخواهد داد. به این علت است که می‌گوییم و هم تأکید می‌کنیم کسی که عهده‌دار اصلاح امت می‌شودَ، بر او لازم است تا خود را با تربیتی چنین متکامل متعهد سازد، اگرچه هدف نهایی تربیت یکسان است؛ اما اهداف هر مرحله در زمانها و مکانهای مختلف با هم تفاوت می‌کنند. به طور مثال طبق نیازهای امت در این زمان و مکان، هدف تربیت و وسائل و راههای آن آزادی قدس از دست یهود است. اما اهداف و راههای رسیدن به آن در

امتی قوی و جاگیر تفاوت می‌کند و به طور مختصر فرایند تربیت مؤثر و فعال با زمان خود حرکت و اوضاع امت را رعایت می‌کند و بحرانهای آن را مداوا و انسان مسلمان را که دارای شخصیتی متکامل و با زمان و مکان خود در ارتباط است، پدید می‌آورد.

تربیت اسلامی

در این خصوص می‌توانیم بگوییم که تربیت اسلامی دارای ویژگیهای منحصر به فردی است، از جمله:

۱ـ تربیت اسلامی به ساختن انسان شایسته توجه دارد.

تمام مکاتب تربیتی برای ساختن شهروند خوب برای خدمت به میهنش تلاش می‌ورزند، اگرچه این خدمت به حساب دیگران باشد و اخلاق او با دیگران متغیر باشد. برای نمونه وقتی بریتانیا را کشف کرد که برخی از ارزشهای اخلاقی چون وفا به عهد، راستی در معامله و عدم فریبکاری در تولید کالاها از جمله اموری هستند که مصالح او را تأمین می‌کنند، هموطنان و ساکنان آن برای خدمت‌گزاری به وطن خود این ارزشها را رعایت می‌کنند و اگر مصلحت بریتانیا در این باشد که فرد بریتانیایی به ملت خود دروغ بگوید و به مصالح دیگر ملتها در مستعمره‌ها تجاوز کند، یا کالاهای تقلبی تولید کند و داروها و مواد غذایی فاسد را به آنها صادر کند و خون سایر ملتها را بمکد، آنان این کار را نیز انجام خواهند داد و هر دو کار در نظر دولت بریتانیا اخلاق پسندیده است؛ چراکه در هر دو حال به نفع مصلحت ملی و کشور خود عمل کرده است. پس اساساً هدف تربیت در ساختن شهروند خوب است.

اسلام از این دوگانگی و این اخلاق مصلحت‌گرایانه پاک است. اخلاق، ارزش ایمانی تمدن اسلام است که مسلمان در هر حال و با هر نتیجه آن را رعایت می‌کند. مسلمان نه مسلمانی را می‌فریبد و نه کافری را. مسلمان در کشور خود و در خارج از کشور خود صادق و راستگوست. اگر دیدی که مسلمانی مقید به اخلاق نیست بدان که او اسلام ر نفهمیده است و سازمانهای تربیتی متعدد در اسلام در تربیت او موفق نبوده‌اند مؤسسه‌های تربیتی اسلامی با کار درست خود سبب پدید آمدن نمونه‌های اسلامی

می‌شوند که دارای ارزشهای اخلاقی یکسانی هستند، اگرچه رنگ، قوم، نژاد و مصالح آنها تفاوت می‌کند، اما از طریق اخلاق اسلامی واحد به هم می‌رسند و برادر می‌شوند.

۲ـ خداگرایی در تربیت اسلامی[1]

جانب خداگرایی یا ایمانی در تربیت اسلامی مهم‌ترین قسمت تربیت و حساس‌ترین و پر اثرترین آن است؛ چراکه نخستین هدف تربیت اسلامی ساختن انسان مؤمن است.

ایمان در اسلام سخن و یا ادعایی محض نیست که گفته و یا ادعا شود، بلکه حقیقتی است که شعاع آن تا عقل گسترده می‌شود و آن را قانع می‌سازد و تا عاطفه و احساس می‌رسد و آن را بر می‌انگیزد و به اراده می‌رسد و سبب حرکت و جنبش آن می‌شود، همان‌طور که در روایت آمده است. پس ایمان عبارت است از آنچه که در قلب جای گرفت و عمل آن را راست پنداشت. و چه راست گفت پروردگار بلندمرتبه: «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و سپس شک و تردید نکردند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند.»[2]

در اسلام، ایمان فقط یک شناخت ذهنی محض مانند شناخت اهل کلام و فلسفه نیست و همچنین فقط یک لذت روحی مانند لذت اهل تصوف و یا تنها یک رفتار عبادی مانند رفتار عابدان و زاهدان نیست، بلکه اسلام مجموعهٔ همهٔ اینهاست، در حالی که از افراط و تفریط سالم باشد. علاوه بر اینها، در اسلام مثبت‌گرایی وجود دارد که خواهان آبادانی حقیقی زمین است تا زندگی را پر از خیر سازد و انسان را به هدایت و رشد رهبری کند.

پایه و ستون تربیت خداگرایانه، قلب زنده‌ای است که به خداوند متصل و به دیدار خداوند و حساب پس دادن به او یقین دارد و به رحمت او امیدوار و از عذاب او ترسان ست. این همان قلبی است که پیامبر خدا ﷺ آن را چنین توصیف کرده است: آگاه باش که ر بدن پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح پذیرفت همهٔ بدن اصلاح می‌پذیرد و آن قلب است.

قلب زنده جایگاه نگاه باری تعالی و محل فرود آمدن نور و تجلیات اوست: خداوند به شکل و صورت شما نمی‌نگرد، بلکه به قلبهایتان می‌نگرد.» این تنها سندی

۱ـ قرضاوی، **تربیت اسلامی**.
۲ـ حجرات، ۱۵.

است که بنده در روز قیامت به عنوان وسیلهٔ نجات به پروردگار عرضه می‌دارد: «روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌رسانند مگر کسی که با قلبی سلیم و پاک پیش پروردگار آمده باشد.» بدون این قلب که آباد از ایمان و روشن از یقین باشد انسان مرده است، اگرچه آمار، او را از زندگان بشمارد: «و آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده ساختیم و برای او روشنایی قرار دادیم که به وسیلهٔ آن در میان مردم می‌رود (این فرد) مانند کسی است که در تاریکیهاست و نمی‌تواند از آن خارج شود....»(۱)

بدین سبب تربیت اسلامی قصد زنده کردن دلها را کرده است تا از مرگ آنها جلوگیری کند و آنها را آباد سازد تا به خرابه تبدیل نشوند و نازک و رقیق سازد تا سختی و قساوت نپذیرند. خداوند می‌فرماید: «آیا مؤمنان را هنگام آن نرسیده است که دلهایشان به یاد خداوند و آنچه از حق نازل شده است، خشوع یابد و مانند کسانی نباشند که (قبلاً) به آنان کتاب آسمانی داده است و سپس روزگارشان را دراز کرد، آنگاه دلهایشان سخت شد.»(۲)

بدین ترتیب قلب مؤمن امرِ سخت را آسان و تلخ را گوارا و عذاب را شیرین و سختیها و مشقات را کم‌ارزش می‌سازد و حتی از آنها لذت می‌برد؛ چون در راه خدا است. قلب انسان مانند جسم او به سه چیز نیاز دارد:

به حمایت، تا سالم بماند.

به غذا، تا زنده بماند.

به مداوا، تا شفا حاصل کند.

نخستین چیزی که برای حمایت قلب ضروری است دوری از دوستی دنیاست که عامل هر اشتباه و گناه و اصل همهٔ دردهاست. نجات از این درد با یقین به آخرت و یادآوری پاداش الهی و مقایسه بین بی‌ارزشی آنچه پیش ماست و بزرگی آنچه پیش خداست، میسر می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: «آنچه نزد شماست پایان می‌پذیرد و آنچه نزد خداست جاویدان است.»(۳) همچنین می‌فرماید: «عشق به خواستنیها از جمله زنان و فرزندان

۱ـ انعام، ۱۲۲. ۲ـ حدید، ۱۶.

۳ـ نحل، ۹۶.

(پسران) و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشتزاران، در چشم مردم آراسته شده است؛ اینها بهره(گذاری) زندگی دنیاست، و نیک سرانجامی نزد خداوند است. بگو: آیا به بهتر از اینها آگاهتان کنم؟ برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان بوستانهایی است که جویباران از زیر آنها جاری است، جاودانه در آنند و جفتهای پاکیزه دارند و از خشنودی خداوند برخوردارند، و خداوند بر (احوال) بندگان(اش) بیناست.»[۱]

در پشت این خواهشهای مادی، خواهشها و شهوت شکم و زیر شکم و دوستی مال و جاه قرار دارد. آنچه خطرناک‌تر است شهوات قلب و خواهشهای نفس است. خواهش بدترین خدایی است که در زمین پرستیده شده است. چه کسی گمراه‌تر از کسی است که پیروی خواهشهای خود را بکند: «کیست گمراه‌تر از کسی که بدون رهنمود الهی از هوای نفس خویش پیروی کند. بی‌گمان خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»[۲]

میل و خواهش جاه و مقام و دوستی چیره شدن بر دیگران و خود را معبود بندگان خدای ساختن، دنبال شهرت و ستایش رفتن و به دست آوردن حمایت و کف زدنهای مردم و یا چاپلوسی افراد خاص و مانند اینها، وبای کشنده‌ای است که قلبها به آن دچار می‌شود و سبب کوری و کری و هلاکت و مرگ آنها می‌شود. متأسفانه افراد بسیاری به این هلاک کننده‌های معنویِ افراد و گروهها اعتنایی نکرده‌اند و تمام توجه خود را متوجه بیماریها و مشکلات ظاهری چون دزدی، زنا و شرب خمر کرده‌اند. اگرچه اینها قطعاً از مهلکات هستند، اما ضرر و خطر آنها کمتر و ساده‌تر است.

تربیت اسلامی به این جنبهٔ ایمانی و زبانی توجه کرده است و در این جنبه جایگاه وسیعی را در برگرفته است و به آن توجه خاصی شده است، به طوری که نسلی خداجوی پدید آمده که در کار خود به سوی خدا متوجه است و جز رضایت او دنبال چیز دیگری نیست.

«بگو: بی‌گمان نماز، عبادت، زندگی و مرگ من برای پروردگار جهانیان است. او را شریک و انبازی نیست و من (به این کار) امر شده‌ام و من از نخستین گروندگانم.»

هر حرکت اسلامی که در نوک قلهٔ هرمِ اولویتهای آن، تربیت ایمانی و ربانی

۱ـ آل عمران، ۱۵-۱۴. ۲ـ قصص، ۵۰.

فرزندانش نباشد، به طوری که نفس وقت و مال خود را در مقابل رضایت باری تعالی کم‌ارزش بدانند و از خواهشهای دل خود به خاطر به دست آوردن رضایت پروردگار دست بکشند، آن حرکتی عقیم و نازاست که وقت خود را بیهوده به هدر می‌دهد.

اما غذای قلب: این غذا با تداوم ارتباط با خداوند متعال و ذکر و یاد او، شکرگزاری و عبادت او به دست می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید: «جن و انسان را جز برای عبادت نیافریده‌ام.»(۱)

از مهم‌ترین عناصری که تربیت اسلامی باید در بخش عبادت بر آنها حریص باشد عبارتند از:

۱ـ التزام به سنت و دوری گزیدن از بدعت.

۲ـ توجه به فرائض. در حدیث قدسی که بخاری روایت کرده امده است: «هرگز بنده‌ام به چیزی به من نزدیک نشد که از انجام آنچه برای او فرض ساخته‌ام محبوب‌تر باشد.»

۳ـ تشویق به نماز جمعه.

۴ـ ترغیب برای عبادتهای نافله. در حدیث قدسی آمده است: «بنده‌ام همیشه با نوافل به من نزدیک می‌شود تا او را دوست می‌گیرم.»

۵ـ ترغیب در ذکر و یاد خدا. خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، خدای را بسیار یاد کنید و هر صبحگاه و شامگاه تسبیح او را بگویید.»

بهترین یاد و ذکر، قرآن است. از جمله اذکار: سبحان الله، الحمدلله، لا اله الا الله و الله اکبر، دعا و استغفار و درود بر پیامبر خدا هستند.

اگر قلب دچار خطا شد و از راه راست منحرف گشت، راه چاره و دوای درد آن توبه و استغفار است.

توبهٔ نصوح و خالص و استغفار صادقانه، که راه رسیدن به این دو احساس گناه و ترس از عذاب پروردگار و تضرع به خداوند همراه با بندگی صادقانه و اعتراف ذلیلانه است.

خداوند از زبان بندگان خود می‌فرماید: «پروردگارا، ما بر خودمان ستم کرده‌ایم و اگر تو بر ما مغفرت و رحمت نکنی از جملهٔ زیانکاران خواهیم شد.»(۲)

۱ـ ذاریات، ۵۲.

۲ـ اعراف، ۲۳.

مسلمان دعوتگری که بر خود هدف تغییر را لازم گرفته است نخست و قبل از هر کس لازم است برابر با برنامه‌ای تربیتی متکامل و خدایی از خود آغاز کند.

فصل نهم

مسلمان دعوتگر بر یاد خداوند متعال پایداری می‌کند و از سخنان بیهوده اجتناب می‌ورزد

بلال بن حارث می‌گوید که رسول خداﷺ فرمود: «شخصی سخن از آنچه مورد رضایت باری تعالی است می‌گوید و گمان نمی‌برد به درجه‌ای که بـه آن رسـیده است برسد. خداوند متعال به سبب آن رضایت خود را تا روز قیامت برای او مـی‌نویسد و شخصی سخنی می‌گوید که مورد خشم و غضب باری تعالی است و گمان نمی‌برد به سبب آن، به آن درجه که رسیده است برسد. خداوند متعال به سبب آن خشم و ناراحتی خود را برای او می‌نویسد.»[۱]

مجالس بر دو نوع هستند: یا مجلس ذکر، امر به معروف و نهی از منکر و تلاش بر کسب رزق و روزی حلال هستند. انسان به این مجالس برای امور دین و زندگی دنیا نیاز دارد. در این گونه مجالس فرد سخن نیکو می‌گوید، یا کار خوب انجام می‌دهد و امور زندگی را اصلاح می‌کند و جز آنچه مورد رضایت خداست نمی‌گوید.

۱ـ روایت ابن ماجه و ترمذی. ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیح است.

نوع دیگر مجالسی هستند که در آن مردم با هم سخن می‌گویند و غالباً خوبی این سخنان کم و بیهودگی آن زیاد است. خداوند متعال فرموده است: «در بسیاری از درهم گوشی سخن گفتنها خیری نیست، مگر اینکه امر به صدقه یا کار معروف یا اصلاح بین مردم باشد.»[۱]

هنگامی که از یکی از آنان پرسیدی: اینجا چه کار می‌کنی؟ به تو جواب می‌دهد که وقت‌گذرانی می‌کند و یا وقت‌کشی می‌کند. چه طور وقت‌کشی می‌کند در حالی که وقت همان زندگی است و با چه چیز وقت‌گذرانی می‌کند در حالی که بیشترین سخنان او بیهوده و گناه هستند. با آبروریزی مردم خوش می‌گذراند: فلان مرد چنین و فلان زن چنان کرد.

ابن سیرین گوید: «مردی از انصار از مجلسی می‌گذرد و به مجلس‌نشینان می‌گوید: وضو بگیرید؛ چرا که برخی از آنچه شما می‌گویید از بی‌وضویی بدتر است و شاید سبب دشمنی، کینه‌توزی، گناه و تجاوز شود.»

کار دیگری که در مجالس صورت می‌پذیرد نزاع و درگیر شدن به ناحق است که به آن «مراء» گفته می‌شود. مراء به هر نوع اعتراض گفته می‌شود که در مقابل کلام دیگران با هدف اظهار ضعف در لفظ یا معنا و یا در هدف آن صورت می‌پذیرد و مجادله عبارت است از ساکت و عاجز کردن دیگران با عیب‌جویی از سخن و نسبت دادن آن به ناتوانی و نادانی. انگیزهٔ تمام این چیزها بزرگ شمردن خود با اظهار دانش و فضل و هجوم بر دیگران با آشکار کردن ضعف آنان است.[۲] اکثر نشستهای مردم در این روزها از این نوع هستند، یعنی رقابتهای بی‌فایده و مجادلاتی به خاطر شهرت‌طلبی هستند. در این وسط جوانمردی و اخلاق بزرگوارانه از بین می‌رود. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هرگز قومی بعد از هدایت گمراه نشدند، مگر به سبب پرداختن به جدال.»[۳]

همچنین می‌فرماید: کسی که مناقشه و جر و بحث را در حالی واگذاشت که او به حق بود، خانه‌ای در وسط بهشت برای او ساخته می‌شود و کسی که جرّ و بحث را ترک کرد در حالی که به حق نبود، خانه‌ای در حول و حوش بهشت برای او ساخته می‌شود. در برخی مجالس کسانی را می‌یابی که ادعای غیرت بر دین خدا را دارند اما اموری را ذکر

۱ـ نساء، ۱۱۴.
۲ـ *احیاء علوم الدین*، ج ۳، ص ۱۱۷.
۳ـ سنن ترمذی.

می‌کنند که سبب بروز مشاجره و جر و بحث می‌شود. مباحث مطرح شده درست باشد یا خیر، در هر حال بی‌ارزش‌اند؛ زیرا وقت خود و دیگران را از بین می‌برد. جر و بحث سبب سختی دل و کینه می‌شود. انس بن مالک می‌گوید: این جدال هیچ بهره‌ای از دین ندارد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مبغوض‌ترین افراد نزد خدا کسی است که دشمنی او بسیار شدید است.»(۱) برخی گفته‌اند: از دشمنی بپرهیز، چرا که دین را از بین می‌برد. انسان پرهیزگار هرگز در رساندن قضایای دین به این نوع مجادله متوسل نمی‌شود.

به سبب جر و بحث و جدال که ربطی به دین ندارد، دو دستگیهای زیادی در صف دعوت ایجاد شده است. کسانی که مردم به آنان گمان نیک داشته‌اند به خاطر آن از دعوت کناره گرفته‌اند.

در مجالس، سخنان ناروا و بد و بیراه زیادی بر زبان آورده می‌شود؛ چه بسا فردی در قضیهٔ مشخصی خود را به حق می‌داند و می‌خواهد از آن دفاع کند و بی‌گناهی و برائت خود را اظهار کند با وجود این، چون به طرح قضیه و رد کردن دیگران و از بین بردن دلایل طرف مقابل می‌پردازد، مجبور می‌شود در دشمنی خود پافشاری کند و کلماتی سخت و آزار دهنده را مورد استفاده قرار دهد. احتمال دارد که به دروغ‌گویی نیز متوسل شود. بسیاری از مواقع خشم سبب می‌شود قضیهٔ مورد اختلاف به فراموشی سپرده شود و قضیه به اختلاف شخصی میان دو نفر تبدیل شود و در نتیجه حق و باطل به قضیه‌ای شخصی مبدل گردد که هر یک از دو نفر تلاش می‌کند برطرف مقابل چیره شود.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «از بد زبانی بپرهیزید؛ چرا که خداوند متعال بد زبان و بی‌شرم و حیا را دوست ندارد.»(۲) همچنین می‌فرماید: «مؤمن، طعنه‌جو، لعنت کننده و بددهان و بی‌تربیت نیست.»

عیاض بن حمار می‌گوید: «به رسول خدا ﷺ گفتم: مردی از قوم من در حالی که از من جایگاه پایین‌تری دارد مرا دشنام می‌دهد، آیا ایرادی دارد که از او انتقام بگیرم؟ پیامبر فرمودند: دو آدم پرخاشگر، دو شیطان هستند که به همدیگر پارس می‌کنند و هرج و مرج ایجاد می‌کنند.»(۳)

۱ـ صحیح بخاری. ۲ـ سنن نسائی و مستدرک حاکم.

۳ـ روایت سنن ترمذی با سند صحیح.

در چارچوب سخنان بی‌مسئولانه چه بسا که مسلمان دیگری را لعنت کند و احیاناً برخی از نیکان در این اشتباه می‌افتند و کسی را به سبب اینکه ستمکار است لعنت می‌کنند و یا کسی را که به حکم خدا داوری و حکومت نمی‌کند، لعنت و نفرین کنند.

عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: رسول خدا ﷺ شنید که ابوبکر رضی الله عنه یکی از بردگانش را نفرین می‌کند. رو به سوی او کرد و گفت: «ای ابوبکر، سوگند به پروردگار کعبه، اهل صدق و راستی با لعنت‌گری (یکجا جمع نمی‌شوند) و این را دو یا سه بار تکرار کرد.» آن روز ابوبکر رضی الله عنه غلامانش را آزاد ساخت و نزد رسول باز آمد و گفت دوباره چنین نخواهم کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «نفرین‌کنندگان روز قیامت نه در زمرهٔ شفاعت کنندگان خواهند بود و نه در زمرهٔ گواهان.»[۱]

در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا ﷺ یک ماه در نماز قنوت خواند و قاتلانِ یاران خود در بئر معونه را نفرین کرد تا اینکه این کلام باری تعالی آمد که به تو ربطی ندارد اگر خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد یا به سبب ظلم آنان را عذاب دهد. پس نفرین کردن را متوقف کرد.[۲] یکی از صحابه زنی زناکار را در حین اجرای حد نفرین کرد. پیامبر او را از این کار بازداشت و گفت: او چنان توبه کرده است که اگر توبهٔ او بر مردم مدینه تقسیم شود همه را کافی است. همچنین صحابی دیگر را نیز از نفرین نعیمان بازداشت. فردی که چندین بار در مجلس رسول به خاطر نوشیدن شراب حد خورده بود، به او گفت: «یاریگر شیطان علیه برادرت مباش.» این مطلب را می‌گوییم تا به برادرانمان یادآوری کنیم که بسیاری مواقع آنان لعنت را ساده می‌انگارند و زبان خود را در نفرین این یا آن آزاد می‌گذارند و به تدریج نفرین نزد آنان تبدیل به یک عادت می‌شود «و مؤمن لعنت‌گر نیست» فردی نزد پیامبر آمد و گفت مرا سفارشی کن پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لعنت‌گر مباش.»[۳]

آیا دعوتگران در این زمینه فکر کرده‌اند تا زبان خود را از این اخلاق ناپسند پاک سازند؟

مجالس شب‌نشینی غالباً با آواز و سرود همراه هستند و جوانان دختر و پسر و حتی

۱ـ صحیح مسلم.
۲ـ صحیح مسلم.
۳ـ روایت از احمد.

دعوتگران آنان بر وجود ضبط صوت و نوارهای آواز از خوانندگان مختلف علاقمندند، در حالی که نسل گذشتهٔ آنان در خواندن و فراگیری و تطبیقِ خوانده‌ها بر زندگی با هم مسابقه می‌دادند و در شناخت و فهم عمیق دعوت با هم رقابت می‌کردند. نسل جدید وقت بسیار زیادی از خود را در شناخت خوانندهٔ فلان ترانه و یا فلان گروه خواننده در عروسیها سپری می‌کند.

ما نمی‌خواهیم بگوییم این ترانه‌ها حرام است، بلکه حرام این است که عقل و قلب و وقت ما را پر کند. در این‌باره رسول خداﷺ فرمود: «از اینکه وجود یکی از شما پر از خونابه شود بهتر است از اینکه پر از شعر شود.» البته اینجا منظور «شعر» نیست، چراکه شعر و سرود سخنانی هستند که نیکوی آن نیک و زشت آن ناروا است. اما پرداختن به آن به طوری که تمام وقت و عقل را فرا بگیرد، ناپسند است.»

جوانان باید به خواندن و مطالعه برگردند و امور دینی خود را فرا گیرند. امکان ندارد خودمان را به این امور فرا بخوانیم و دیگران را به نعره زدن و ...و یا بازیهای مباح دعوت کنیم. نکتهٔ دیگر در مجالس، شوخیهایی است که در آن می‌شود. غالباً در مجالس رشتهٔ شوخی آزاد گذاشته می‌شود. شوخی ـ همان‌طوری که معلوم است ـ حرام و ممنوع نیست. پیامبر خداﷺ با یاران و با زنان خود و حتی با بچه‌ها شوخی می‌کرد و یارانش از او این اخلاق را یاد گرفته‌اند. اما آنچه ممنوع است رعایت نکردن حق و باطل در شوخی است. اصرار بر شوخی و خندیدن زیاد شایستهٔ دعوتگران نیست. عمرؓ که از مدرسهٔ نبوت فارغ‌التحصیل شده بود می‌گوید: «کسی که زیاد بخندد هیبت خود را از دست می‌دهد و کسی که شوخی می‌کند سبک شمرده می‌شود و به شوخی کردن معروف می‌گردد و کسی که زیاد سخن بگوید زیاد اشتباه می‌کند. کسی که زیاد اشتباه کند شرم و حیای او کاهش می‌یابد و هر کس شرم و حیایش کاهش یافت، تقوایش کم می‌شود و هر کس تقوایش کم شود قلبش می‌میرد.»

در میراث اسلامی ما حکایتهایی وجود دارد مبنی بر اینکه فلان شخص سی سال نخندید و یا چهل سال در وضعی خاص ماند. این کارها برای ما لازم نیست و به صحت آن نیز معتقد نیستم. کمی خندیدن و شوخی مناسب است و تبسم در مقابل مردم و ساعتی راحتی دادن به قلب از امور مستحب در دین ما هستند. اما خنداندن با کار ی‌

سخنی که گناه است ممنوع است و یا شوخی‌ای که سبب کینه و بدخواهی می‌شود درست نیست. مجلس را پر از مزاح و شوخی کردن نیز کار پسندیده‌ای نیست. دروغگویی در شوخی، عمل بسیار زشتی است. این اخلاق شایستهٔ دعوتگران نیست. رسول خدا ﷺ شوخی می‌کرد؛ اما جز حق و راستی چیزی نمی‌گفت. کسانی را که برای خنداندن مردم به دروغگویی متوسل می‌شدند هشدار می‌داد. خداوند رحمت کند حسن‌البنا را که به دعوتگران سفارش کرد زیاد نخندید، چرا که خندهٔ بسیار، باعث مرگ قلب می‌شود و قلبی که به خدا رسیده است آرام و سنگین است.

نکتهٔ دیگر در امور مربوط به مجالس توجه به این مطلب است که در مجالس میدانی برای تمسخر و استهزای دیگران پدید می‌آید. این اخلاقی ناپسند است که شایستهٔ دعوتگران نیست. خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، نباید قومی، قوم دیگر را به ریشخند بگیرد، چه بسا اینان از آنان بهتر باشند و نیز نباید زنانی، زنان دیگر را (ریشخند کنند) چه بسا اینان از آنان بهتر باشند...» معنی ریشخند، توهین، تحقیر و توجه به عیبها و نقصهاست، به صورتی که سبب خنده شود. آیا دعوتگران راه خدا را شایسته است تا دیگران را به ریشخند بگیرند و با عیب‌جویی و خرده‌گیری دیگران، اسباب خندهٔ خود را فراهم کنند. اینها برخی از بیماریهای شایع در مجالسی است که مردم تشکیل می‌دهند و به جامعه و دعوت منتقل می‌شوند و سپس به این بیماریها که درمان آن مشکل است دچار می‌شوند. بهترین داروی این بیماریها دوری گزیدن از آنهاست. هر کس اطراف منطقهٔ ممنوعه بگردد امکان دارد در آن بیفتد. آگاه باش که هر پادشاه (یا حکومتی) خطوط قرمز و یا منطقهٔ ممنوعه‌ای دارد و خطوط قرمز خداوند محرمات او هستند.

فصل دهم

مسلمان دعوتگر از نفاق به دور است

پیامبر خداﷺ فرمود: «سه صفت هست که در هر کس باشد او منافق است اگرچه روزه بگیرد، نماز بخواند و گمان برد که مسلمان است: دروغ بگوید، خلاف وعده عمل کند و در امانت خیانت ورزد.»(۱)

در روایتی دیگر از عبدالله بن عمر از پیامبر خداﷺ نقل شده است که فرمود: «چهار خصلت‌اند در هر کسی باشند او منافق است ودر هر کسی قسمتی از آنها باشد در او قسمتی از نفاق هست تا زمانی که آن را رها سازد: دروغگویی در کلام، وعده خلافی، عهدشکنی و کنه‌پیشگی و پرخاشگری هنگام دعوا.» این حدیث دوم در واقعیت کار دعوت و دعوتگران، بسیار اهمیت دارد. دعوتگری که بر تغییر جامعه‌اش بر اساس اسلام کار می‌کند، باید کار تغییر خودش را به پایان رسانده باشد؛ چرا که خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا زمانی که خود را تغییر ندهد. منافق کسی است که کاری انجام می‌دهد که به آن معتقد نیست. اما اگر آنچه را پنهان می‌کند، تکذیب اصول ایمان

۱ـ متفق علیه.

بود، منافق خالص است و در آخرت حکم کافر را دارد و احیاناً عذاب او بیشتر می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «منافقان در پایین‌ترین درجات آتش هستند.»

اگر آنچه را که پنهان کرده است کفر به خدا و کتاب او نباشد پس در او حصه‌ای یا بیشتر از یک حصه از نفاق هست و این همان نفاق عملی است که از بزرگ‌ترین گناهان است.

از جمله علامات و صفات منافق

● دچار بیماری قلب است.

خداوند متعال می‌فرماید: «در دلهایشان بیماری است و خداوند بر بیماریشان بیفزاید و به کیفر دروغی که می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] دارند.»

● و در زمین فساد می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: «و چون به آنان گفته شود در [این] سرزمین فساد نکنید، گویند: آیا ما هم مانند کم‌خردان ایمان بیاوریم؟ بدانید که خودشان کم‌خردند، ولی نمی‌دانند.»

● بسیار کینه‌توز است.

خداوند می‌فرماید: «و کسی از مردمان هست که سخنش دربارهٔ زندگانی دنیا تو را به شگفتی می‌اندازد و خداوند را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه بسیار کینه‌توز است و چون دست یابد می‌کوشد که در این سرزمین فتنه و فساد برپا کند و زراعت و دام را نابود کند و خداوند فساد را دوست ندارد.»[۱]

● با کافران دوستی می‌کند و منتظر رسیدن بلا و مشکلات بر مؤمنان است.

خداوند می‌فرماید: «منافقان را خبر ده که عذاب دردناکی (در پیش) دارند (همان) کسانی که کافران را به جای مؤمنان دوست خود می‌گیرند.»[۲]

● با مردم فریبکاری و در انجام عبادات کاهلی می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «منافقان می‌خواهند به خدا نیرنگ بزنند، حال آنکه او به آنان (به جزای عملشان) نیرنگ می‌زند و (اینان) چون به نماز برخیزند کسل‌وار برخیزند (و) با مردم ریاکاری می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند.»

۱ـ بقره، ۲۰۵-۲۰۴. ۲ـ نساء، ۱۳۸.

● داوری را نزد طاغوت می‌برد.

خداوند می‌فرماید: «آیا داستان کسانی را که گمان می‌برند خود به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، ندانسته‌ای که می‌خواهند به طاغوت داوری برند، حال آنکه به آنان دستور داده شده است که به آن کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی بکشاند.»[۱]

● در میان مؤمنان ایجاد فساد می‌کنند.

خداوند می‌فرماید: «اگر همراه شما رهسپار می‌شدند جز فتنه و فساد برای شما به بار نمی‌آوردند و در بین شما رخنه می‌کردند و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند و خداوند به (احوال) ستمگران آگاه است.»[۲]

● دروغ می‌گوید.

پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «نشانهٔ منافق سه چیز است: دروغ می‌گوید، خلاف وعده می‌کند و در امانت خیانت می‌ورزد.»

● از اهل حق عیب‌جویی می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «و از ایشان کسی هست که از تو در تقسیم صدقات عیب می‌گیرد (یعنی) اگر از آنها به آنان ببخشید، خشنود شوند و اگر به آنان از آنها نبخشند آنگاه در خشم می‌شوند.»[۳]

● به منکر امر و از معروف بازمی‌دارد.

خداوند می‌فرماید: «مردان و زنان منافق هم مانند یکدیگرند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند.»[۴]

● خیانت می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «و از ایشان کسانی هستند که با خدا عهد کرده بودند که اگر از فضل خویش به ما ببخشد، زکات خواهیم داد و از صالحان خواهیم شد، اما چون خداوند از فضل خویش به ایشان ببخشید در آن بخل ورزیدند و یا رویگردان شدند و نیز

۱ـ نساء، ۶۰.
۲ـ توبه، ۴۷.
۳ـ توبه، ۵۸.
۴ـ توبه، ۶۷.

به خاطر آنکه وعدهٔ خویش را با خداوند خلاف کرده بودند و به خاطر آنکه دروغ می‌گفتند، تا روزی که به لقای او (و پای حساب) برسند، به دنبال آن (داغ) نفاق بر دل‌هایشان نهاد.»[۱]

● مؤمنان را عیب‌جویی و استهزا می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «کسانی که به داوطلبان مؤمن دربارهٔ صدقات (آنان) و نیز دربارهٔ کسانی که چیزی جز نهایت وسع (ناچیز) خویش نمی یابند، طعنه می‌زنند و آنان را ریشخند می‌کنند (بدانند که) خداوند (به کیفر آن) ریشخندشان می‌کند و عذابی دردناک (در پیش) دارند.»[۲]

● به ترک جهاد سفارش می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «واپس گذاشتگان، از خانه‌نشینی خود که مخالفت با پیامبر خدا بود، شادمان بودند و (در دل) ناخوش داشتند که در راه خدا به مال و جانشان جهاد کنند و می‌گفتند در گرما رهسپار نشوید. بگو: اگر دریابند آتش جهنم گرم‌تر است.»[۳]

● به مؤمنان زیان می‌رساند.

خداوند می‌فرماید: «و کسانی هستند که مسجدی را دستاویز زیان رساندن و کفر و تفرقه‌اندازی بین مؤمنان و نیز کمینگاهی برای کسانی که پیش از آن با خداوند و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند، ساختند و سوگند می‌خورند که هدفی جز خیر و خدمت نداریم و خداوند گواهی می‌دهد که ایشان دروغگو هستند.»[۴]

اگر نفاق سبب این همه انحراف در دیدگاه و این همه اختلال در اجراست و اگر منافقان در پایین‌ترین درجه‌های آتش هستند، آیا بعد از این درست است که بگوییم دعوتگران به سوی الله، کسانی که خود را برای یاری دین خدا و برپاداشتن قانون او بسیج کرده‌اند، منافق هستند و یا اینکه حصه‌ای از نفاق در آنان هست؟ پاسخ این پرسش مثبت است.

دعوتگران به سوی خدا از همهٔ مردم بیشتر به مراقبت از خود و محافظت از دیدگاههایشان احتیاج دارند. در دین خدا کسی رستگار می‌شود که نفس خود را تزکیه و

۱ـ توبه، ۷۷ - ۷۶ - ۷۵.
۲ـ توبه، ۷۹.
۳ـ توبه، ۸۱.
۴ـ توبه، ۱۰۷.

قلب خود را پاک کرد و در راه حق استقامت ورزید. در نتیجه دعوتگر احتیاج دارد که سر هر چند مدت به خودش مراجعه کند و هیچ شکافی را که شیطان از آن به جنگ او آید گشوده نگذارد.

شیطان می‌داند چه کسی فریب‌کاری می‌کند. وقتی از مؤمن راستین و قوی ناامید گشت و فرد گناهکار و منافق در برابر او تسلیم شد، در مقابل او جز مؤمنی که ایمان او دچار خراش شده و شکافهایی در آن ایجاد شده، باقی نمی‌ماند. پس شیطان شروع به معامله و داد و ستد با او می‌کند.

ابوداود[۱] از حذیفه نقل کرده است که: قلبها چهار نوع هستند: قلب قفل شده که قلب شخص کافر است. قلب ناهمگون که آن قلب منافق است و قلب خالص که در آن چراغی است که می‌درخشد که آن قلب مؤمن است و قلبی که در آن ایمان و نفاق هست. مثال ایمان، درختی است که آب پاک آن را یاری رساند. و مثال نفاق، تاولِ برآمده‌ای است که به آن چرک و خون می‌رسد. هر یک که تواناتر شد بر دیگری چیره می‌گردد.

شیطان در قلبی شروع به کار و معامله و فریبکاری می‌کند که در آن ایمان و نفاق یک‌جا جمع شده‌اند و تا نفاق بنده افزایش می‌یابد قلب او سیاه‌تر می‌شود و با کامل شدن نفاق سیاهی نیز بر تمام قلب چیره می‌شود. این تحول بسیار آرام صورت می‌گیرد. نفاق به آرامی به قلب نفوذ می‌کند. صحابهٔ بزرگ خود را به نفاق متهم می‌کردند. ابن ابی مُلَیکه می‌گوید: «ما با سی نفر از یاران نبی اکرم دیدار داشتیم که همه از نفاق در وجودشان هراسان بودند.» حتی خلیفهٔ عادل عمر بن خطاب ﷺ حذیفه بن الیمان را به خدا سوگند می‌دهد که آیا رسول الله او را از منافقان شمرده است. اکنون به اصل حدیث که موضوع بحث ماست برمی‌گردیم. معنای حدیث چنین است: دروغگویی، خلاف وعده عمل کردن، پیمان‌شکنی و خیانت در آن و ستمگری در دشمنی از جمله صفات منافق هستند، اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان برد که او مسلمان است، اگر این صفات ناپسند در یک مسلمان جمع شود او یک منافق خالص است و اگر در او یکی از این صفات بود تا زمانی که آن را ترک نکرده است در او حصه‌ای از نفاق است.

۱ـ ابن تیمیه گوید: حدیث فوق در مسند احمد به طور مرفوع آمده است. ج ۳، ص ۱۷.

اما چرا این حدیث دقیقاً این چهار صفت را ذکر کرده است و آنها چه خطری بر قلب مؤمن و بر جامعهٔ اسلامی دارند؟

اول: راستگویی

راستگویی از نشانه‌ها و ثمرات ایمان است. خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، از خدا پرواکنید و از زمرهٔ راستگویان باشید.»(۱)

درجات راستگویی شش تا است:(۲)

راستگویی در سخن که زبان جز سخن حق چیز دیگری نگوید.

راستی در نیت و اراده یعنی هنگامی که زبان راستگویی پیشه می‌کند سبب آن فقط رضای باری تعالی باشد، نه رسیدن به سود و منفعت، راستی در عزم و اراده و حرکت در سیر رسیدن به خدا.

راستی در عزم اجرای آنچه عهد کرده است؛ زیرا نفس احیاناً در هنگام اجرا دچار ضعف و یا تساهل می‌شود.

راستی در اعمال. مخالفت ظاهر با باطن اگر عمدی باشد، ریا است که سبب از بین رفتن اخلاص می‌شود و اگر غیر عمد باشد راستی از بین می‌رود، چراکه راستی موافقت و همراهی با حق در پنهانی و آشکار است.

سرانجام راستی در مقامات دینی مانند راستی در بیم و امید و تعظیم باری تعالی و زهد، رضا، توکل و دوستی (حب) که اینها بالاترین درجات راستی هستند.

خداوند متعال می‌فرماید: «و بگو: پروردگارا، مرا به درستی داخل کن و به درستی بیرون کن و برای من از سوی خویش سلطه‌ای نیرومند قرار بده.»(۳)

منظور از آیه این است که مشغول شدن فرد مسلمان در هر کار و یا رها کردن آن باید به خاطر خدا و رضایت او باشد. هنگامی که مسلمان به این درجه از راستگویی رسید در نگاه او هدفی مورد پذیرش برای میل و رغبت به زندگی دنیا وجود ندارد مگر اینکه بقای

۱ـ انفال، ۱۱۹.

۱ـ این مطلب را غزالی در *احیاء علوم الدین* ذکر کرده است.

٦ـ اسراء، ۸۰.

او وسیله‌ای برای رضایت الهی باشد.[۱] این، آن راستی است که به نیکی هدایت و به بهشت می‌رساند.

رسول خداﷺ فرمود: «بی‌گمان راستی به نیکی و نیکی به بهشت رهنمون می‌شود و فرد راستگویی پیشه می‌کند تا نزد خدا صدیق (بسیار راستگو) نوشته می‌شود، و دروغ به گناه و گناه به آتش می‌کشاند و شخص دروغگویی اختیار می‌کند تا جایی که نزد خدا کذاب (بسیار دروغگو) نوشته می‌شود.»[۲]

دروغ

دروغ در مقابل راستی می‌آید و به گناه منجر می‌شود و سبب دخول در جهنم می‌گردد رسول خداﷺ می‌فرماید: «از دروغ بپرهیزید؛ چرا که همراه گناه است و گناه و دروغ سبب دخول در آتش می‌شوند.»[۳]

دروغ نوعی نفاق در قلب و خیانت در گفتار است. رسول خداﷺ فرمود: «خیانتِ بسیار بزرگی است که با برادرت به شکلی سخن بگویی که او تو را راستگو بپندارد، در حالی که تو دروغ می‌گویی.»[۴]

دروغگویی نوعی انحراف در فطرت بشری است و رذیلت و شرارتی است که از نفوذ فساد در وجود فرد ناشی می‌شود و از رفتار نابهنجار پدید می‌آید و بدون ضرورت به سوی گناه می‌برد. یک سری رذیلتها وجود دارد که انسان به شکل پیچیده‌ای به آنها دچار می‌شود، مانند بیماریهایی که بدن به آنها مبتلا می‌شود و جز با مداوای طولانی از آنها نجات نمی‌یابد، مانند ترس که افراد ترسو به آن دچار شده‌اند و حرص که سبب بخل شدید می‌شود. البته کسی که دروغ را به عنوان یک اخلاق و عادت پیشه می‌کند و زندگی را با فریبکاریِ مردم سپری می‌کند هیچ گونه عذری ندارد.[۵]

۱ـ زیدان، عبدالکریم، *اصول الدعوة*، ص ۳۰۹.

۲ـ متفق علیه.

۳ـ سنن ابن ماجه و نسائی.

۴ـ صحیح بخاری.

۵ـ غزالی، محمد، *خُلق المسلم*، ص ۵۶.

رسول خدا ﷺ فرمود: «در مؤمن هر خصلتی جز خیانت و دروغ پدید می‌آید.»[۱] (یعنی امکان آن وجود دارد).

«از رسول خدا ﷺ پرسیده شد: آیا فرد مؤمن ترسو می‌شود؟ فرمود: آری، گفته شد: آیا مؤمن بخیل می‌شود؟ فرمود: آری، گفته شد: آیا مؤمن دروغگو می‌شود؟ فرمود: هرگز.»[۲]

دقیقاً همین قضیه بود که برخی را حتی در جاهلیت از دروغ‌گویی بازی می‌داشت. هرقل، امپراتور روم در سوریه از ابوسفیان بن حرب رئیس مکه از محمد ﷺ می‌پرسد. ابوسفیان با خود می‌گوید: من در هیچ جایی به دروغ گفتن بیشتر از اینجا مایل نبودم. اما با وجود این نتوانست جز راستی بگوید.

هشام بن عبدالملک خلیفهٔ اموی به ابن شهاب زهری می‌گوید: دروغ گفتی. ابن هشاب به خشم آمد و گفت: من دروغ می‌گویم؟ به خدا سوگند اگر از آسمان حکم نازل شود که خداوند دروغ را مباح شمرده است من دروغ نخواهم گفت.

دروغ با فطرت سلیم تضاد دارد. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «هیچ اخلاق بدی بر یاران پیامبر خدا ﷺ از دروغ سخت‌تر نبود. هنگامی که رسول خدا ﷺ از دروغ گفتن فردی از یارانش خبردار می‌شد، این از دل او پاک نمی‌شد تا از توبهٔ او خبردار می‌گشت.»[۳]

هنگامی که رسول خدا ﷺ نسل مسلمان و جامعهٔ اسلامی را تربیت می‌کرد و دولت مسلمان را بر می‌افراشت، بر سلامت خشتهایی که این بنیان را بالا می‌برد بسیار حریص بود. او یارانش را این چنین سفارش می‌کند: «دنبال راستی باشید اگرچه (ظاهراً) سبب نابودی شود؛ چراکه نجات در آن نهفته است.»[۴] آنها را از زشتی دروغ می‌ترساند و می‌فرماید: «از بدبویی دروغ بنده، فرشته به مقدار یک میل از او فاصله می‌گیرد.»[۵]

حتی ضمیرشان را از گمان و شک پاک کرد. در این زمینه می‌فرماید: «ازگمان و ظن بپرهیزید، چراکه گمان دروغ‌ترین گفتار است.»[۶] و همچنین فرمود: «رهاکن آنچه تو را به تردید می‌اندازد و برو به سوی آنچه در آن تردید نداری؛ چراکه راستی، آرامش و

۱ـ مسند احمد.
۲ـ موطاء امام مالک.
۳ـ مسند احمد.
۴ـ ابن ابی الدنیا.
۵ـ سنن ترمذی.
۶ـ صحیح بخاری.

دروغ، شک را سبب می‌شود.»[۱] اسلام به مادران برای تربیت فرزندان تأکید می‌کند و آنان را مجبور می‌سازد تا فضیلت راستی را در وجود آنان بکارند. از عبدالله بن عامر روایت شد که «روزی مادرم مرا صدا زد. در آن هنگام پیامبر خداﷺ در خانهٔ ما نشسته بود و گفت: بیا چیزی به تو بدهم. پیامبر خداﷺ فرمود: می‌خواهی به او چه بدهی؟ گفت: می‌خواهم به او چند دانه‌ای خرما بدهم. به او گفت: دقت کن اگر تو به او چیزی ندهی یک دروغ برای تو نوشته می‌شود.»[۲] اسماء بنت یزید به رسول خداﷺ گفت: «ای رسول خدا، اگر یکی از ما به چیزی که به آن میل داشت گفت میل ندارم، آیا این دروغ شمرده می‌شود؟ جواب داد: دروغ، دروغ شمرده می‌شود، حتی دروغ کوچک به همان اندازهٔ خود نوشته می‌شود.»[۳]

با این دستورات بود که آن نسل دنبال حق و راستگویی افتاد و از دروغ دوری گزید و از آن نفرت پیدا کرد.

به این سبب توانست تمدن عظیم انسانی را پدید آورد که انسان به سایهٔ آن پناه می‌آورد و زیر آن با خوشبختی و عزت و احترام زندگی می‌کرد. آیا می‌توانی زمان ساخت و زمان تخریب را با هم مقایسه کنی؟

آن روزی که حاکم و امیر زمامداری خود را با یادآوری رعیت به اینکه: راستی، امانتداری و دروغ، خیانت است و دروغ به همراه گناه است و هر دو تای اینها سبب دخول در جهنم هستند شروع می‌کرد.

اما امروزه حاکم برای ملتش در خیالات سخنرانیها، کاخ می‌سازد و او را نیرومند می‌کند و به انسان آزادی می‌بخشد، اما در واقعیت با او دروغ می‌گوید. اعتماد بین حاکم و محکوم به سبب سیادت و تبلیغات دروغین از بین رفته است.

در آن روزگار راستی و راستگویی و اعتماد حاکم بود، به طوری که چون از یکی نقل قول می‌شد دیگری می‌گفت: اگر او گفته است، راست است. اما امروز هر آنچه در روزنامه‌ها نوشته می‌شود، خوانندگان آن را به عنوان «گفتار روزنامه‌ها» تلقی می‌کنند.

۱ـ سنن ترمذی.
۲ـ سنن ابوداود.
۳ـ صحیح مسلم.

در روزگار مجد و عظمت ما حاکم یک فرد از مردم بود که یک سری حقوق و یک سری تکالیف داشت، اما از سایر مردم در هیچ چیز تفاوتی نداشت. نمونهٔ برتر آنان رسول خدا ﷺ بود که از مسلمانان می‌خواست در حق او مانند مسیحیان که در حق عیسی بن مریم غلو کردند، زیاده‌روی و غلو نکنند، بی‌گمان او بنده خداست. پس بگویید: «بنده و فرستادهٔ خدا.»

اما امروز اشعار و قصایدی سروده می‌شود و رسانه‌های دست جمعی همه مشغول به کار می‌شوند، و ملت را برای استقبال از حاکم مجبور به بیرون آمدن به خیابانها می‌کنند و حاکم مدح و تعریف می‌شود و شعارها برای او می‌دهند. به طوری که او گمان می‌برد ماه شب چهارده است.

در روزگار عزت و عظمت، شعار معاملهٔ میان مردم این کلام رسول خدا ﷺ بود: «خریدار و فروشنده تا زمان جدا شدن (در فسخ معامله) اختیار دارند. اگر دو طرف معامله، راستی اختیار کردند و حقیقت را در معامله بیان کردند، به آنان (در معامله‌شان) برکت داده می‌شود و اگر دروغگویی پیشه کردند و پنهان ساختند ـ شاید مقداری سود برند ـ اما برکت معاملهٔ آنان از بین می‌رود.»(۱)

اما امروزه در قاموس تجارت منطقه‌ای و بین المللی جز فریب، دروغ و تقلب چیز دیگری نیست. مردم حتی در معاملهٔ مواد غذایی نیز از اجناس فاسد و تقلبی دست می‌کشند و چه بسا این اقلام فاسد سبب هلاکت و نابودی و یا مسمومیت جمعیتهای بزرگ انسانی گشته‌اند تا عده‌ای پول‌دار و فربه شوند.

در روزگار عزت ما مردم در آشتی با هم زندگی را می‌گذراندند، شادمان بودند، اشعار می‌سرودند و با هم شوخی می‌کردند، اما جز راستی و حق نمی‌گفتند.

اما امروزه هزاران روزنامه و مجله و ... و هزاران ساعت در تلویزیون که میلیونها تومان برای آنها هزینه شده است، همه بر اساس دروغ، فریب و نابودی اخلاق فعالیت می‌کنند. در نتیجه نسلی بر اساس دروغ و فریبکاری پدید می‌آید. رسول خدا ﷺ آن را چنین توصیف می‌کند: «وای بر کسی که سخن دروغ می‌گوید تا مردم بخندند وای بر او، وای بر او.»(۲)

۱ـ مسند احمد.
۲ـ سنن ابوداود و ترمذی.

در روزگار عزت ما همهٔ مردم کوچک و بزرگ در برابر قانون برابر بودند، راست می‌گفتند و دو طرف شکایت (مدعی و مدعی علیه) بر عدل حریص بودند و رسوایی در دنیا را بر رسوایی در آخرت ترجیح می‌دادند، اما امروزه کار دادگاهها با گواهانی است که به چیزی گواهی می‌دهند که هرگز ندیده‌اند و سوگند را راحتی و آسایشی برای خود می‌شمارند!

در روزگار عزت ما، مسلمان راست می‌گفت و در پی راستگویی بود تا نزد خداوند صدیق (بسیار راستگو) نوشته شود، اما متأسفانه امروز مسلمان دروغ می‌گوید و در پی دروغ است تا نزد خدا «کذاب» نوشته شود. این تفاوت ما و آنان است. وقتی که نسلی پاک و پرهیزگار آمد که بازگشت امت به برنامهٔ محکم و راه راست و مستقیم را می‌خواست، بر فرزندان آن نسل لازم است تا برنامهٔ گذشتگان و رهبر خود را مو به مو در سخن و عمل اجرا کنند، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید، بلکه نیکی آن است که کسی به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان داشته باشد و مال را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و خواهندگان و بردگان ببخشد و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد و وفا کنندگان به پیمانشان چون پیمان بندند و خوشا به شکیبایان به هنگام تنگدستی و ناخوشی و هنگامهٔ کارزار، اینانند که راست گفتند و هم اینان پرهیزگارانند.»(۱)

برادر مسلمان دعوتگر

آیا متوجه شدی که چرا دروغ دری به سوی نفاق است و چه طور سبب ایجاد نقطه‌ای سیاه در قلب می‌شود تا قلب را کاملاً سیاه سازد و چه طور شایستهٔ توست که دنبال صدق و راستی باشی تا حدی که اثر آن در صورت و در صدایت آشکار شود، و مانند رهبرت، مصطفی ﷺ بشوی وقتی که قبایل عرب را به اسلام فرا می‌خواند و برخی از نادانان می‌گفتند او را تصدیق نکنید، چرا که او دروغگو است و برخی از صاحبان خرد جواب می‌دادند که «به خدا سوگند این صورت، صورت فردی دروغگو نیست و این صدا، صدای دروغ‌پرداز نیست.»

۱ـ بقره، ۱۷۷.

می‌خواهیم از هر سوی به تو اشاره شود و مردم بگویند: راستگو آمد و ... راستگو رفت. فقط در این حالت می‌توانی مردم را به سوی خداوند و به سوی دعوتی برای سازندگی و آبادانی فرا بخوانی؛ اما گفتار توخالی و جدا از عمل هرگز سبب ایجاد تحول نخواهد شد.

دوم: خلاف وعده عمل می‌کند

این آفت دیگری از آفات رفتارهای اجتماعی خطرناک است. وقتی که انسان ثبات شخصیت خود را از دست می‌دهد و زبان بر عقل پیشی می‌گیرد و میل به سخن و دادن وعده‌های بی‌حساب در او افزایش می‌یابد، این اخلاق ناشایست سبب وعده خلافی به هنگام عمل می‌شود؛ زیرا چون زمان اجرا فرا می‌رسد متوجه می‌شود که قادر به انجام وعده نیست.

این آفت رفتاری، نتایجی بسیار خطرناک برای فرد و اجتماع در پی دارد خودت را تصور کن در حالی که منتظر کسی هستی تا سر وعده‌ای که با هم توافق کرده‌اید حاضر شود. اما زمان سپری شده و در انتظار، وقتت از بین می‌رود و او سر وعده نمی‌آید. این وعده خلافی سبب از بین رفتن مصالح زیادی می‌شود. امروزه وعده خلافی علامت مشخصهٔ حاکمان و مردم و علامت مشخصهٔ برنامه و برنامه‌ریزان است.

اسلام این درد خطرناک را مداوا کرده است و آن را یکی از علامتهای نفاق شمرده است. خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، به پیمانها وفا کنید.»

خداوند اسماعیل‌ﷺ را می‌ستاید و او را چنین توصیف می‌کند: «بی‌گمان او در وعده‌اش راستگو بود.»

یاران رسول که در مکتب نبوت پرورش یافته بودند، در این زمینه داستانها و حکایتهای بسیار دقیق دارند. هنگامی که وفات عبدالله بن عمر فرا رسید گفت: «مردی از قریش از دخترم خواستگاری کرده است و من طوری با او سخن گفته‌ام که می‌توان آن را وعده گفت. سوگند به خدا، من خداوند را با یک سوم نفاق دیدار نخواهم کرد. پس من شما را گواه می‌گیرم که او را به همسری دخترم در آوردم.»

برای هر انسانی اسبابی که مانع از ایفای به وعده باشد پدید می‌آید، اما لازم است آن اسباب واقعی باشد و با وعدهٔ داده شده، از جهت اهمیت برابر باشد و کسی که خلاف

وعده عمل می‌کند و دارای عذری مقبول است طرف وعدهٔ او عذرش را می‌پذیرد؛ اما اگر سبب وعده خلافی، امری حقیقی نباشد و یا اینکه اصلاً عذرخواهی نکند، این وعده خلافی آثار منفی زیادی برجای خواهد گذاشت. امروزه اسبابی فراهم شده است تا شخص از وعده خلافی دوری کند. با تلفن می‌تواند عذرخواهی خود مبنی بر عدم رسیدن سر موعد را خبر دهد و یا وقت وعده را عوض کند. امروزه وعده خلافی بسیاری از توجیهات خود را از دست داده است. وفای به عهد نشانه‌ای از رشد تمدن است که بر فرد مسلمان لازم است هم به شکل فردی و هم سازمانی به آن عمل کند.

هنوز مسلمانانی وجود دارند که در حالت واپس‌ماندگی به سر می‌برند و به اهمیت وقت خود و دیگران پی نبرده‌اند آنان از ایفای به موقع وعده‌ها در غرب شگفت‌زده می‌شوند، اما هنگام وفای به عهد خود آن شگفتی را از یاد می‌برند.

بسیار تفاوت است میان دیدگاه بیان که وفای به عهد را یک مصلحت می‌دانند که از پی آن به فایده‌ای دست می‌یابند و دیدگاه ما مسلمانان دربارهٔ وفای به عهد که آن را دستوری الهی می‌دانیم که با ایفای آن خداوند را عبادت می‌کنیم. هنگامی که گروهی ادعا کرد که می‌خواهد مسیر اصلاح ملت مسلمان را بپیماید و آثار واپس‌ماندگی را از بین ببرد، نخستین کاری که باید انجام دهد احترام به وقت و وفای به عهد و پیمان است. فردی که از زمان وعدهٔ خود تأخیر بسیار کرده، می‌آید و عذر خود را چنین بیان می‌کند که فلان شخص بدون وعده نزد من آمد و این سبب تأخیر من شد. سبحان الله! چه طور پذیرفتی که بی‌برنامگی بر برنامه مسلط شود، بدون وعدهٔ قبلی نزد شما می‌آید، به او احترام می‌گذاری، در حالی که آمدن او سبب وعده خلافی شما با دیگری می‌شود.

یا وعده خلافی خود را با فراموش شدن، توجیه می‌کند، اما واقعیت فراموش شدن نیست، بلکه بی‌توجهی علت اصلی وعده خلافی است.

انسان وقتی که ارزش وعده را دانست و متوجه شد که دارای ارزشی دینی و فرهنگی و علامت پیشرفت امت است، محال است آن را از یاد ببرد. آیا روزی شده که زمان کار یا غذا را از یاد ببری؟

یا اینکه می‌گوید میان ساعت هشت و ده چه تفاوتی وجود دارد.

به او باید پاسخ بدهی که تفاوت میان آن دو تفاوت میان پیشرفت و واپس‌ماندگی، آگاهی و ناآگاهی، نظم و هرج و مرج (بی‌نظمی) است.

برادر دعوتگر

آیا دوست داری در وعده‌ات صادق و به عهد و پیمانت وفادار باشی و ساختمان تغییر جامعه را برافرازی و بالا ببری و یا اینکه می‌خواهی فردی در صفی دراز مانند گله باشی که هر ارزش مهم در دین ما را از بین می‌برد؟

سوم: چون امانتی به وی سپرده شود در آن خیانت می‌کند

امانت معنای بسیار وسیعی دارد. از حفظ ودیعه‌ای که انسانی نزد شما می‌گذارد آغاز می‌شود. امانتداری در این مورد بازگرداندن کامل و صحیح آن بدون هیچ گونه کمی و کاستی است. همان‌طور که رسول خدا ﷺ انجام می‌داد تا جایی که قومش او را امین لقب دادند. خانهٔ ایشان محل گذاشتن امانتهای آنان بود، تا جایی که در روز هجرت، علی رضی الله عنه را بعد از خود برجای گذاشت تا بر بستر او بخوابد و امانتها را به صاحبانشان برگرداند.

سپس معنای آن گسترده می‌شود تا شامل وفاداری به تمام مسئولیتهایی بشود که بر گردنِ انسان مسلمان گذاشته شده‌اند. در هر حالتی بر انسان مسئولیتی وجود دارد: **«کلکم راعٍ و کلکم مسئول عن رعیته»**: «همهٔ شما ناظر و مراقب و مسئول زیردستان خود هستید».

بخشی از امانت‌داری این است که هر شخص مسئولیت خود را به خوبی انجام دهد: معلم و مدرس در مدرسه‌اش، دانش‌آموز و دانشجو در جای خود و کشاورز در مزرعه‌اش، کارگر کارخانه پشت دستگاههای کار، زن در خانه‌اش، خادم، بزرگ، کوچک، امیر ... همهٔ اینها مسئول هستند. لازمهٔ حفظ امانت تلاش و صرف همه کوشش و خالص کردن عمل و شب بیداری کشیدن برای انجام وظایفی است که به عهدهٔ او گذاشته شده است. اگر هر یک از این افراد بالا نسبت به مسئولیتش بی‌مسئولانه رفتار کند، حقوق افراد زیردست از بین می‌رود و فساد رواج می‌گیرد... «فردی پیش پیامبر اکرم ﷺ آمد و پرسید: قیامت کی برپا خواهد شد؟ به او گفت: هنگامی که امانت از بین رفت منتظر قیامت باش، مرد گفت: از بین رفتن امانت چگونه است؟ پیامبر فرمود: هنگامی که کارها به غیر صاحبانش سپرده شد، منتظر آمدن قیامت باش.»[۱]

۱ـ صحیح بخاری.

وقتی مدرس فاسد شد دانش‌آموزان و یا دانشجویان او از بین می‌روند و از یافتن راه درست محروم می‌شوند.

هنگامی که برنامه‌ها درست نبود، امت از بین می‌رود و هنگامی که وجدانها فاسد شد همه سقوط می‌کنند و چون علما فاسد شدند حکام مسئولیت‌پذیری خود را از دست می‌دهند و چون حکام فاسد شدند و مسئولیتها به صاحبانشان سپرده نشد پس منتظر فرا رسیدن قیامت باشید.

ممکن است فردی صالح و نیک باشد، اما توان حمل مسئولیت را نداشته باشد پس امانت‌داری او حکم می‌کند تا از پذیرش امور مردم دوری کند. «از ابوذر روایت شده که به رسول خدا ﷺ گفتم: آیا مرا به کار نمی‌گیری؟ می‌گوید: رسول خدا ﷺ با دستش به پشت شانه‌ام زد و گفت: ای ابوذر، تو ضعیف هستی و امارت مسئولیتی است که در روز قیامت سبب رسوایی و ندامت می‌شود، مگر کسی که آن را به حق دریافت کند و وظیفه‌ای را که در این راستا به عهدهٔ او گذاشته می‌شود، ادا کند.»(۱)

از دیگر امور مرتبط با حفظ مسئولیت این است که در انتخاب فرد شایسته برای یک منصب و مسئولیت مسایل منطقه‌ای، قبیله‌ای، زبان، واسطه و یا رشوه، تأثیری نداشته باشد.

پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «هر کسی که فردی را بر دسته‌ای از مردم مسئول گرداند در حالی که در میان مردم کسانی بودند که از این فرد به کار شایسته‌ترند، همانا او به خدا و رسول و مؤمنان خیانت ورزیده است.»(۲) همچنین می‌فرماید: «هر کسی که مسئول قسمتی از کارهای مسلمانان شد و شخصی را به ناروا بر آنان گماشت، نفرین خدا بر او باد و روز قیامت خداوند از او هیچ گونه عذر و بهانه‌ای را نمی‌پذیرد تا او را در جهنم داخل کند.»(۳)

در زیر سایهٔ این امانتداری بلند مرتبهٔ اسلامی، فرصتها به طور مساوی تقسیم می‌شود و اختلافاتی که سبب دو دستگی می‌شود از بین می‌رود و انسان صاحب ارزش و احترام خدادادی خود می‌شود. فقط عمل صالح باعث پیشرفت او می‌شود. فرد با تقو

۱ـ مسند حاکم.
۲ـ صحیح مسلم.
۳ـ مسند حاکم.

و پاک هنگامی که مسئولیت قسمتی ازکارهای امت یا جماعت مسلمان را عهده‌دار شد، این امانت او را به ترس وامی‌دارد تا حق آن را اداکند، حتی خوردن یک لقمهٔ گوارا و نرم را نمی‌پذیرد تا زمانی که مطمئن شود همهٔ مسلمانان امکان یافتن آن را دارند.

هنگامی که نیازهای مسلمانان زیاد شد و رو به فزونی نهادند و امور مربوط به مسلمانان متعدد و متنوع گشت، او زندگی خود را صرف آنان می‌کند تا جایی که این رفع نیازهای او را از پرداختن به خود و خانواده‌اش باز می‌دارد.

اما اگر فرد، شایستهٔ مسئولیت داده شده نبود و بر اساس معادلات منطقه‌ای یا مصالحی خاص به او تفویض شده بود و یا اینکه مسئولیت را به نوعی با حیله و نیرنگ به دست آورده بود و یا از جمله کسانی بود که به همراهی دشمنان امت اسلام علیه امت به دسیسه‌چینی مشغول بود، اگر مسئولیت را به این روشها به دست آورده بود، طبیعی است که آزاد مردان امت اسلام از پذیرش او امتناع می‌کنند و در نتیجه او علیه دلسوزان امت دسیسه می‌کند و تلاش او در راستای افزایش ثروت خود و ساختن قصرهای جدید خواهد بود.

فرد نخستِ بالا، حاکمی امین و عادل و مسئولیت‌شناس است.

و دومی، خیانت کننده به امت، دزدی نفوذی و مستحق بریدنِ دست می‌باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کسی را که ما به کاری گماردیم و برای او رزق و روزی مشخص کردیم، بیش از آن هرچه بردارد خیانت است.»(۱) و اگر با گروهی شرکتی تأسیس کردی، امانت‌داری در آن، حفظ عهد و پیمان و رعایت شروط آن است و اگر در جلسه‌ای مشارکت داشتی، امانتداری در آن حفظ اسرار آن است؛ چراکه از جمله حقوق مجالس حفظ آن چیزی است که در آن گفته شده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «وقتی فردی باکسی سخن گفت و اطراف خود را نگریست آن سخن امانت است.»(۲)

همچنین می‌فرماید: «مجالس باید با امانتداری همراه باشند، مگر سه مجلس (که حفظ امانت در آن لازم نیست) مجلسی که برای ریختن خون حرام یا برای تجاوز و زنا و یا برای ربودن مالی به ناحق برپا شده باشد.»(۳) در روز قیامت بزرگترین امانت در نزد

۱ـ سنن ابوداود. ۲ـ سنن ابوداود.
۳ـ سنن ابوداود.

خداوند رازی است که میان زن و شوهر است، به هم نزدیکی می‌کنند و سپس مرد راز زن را افشا می‌کند.»[۱]

در سایهٔ پدید آمدن اوضاع و احوال استثنایی و غیر طبیعی در بسیاری از کشورهایی که به قانون خدا داوری نمی‌کنند، سازمانها و مؤسساتی اسلامی پدید می‌آید که به بازگشت به کتاب خدا و سنت رسول او و تطبیق شریعت و قانون او فرا می‌خوانند و کسانی که به وجود این مؤسسات خرسندند، با هم بر فضایلی پیمان می‌بندند، چون:

- امر به معروف و نهی از منکر،
- انفاق در راه خدا،
- شنیدن و اطاعت کردن در امر معروف، در خوشی و ناخوشی.

آنان در موارد فوق با هم عهد و پیمان می‌بندند. حفظ امانت و امانتداری در اینجا محافظت کردن همهٔ آن پیمانهاست. حفظ امانت در مجالس باید به اندازه‌ای باشد که حتی اگر فردی از مؤسسه‌ای فاصله گرفت، حفظ عهد و پیمان او جوانمردی اوست و باید دقت کند که عصبانیت سبب خیانت او به خود و دوستان و جماعت و خارج شدن او از راه درست نشود. «امانت فضیلتی عظیم است که افراد ضعیف و بی‌بنیاد قادر به حمل آن نخواهند بود. خداوند متعال عظمت آن را مثال می‌زند و می‌گوید این امانت سنگین‌تر از آن است که تمام هستی آن را حمل کند پس انسان را نشاید که آن را کم‌ارزش بفهمد یا در حق آن کوتاهی کند.»[۲]

خداوند متعال می‌فرماید: «ما امانت (خویش) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، ولی از پذیرفتن آن سرباز زدند و از آن هراسیدند و انسان آن را پذیرفت، که او (در حق خویش) ستمکاری نادان بود.»[۳]

هنگامی که امت اسلام رهبران خود را با دقت و درستی انتخاب کرد، تعالی یافت و بالا رفت و نتیجهٔ آن بر عموم مردم ایجاد امنیت و رواج وفاداری و امانتداری بود. چون مسلمانانِ فاتح ایران دستبندهای کسرای ساسانی را نزد خلیفهٔ مسلمانان، عمربن

۱ـ مسند احمد.
۲ـ غزالی، محمد، *خلق المسلم*.
۳ـ احزاب، ۷۲.

خطاب رضی الله عنه آوردند به آنها نگاه کرد و گفت: مردمانی که اینها را آورده‌اند امانت‌دار هستند. سیدنا علی رضی الله عنه گفت: «رفتار تو را دیدند که در مال عفت و پاکی پیشه ساخته‌ای، پس آنان نیز عفت پیشه کرده‌اند. اگر تو خوش‌گذرانی پیشه کنی آنان نیز چنین خواهند کرد.»

شخص سواره از بغداد تا حضرموت می‌رفت در حالی که جز خدا و گرگ بر گوسفندانش واهمهٔ دیگری نداشت؛ زیرا حاکم مشغول ایجاد این امنیت بود و حتی حاکم واهمه داشت که پروردگارش او را از چهارپایی که در سرزمین عراق به خاطر هموار نبودن راه لغزیده است، مورد بازخواست قرار دهد.

برادر مسلمان دعوتگر

امانت‌داری مقام بسیار بزرگی دارد. از انس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک بار سخنرانی کرد و فرمود: «ایمان ندارد کسی که امانت‌دار نیست و دین ندارد کسی که عهد و پیمان را حفظ نمی‌کند.»(۱)

مسلمانی که می‌خواهد زندگی اسلامی را دوباره آغاز کند، باید با خودش و با برادرانش و با امتش امین و درستکار باشد، به طوری که امانتداری و امین بودن یک اخلاق اصیل از مجموعهٔ اخلاق او باشد. هنگامی که برادرش را ملاقات کرد و یا اینکه با او خداحافظی کرد، با دعای سپردن «دین و امانت او به خداوند» او را دیدار و از او جدا شود.

چهارم: چون درگیر شود ستم کند

ستمکاری در دشمنیها رفتار دیگری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را از جملهٔ صفات منافقان شمرده است. باید توجه کرد که خصومت و دشمنی، با اختلاف تفاوت دارد.

«اختلاف از طبیعت امور است. تفاوت عقلها در توان و یا ضعف درک و استنباط و فهمیدن و نفهمیدن دلایل، گستردگی دانش یا کمی آن و خبردار شدن یک فرد به آنچه دیگری از آن باخبر نیست و تفاوت محیطها و اختلاف اطمینان قلبی در پذیرش روایتها و اختلاف ارزش‌گذاری دلیلها، همهٔ اینها اسبابی شده‌اند که اتفاق بر یک امر در فروع دین

۱ـ مسند امام احمد.

را امری محال می‌سازد، حتی می‌توان گفت که این با طبیعت دین منافات دارد.»[۱]

اختلاف بر دو نوع است:

● اختلافی که برای خدا و حقیقت باشد از اختلافی که به خاطر خودپرستی و انانیت باشد تفاوت دارد. این نوع اختلاف باعث به هم خوردن رابطهٔ دوستی نمی‌شود.

● اختلاف دیگری است که یک فرد یا مجموعه‌ای از افراد آن را به خاطر مصالح و چشم داشت ایجاد می‌کنند و این اختلاف منجر به دشمنی و کینهٔ همیشگی خواهد شد.[۲]

دشمنی هنگامی که رشد کرد و ریشه‌های آن عمیق شد، خارها و تیغ‌های خود را می‌پراکنَد و شکوفه‌های با رونق ایمان را تضعیف می‌کند و مهربانی، صلح و صفا کم‌رنگ می‌شود. بسیاری از مواقع دشمنی سبب سبک‌سری و بی‌فکری کسانی می‌شود که آن را پدید می‌آورند و در نتیجهٔ آن، کارهایی را انجام می‌دهند که گرچه کوچک شمرده می‌شود، اما خلاف جوانمردی و مردانگی هستند و یا اینکه مرتکب گناهان بزرگی می‌شوند که موجب دوری از رحمت‌الهی می‌شود؛ زیرا وقتی شر و بدی در قلوب مردم جای گرفت، مردم دچار حالتی خاص از سخت‌دلی و عناد می‌شود و به سبب آن، آنچه را خداوند دستور وصل کردن داده است قطع می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند.[۳]

رسول خدا ﷺ فرمود: «شیطان از اینکه نمازگزاران او را در جزیرةالعرب بپرستند ناامید شده است، اما از ایجاد اختلاف میان آنان مأیوس نشده است.»[۴] شیطان برای افرادی که با هم درگیر هستند، ستمگری و از حد خارج شدن را می‌آراید و آنان را به پستی بیشتر وامی‌دارد و چه بسا آنان را با فریب قانع سازد که کارشان سبب یاری رساندن به دین می‌شود.

آیا ندیده‌ای که چه طور اختلاف سادهٔ برادران در یک خانواده سبب ایجاد دشمنی می‌شود و شاید به خونریزی و تضادی منجر شود که نسل اندر نسل به فرزندانشان به ارث برسد.

● آیا مشاهده نکرده‌ای چگونه افراد و مؤسسات اسلامی که کارشان دعوت به سوی خداست، در میان هم دشمنی می‌افکنند و با جملاتی چون: این از آن مؤسسه و آن از این

۱ـ بنا، حسن، *دعوتنا*، ص ۴۸.
۲ـ *فی التدریب التربوی*، ص ۸۳۱.
۳ـ *خلق المسلم*، ص ۱۴۶.
۴ـ صحیح مسلم.

دیگر است، میان هم فاصله ایجاد می‌کنند؟ آیا ندیده‌اید که چه طور یکدیگر را با القاب زشت خطاب می‌کنند و نسبت به هم بدگمان می‌شوند؟

اثر همهٔ این کارها چیره شدن خصومت و دشمنی در میان آنهاست. به جای اینکه به ریسمان محکم خداوند چنگ بزنند و بر نیکی و تقوا همکاری کنند، در گناه و دشمنی با هم مسابقه می‌دهند.

● مساجد که واحهٔ امن به شمار می‌روند و مؤمنان در آنجا با هم دیدار می‌کنند تا یکدیگر را بشناسند و یکدیگر را در امور دین و دنیا یاری برسانند، به جایگاهی برای دشمنی تبدیل شده‌اند که دو طرف از یاد برده‌اند آنجا خانهٔ خداست. در برخی از کشورهای اسلامی مساجدی را دیده‌ام که فعال اما مانع فعالیت سایر جماعتها بودند و هنگامی که به آنها جازهٔ فعالیت در مسجد را می‌دهند، مسجد تبدیل به میدان نبرد میان آنها می‌شود.

می‌توانی صفحات تاریخ را ورق بزنی و آنچه را به مسلمانان رسیده است بنگری که چگونه شوکت و قدرتشان از بین رفت، بعد از اینکه بهترین امتی بودند که به سود مردم پدید آمده بودند ... حتماً خواهی یافت که تبدیل اختلاف به خصومت و دشمنی و مشغول شدن امت به این دشمنی از مهم‌ترین اسباب ضعف و نابودی آن بود.

● اختلاف فکری دربارهٔ تفسیر یک واژه یا یک نظر و دیدگاه، به یک درگیری عقیدتی تبدیل می‌شود که به موجب آن مردم همدیگر را تکفیر می‌کنند و تازیانه‌های ترور بر بدن مسلمانان فرود می‌آید؛ زیرا آنان نظری بر خلاف دیدگاه هیأت حاکمه را پذیرفته‌اند و گذشت و بزرگواری اسلام تبدیل به شلاقهایی شد که پشت و صورت را داغ می‌کند.

● اختلاف سیاسی دربارهٔ این یا آن خلیفه و یا این و یا آن دیدگاه، به جنگی بسیار سخت تبدیل می‌شد که در آن میان، هزاران کشته بر میدان جنگ می‌افتاد و کم‌کم بر اثر ین اختلافات دولت اسلامی تکه‌پاره شد. مسلمانان اندلس قبل از اینکه دولتشان سقوط کند با هم درگیر شدند و مسلمانانی که در اطراف فرانسه جای گرفته بودند با هم به برد برخاستند تا جایی که همدیگر را نابود ساختند.

بخشهای مختلف دولت عثمانی با هم به جنگ پرداختند تا اینکه دولت بزرگ سلامی تکه پاره شد. این درگیریها تا به امروز ادامه دارد و هر جوجه دولت علیه شبیه خودش در سرزمینهای اسلامی و عربی دسیسه‌چینی می‌کند.

● حتی مؤسساتی که در حوزهٔ فعالیتهای اسلامی در تمام مناطق فعّال هستند، مؤسساتی که در اصل برای بازگشت به منبع اسلام و چنگ زدن به ریسمان دین پدید آمده‌اند، با هم درگیر شدند و میان آنها تفرقه و اختلاف افتاد و اینک وضع طوری شده که به دشمنانِ نزدیک‌تر از مسلمانان شده‌اند.

● تسامح و گذشت در اختلافات و مانع شدن آن از اینکه سبب قطع رابطه‌های قلبی و همکاری در کارهای نیک بشود، سرفصل پیشرفت و دلیل رستگاری و راه پیشروی است.

● مسلمانان در مورد اسیران بدر با هم اختلاف کردند. برخی به گرفتن فدیه و برخی به کشتن آنان نظر دادند. اما این دو دیدگاه به سلامتی پایان یافت. پس اختلاف به هیچ عنوان مانع ایجاد محبت نمی‌شود.

● اختلاف مسلمانان در بیرون رفتن برای جنگ احد که برخی را نظر بر این بود بیرون از مدینه بجنگیم و برخی را نظر بر این بود که داخل شهر سنگر بگیریم و دفاع کنیم، این دو دیدگاه منجر به دو دستگی و دشمنی نشد، بلکه آنان برادر و در راه خدا با هم دوست بودند.

● در بسیاری از موضعگیریها با هم اختلاف کردند، اما همهٔ آن اختلافات به نفع اسلام و در خدمت مسلمانان پایان یافت. بی‌گمان رسول خدا ﷺ بر عمیق شدن این معنا بسیار تلاش کرد و تغییر اختلاف به دشمنی و خصومت و عمیق شدن این خصومت تا جایی که به ستمکاری تبدیل شود را یکی از صفات منافقان برشمرد.

فصل یازدهم

مسلمان دعوتگر به آداب و رفتار پسندیده پایبند است

مقدمه

هر ملتی آداب و رفتاری دارد که او را از دیگر ملتها متمایز می‌سازد. ملتی اعتماد به نفس دارد که فرزندان خود را بر اساس اصول زندگی خود پرورش دهد. در نتیجه هم‌میهنان صورت عملی افکار و الگوهای این ملت هستند. ملتی که اصول خود را از یاد می‌برد و شخصیت فرزندانش مختلط و در هم آمیخته می‌شود، به مرور زمان از بین می‌رود و ملت قوی‌تر و متمایزتر بر او چیره می‌شود. امریکا فرعی از ملت انگلوساکسون است، اما در مسیری افتاده است که او را از سایر تیره‌های قوم خود متمایز می‌سازد. مثلاً در برنامه‌های فرهنگی، در نشانه‌های زندگی و در رفتار فرزندانش و حتی در زبان انگلیسی که به آن صحبت می‌کنند، به مرور زمان دارای زبان انگلیسی متفاوتی شده‌اند تا جایی که در همین اواخر وقتی ملکهٔ بریتانیا از امریکا دیدار کرد، به عنوان نوعی نقد غیر مستقیم گفت که زبان آمریکایی را نمی‌فهمد!

هنگامی که یهود تصمیم گرفت دولت مخصوص به خود را در فلسطین پدید آورد نمایندگانی از یهود همه جهان را جمع کرد با وجود آنکه آنان دارای زبانها و عادتهای

متفاوت بودند، بر همهٔ مهاجران به سوی فلسطین اجبار کردند تا زبان عبری بیاموزند و شب کلاه یهودی را به سر بگذارند؛ زیرا هرگز هیچ ملتی بدون آداب و سلوک پدید نمی‌آید.

رفتارشناسی یک مادهٔ درسی است که در دانشگاهها تدریس می‌شود و دیپلماتها دوره‌هایی در این زمینه می‌گذارند تا چگونگی آداب و رسوم، سخن گفتن، غذا خوردن، لباس پوشیدن و گفت و گو را بشناسند. دیپلمات، سفیر و نمایندهٔ ملت خود است پس لازم است نشان‌دهندهٔ عادات و آداب و رفتار آن ملت در مقابل دیگران باشد.

در کتابهایی که دربارهٔ سفیر و سفارت نوشته شده آمده است که سفیر شارلمانی به دربار خلافت عباسی یک ماه در پایتخت درنگ کرد تا بعضی از کلمات عربی و چگونگی لباس پوشیدن دربار خلیفه و روش سلام دادن و سایر عادتها را یاد بگیرد تا در هنگام دیدار با خلیفه بتواند خود را با روشی خوب و مناسب معرفی کند. در آن روز ما دارای قدرت و نیرو بودیم و دیگران از ما تقلید می‌کردند و به آداب و رسوم ما احترام می‌گذاشتند. امروزه برای آداب و رفتار، قرارداد نوشته می‌شود و هر ملتی دارای قراردادهایی در این زمینه است تا جایی که برای تطبیق قراردادها افراد متخصصی وجود دارد. به روش معین غذا می‌خوری و به روشی دیگر لباس می‌پوشی و به روشی خاص سلام می‌دهی و به طریقه‌ای می‌نشینی و رفتارت از جایی تا جای دیگر تغییر می‌کند؛ چراکه هر ملتی دارای شخصیت و آداب و رسوم خاص خود است، کسی خیال نکند که این امور فرعی، بی‌اهمیت و بی‌ارزش‌اند، بلکه اینها از مهم‌ترین امور هستند و از بالاترین اهمیت برخوردارند.

باید بدانیم که در کشورهای سلطنتی لایحهٔ این نوع قراردادها را پادشاه صادر می‌کند. هیچ‌کس دیگری توان تغییر دادن آنها را ندارد به اعتبار اینکه پادشاه تنظیم کنندهٔ شخصیت ملت و سطح شخصیت آن است.

از این جهت شریعت اسلام که امت اسلامی را می‌سازد، این تمایز را رعایت کرده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «یهودیان و مسیحیان موی سفید خود را رنگ نمی‌کنند. شما با آنان مخالفت کنید.»[1] همچنین می‌فرماید: «مانند عجمها برای تعظیم

۱- صحیح بخاری و مسلم.

و احترام یکدیگر برنخیزید.»[۱] و می‌فرماید: «در حق من غلو نکنید، مانند عیسی که مسیحیان در مورد او افراط می‌کنند. همانا من بنده‌ای هستم. پس بگویید بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست.»[۲]

از شباهت با ملتهای دیگر در لباس و سیما، حرکت و رفتار، سخن و ادب باز داشت؛ زیرا پشت همهٔ این آداب و رفتار آن احساس وجود دارد که یک اندیشه و دیدگاه را از دیدگاه دیگر و یک روش را از روش دیگر و یک جماعت را از جماعتهای دیگر متمایز می‌سازد. پیامبر خداﷺ ما را از احساس شکست روانی در مقابل هر قوم دیگر در زمین بازداشت. شکست روانی که در درون انسان پدید می‌آید، سبب تقلید از آن جامعهٔ خاص می‌شود.

جماعت مسلمان پدید آمده است تا در جایگاه رهبری بشر باشد. پس باید آداب و رسوم خود را از کسی فرا گیرد که او را به عنوان رهبر برگزیده است. این تعصب و فقط حفظ شکل ظاهری نیست، بلکه اینجا نظری ژرف‌تر پشت این شکل ظاهری وجود دار[د] و آن نظر باز می‌گردد به انگیزه‌های پنهان که در پشت سر این شکلهای ظاهری وجو[د] دارد. این انگیزه‌ها هستند که یک قوم را از قوم دیگر متمایز می‌سازند، و یک گرایش را ا[ز] گرایش دیگر و یک دیدگاه را از دیدگاه دیگر و یک ضمیر و وجدان را از وجدان دیگر [و] یک اخلاق را از اخلاق دیگر و یک مسیر در زندگی را از مسیر دیگر متمایز می‌کنند.[۳]

احادیث زیادی در این‌باره وجود دارد مانند: «هر کسی خود را شبیه قومی ساخت ا[ز] آنان می‌شود.» یا «کسی که خود را به دیگری شبیه ساخت از ما نیست.» منظور این نیست [که از] وسایلی که دیگران استفاده می‌برند، استفاده نکنیم، بلکه مراد این است که در آداب، رسو[م] و رفتار خودمان از دیگران تقلید نکنیم و از شخصیت متمایز خودمان نگهداری کنیم.

با این مقدمه خواستم به کسانی که تصور می‌کنند انجام دادن این آداب کارهای ظاهر[ی] هستند و نیازی به این همه توجه ندارند و یا خیال می‌کنند اینها کارهایی بی‌ارزش هستند نشان‌دهندهٔ نوعی تعصب و واپس‌ماندگی هستند، بفهمانم که اشتباه می‌کنند.

۱ـ سنن ابوداود و ابن ماجه. ۲ـ صحیح بخاری.
۳ـ *فی ظلال القرآن*، ج ۱، صص ۱۲۹-۱۲۸.

کسی که چنین سخنی می‌گوید فردی است که از داخل فرو ریخته است و از شخصیت خود خارج شده و تلاش او تقلید از دیگران است. در اینجا اشکالی ندارد که برخی از آداب و رفتاری راکه مسلمان دعوتگر را شایسته است به آنها مزین باشد ذکر کنیم تا باشد که ظاهر او مانند باطنش دعوت به آداب مخصوص باشد.

نخست: آداب اجازه خواستن

کسب اجازه در زندگی مسلمان از امور مهم است و تساهل در این موضوع سبب شفتگی در زندگی فردی و اجتماعی می‌شود. ما در اینجا از آن افراد تباه شده، که وقت و ندگی خود را هدر دادند و برایشان مهم نیست که چه موقع زنگ خانه‌ها را می‌زنند و یا چه موقع زنگ خانه‌شان زده می‌شود و هر چیز نزدشان یکسان است، سخن نمی‌گوییم لکه از دعوتگر مسلمان سخن می‌گوییم که وقت خود را منظم ساخته و برای زمان رزش قایل است و دیگران را در به دست آوردن اهداف خود یاری می‌رساند.

این انسان مهم احتیاج دارد که به وقت احترام بگذارد و آداب کسب اجازه را رعایت ند. خودت را تصور بکن، تو انسانی جدی هستی که وقتت را منظم کرده‌ای و شروع به اری مشخص کرده‌ای. ناگهان شخصی بدون اجازه وارد خانه می‌شود و سبب تعطیل دن کار می‌شود. خودت را تصور کن در حال خواندن کتاب یا نوشتن موضوعی هستی یا اینکه به همراه شریکت مشغول حل کردن مشکلی هستی و یا با برخی از دوستانت یا با خانواده و فرزندانت نشسته‌ای، ناگهان فردی که او را دعوت نکرده‌ای می‌آید و همه یز را به هم می‌زند و حالا چه می‌خواهد؟ برای وقت‌کُشی آمده است. از این جهت لام به این رفتار توجه کرده است. رسول خدا ﷺ می فرماید: «وقتی وارد خانه‌ای ی‌شوید مستقیم دم در آن قرار نگیرید بلکه در کنار آن قرار بگیرید و کسب اجازه بکنید اگر به شما اجازه داده شد وارد شوید وگرنه برگردید.»(۱)

خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، به خانه‌هایی جز خانه‌های خودتان وارد وید، مگر آنکه آشنایی دهید و اجازه بگیرید و بر اهل آنها سلام کنید. این به خیر

معجم طبرانی.

شماست. باشد که پند پذیرید. پس اگر کسی را در آنها نیافتید وارد نشوید تا آنکه به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد برگردید، برگردید که آن برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه می‌کنید داناست.»(۱)

تصور کن اسلام، روزگاری این آداب بلند مرتبه را برای فرزندان خود مقرر کرد که خانه‌های مردم، مانند امروز در و پیکر نداشت. در آن روزگار کسی که در قلبش بیماری داشت می‌توانست به آنچه دیدنش حق او نیست چشم‌داشت، داشته باشد و حتی چیزهای خاص دیگران را نیز ببیند. اسلام او را متوقف ساخت و به همه گفت که حق داخل شدن به خانه‌های دیگران را ندارید تا زمانی که آشنایی دهید و این بالاترین درجهٔ کسب اجازه است. چه بسا که کسی به شما به خاطر شرم و حیا اجازهٔ داخل شدن بدهد. مسلمان باید این مطلب را بفهمد. در این حال اگر چه به او اجازه داده می‌شود اما داخل نشود تا انس و الفت بگیرد و بداند که داخل شدن او امر پسندیده‌ای است که صاحب خانه از آن کاملاً راضی است. آیا دعوتگران واقعاً این رفتار عالی و پسندیده را می‌فهمند؟

دوم: آداب سلام کردن

مسلمان دعوتگر انسان باریک‌بین و دوست داشتنی است. با مردم دوست می‌شود و دیگران نیز او را دوست می‌گیرند. او با نگاه مهربان و تبسم شیرین خود با مردم دوست می‌شود و در سلام کردن پیشگام می‌شود. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هرگاه کسی به مجلس وارد شد سلام بدهد و چون خواست برخیزد سلام بدهد و سلام اولی از دومی شایسته‌تر نیست.»(۲)

خداوند متعال آفریدگان را آفریده و میان آنان برادری ایجاد کرده است و در میانشان دوستی و رحمت قرار داده است و همه تسبیح گوی پروردگار خود هستند.

در نزد آنان محیطی برای درگیری و نزاع - آن‌طور که خیال‌پردازان گمان می‌کنند - وجود ندارد، بلکه همهٔ آنان به امر پروردگار در خدمت انسان هستند، انسانی که مسئولیت آبادانی زمین را به عهده گرفته است. انسان مسلمان که دارای فطرتی درست و

۱- نور، ۲۸-۲۷.
۲- سنن ابوداود و ترمذی.

غیر منحرف است، همه چیز را دوست دارد، زمین را دوست دارد. رسول خداﷺ می‌فرماید: «اُحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما او را دوست داریم.» خداوند متعال نیکی را در همه چیز لازم گردانیده است. در حیوان که بر آن ترحم کنیم و آن را به راحتی و با وسیله‌ای تیز، سر ببریم و در گیاهان که به موقع به آنها آب بدهیم. ابوبکرؓ لشکرش را که با نام خدا به سوی جنگ می‌رفت سفارش می‌کرد هیچ کهن‌سالی را آزار ندهید و درختی را قطع نکنید، زیرا فتح آنها برای آبادانی بود نه برای ویرانی و تخریب.

این چنین زندگی با استقامت مسلمان، استقامت پذیرفت و مردم دسته دسته داخل دین خدا شدند. هندی، هندی‌گری خود را و فارسی قومیت خود را و قبطی کلیسای خود را از یاد برد و همه با فاتحان ارتباط عمیق پیدا کردند و حتی خود را نیز به آنان نسبت دادند و زبان آنان را آموختند و بی‌درنگ خود را در چرخهٔ فتوحات برای آزادی انسان از عبودیت غیر خداوند قرار دادند. اسلام به آنان آموخت که مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او ایمن باشند. صلح با خود و با دیگران و با تمام هستی هدفی اصیل و بنیادی از اهداف این دین است و برای تثبیت و محکم کردن همهٔ اینها تبریک و شادباش آنها را «سلام» و رحمت و برکت قرار داده است. رسول خداﷺ فرمود: «نزدیک‌ترین فرد به خداوند کسی است که در سلام دادن پیشقدم می‌شود.»(۱)

سلام دادن به‌آشنا و غیرآشنا را تجربه کن. «السلام‌علیکم و رحمة الله و برکاته» فریاد محبت، رحمت و برکت است. قلب تو آن را می‌شناسد و در چارچوب دوستی عمیق با قلوب دیگران به هم می‌رسد و همه را برادر هم می‌سازد تا دوری و خشکی را که زندگی پدید آورده است فراموش کنند. «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» را هنگامی که وارد خانه شدی و یا از آنجا خارج شدی می‌گویی و برای تأکید بر سلام دادن هنگام خارج شدن، پیامبر خداﷺ می‌فرماید: «سلام اولی شایسته‌تر از دومی نیست.» کوچک به بزرگ سلام می‌دهد. در اسلام کم سن و سالی که به بزرگسالی احترام نگذارد وجود ندارد. فرد رونده بر نشسته و افراد کم بر افراد زیاد و سواره بر پیاده سلام می‌دهد. در تلاش برای مرتب کردن قواعد رفتاری که بر زندگی مسلمان چیره هستند، امکان ندارد قواعد زندگی

۱ـ سنن ترمذی. ترمذی، این حدیث را حسن شمرده است.

را رها کرد تا هر فرد هر طور که مایل است رفتار کند، بلکه اسلام آن را منظم و برای آن قواعدی ساخته که در انتهای دقت و شگفتی هستند. شما به مردم به این کیفیت سلام می‌دهید و به این کیفیت وارد مسجد و به کیفیتی دیگر وارد دستشویی می‌شوید و در مسیر راه مردم نمی‌نشینی و اگر به سببی مجبور به نشستن شدی، پس راه آدابی دارد. داخل خانه شدن آدابی دارد و تمام زندگی مجموعه‌ای از آداب است که فرد مسلمان را از بی‌برنامگی و هرچه پیش آمد خوش آمد، حفظ می‌کند و او را به سوی نظامی می‌برد که عقلها را متوجه خود می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: «و چون وارد خانه‌ای شدید بر خودتان سلام دهید که تحیت الهی است و مبارک و پسندیده است.»(۱) بر خودمان و بر همسرمان و بر هرکسی که او را دیدار کردیم سلام بدهیم و بعد از نماز بر جانب راست و چپ سلام بدهیم. علنی زیاد سلام دادن نشانهٔ دوست داشتن است و دوستی دلیل ایمان و ایمان کلید بهشت است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «داخل بهشت نمی‌شوید تا زمانی که ایمان نیاورید و مؤمن نمی‌شوید تا زمانی یکدیگر را دوست نگیرید. آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر انجام بدهید محبت در میان شما ایجاد می‌شود؟ سلام دادن در میان خودتان را زیاد کنید.»(۲)

اگر سلام دادن عادتی پسندیده است، جواب دادن به آن فرض لازم است. خداوند متعال فرموده است: «و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ دهید که خداوند حسابگر همه چیز است.»(۳)

از رسول خدا ﷺ پرسیدند کدم یک از کارهای اسلامی بهتر هست؟ فرمود: «خوراندن غذا و دادن سلام بر آشنایان و غیر آشنایان.»(۴)

سلام دادن بر زنان مانند سلام دادن بر مردان است. از اسماء بنت یزید روایت شده که گفت: «پیامبر خدا ﷺ بر ما که در جمعی از زنان بودیم گذشت و بر ما سلام کرد.»(۵)

۱ـ نور، ۶۰.
۲ـ صحیح مسلم.
۳ـ نساء، ۸۶.
۴ـ صحیح بخاری و مسلم.
۵ـ سنن ترمذی.

برادر با برادر دست می‌دهد. در روایت از قتاده رضی الله عنه آمده که گفت: به انس گفتم آیا دست دادن در میان یاران پیامبر بود؟ جواب داد: «آری»(۱)

در حدیثی از انس آمده که مردی از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم پرسید: ای رسول خدا، مردی از ما با برادر و یا دوستش دیدار می‌کند، آیا برای او خم شود؟

فرمود: خیر. پس مرد گفت: آیا او را در آغوش بگیرد و ببوسد. فرمود: خیر، گفت: آیا دستش را بگیرد و با او مصافحه کند؟ فرمود: آری.

معانقه و بوسیدن را برای کسی که از مسافرت می‌آید اجازه داده‌اند. آداب و رفتار در اسلام چنین است.

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» فریاد عظمت، سروری و صلح است که مؤمن آن را دوست دارد و شامل حال اوست و در سایهٔ آن زندگی را سپری می‌کند و طاغوت که دشمن حق و عدل است با آن دشمن و با مسلمانی که صلح و سلام را دوست دارد، نبرد می‌کند.

سوم: آداب مجلس

همان طوری که زبانها و رنگهای بشر متفاوت هستند، عادات و رسومشان نیز گوناگون هستند. هنگامی که به سرزمینهای مختلف در شرق یا غرب می‌روید و از عادتهای ملتها آگاه می‌شوید، از حرص آنها بر حفظ عادات و رسوم تعجب می‌کنید. حتی بعضی مواقع متوجه می‌شوید که فقط همین آداب و رسوم آنان را از اقوام و دسته‌های دیگر مردم جدا می‌کند. در نزد تمام این اقوام، مجالس، آداب و رسوم دارد در نزد همهٔ اقوام، سیاستمداران مجلس خاص خود را دارند و برای بازی جایگاهی خاص وجود دارد و تمام انواع مجالس برای خود قوانینی دارند که آنها را رعایت می‌کنند و حفظ آن قوانین را به فرزندان خود آموزش می‌دهند. اسلام نیز این چنین است در حالی که بهترین امتی را می‌سازد که برای مردم آفریده شده است. برای آن عادات و آدابی قرار داده است تا آن را از دیگران متمایز و جدا سازد و از جمله آداب و رسومی را خاص

۱ـ صحیح بخاری.

مجلس قرار داده است. هنگامی که مسلمانی داخل مجلسی شد بر اهل آن سلام می‌دهد و جایی می‌نشیند که خالی باشد.

از جمله آداب مجلس این است که هیچ کس از دیگری نخواهد تا برای او برخیزد. رسول خدا ﷺ این کار را از خودش شروع کرد. در حدیثی که ابو امامه روایت کرده‌است آمده: روزی رسول‌خدا ﷺ با عصایی‌در دست نزدم آمد. ما برای او بلند شدیم. فرمود: «مانند عجمها برای احترام بلند نشوید» آموزشهای واضح تبدیل به رفتاری محکم در احساس و رفتار اصحاب ؓ شد. انس بن مالک می‌گوید: هیچ کس نزد اصحاب از رسول خدا ﷺ محبوب‌تر نبود اما هنگامی که او را می‌دیدند برایش بر نمی‌خاستند؛ زیرا می‌دانستند او از این کار ناراحت می‌شود.(۱)

پیامبر خدا ﷺ ناپسند می‌دانست که برایش برخیزند. با وجود این، هنگامی که سعد بن معاذ ؓ را نزد مسلمانان آوردند، گفت: به احترام آقایتان برخیزید و او را پایین کنید و خودش برای زید بن حارثه ؓ بر می‌خیزد. ترمذی از عایشه‌رضی‌الله‌عنها روایت کرده که زید بن حارثه به مدینه آمد. رسول خدا ﷺ در خانهٔ من بود. پس زید آمد و در زد. پیامبر خدا ﷺ با شتاب در حالی که لباسش بر زمین کشیده می‌شد، به سوی او رفت و او را در آغوش گرفت و بوسید.

در این قضیه احادیث زیادی روایت شده که سبب اختلاف در «حکم برخاستن» شده‌اند. دسته‌ای برخاستن برای دیگران را از گناهان هلاک‌کننده می‌شمارند و معتقدند که هیچ کس نباید در هیچ حالتی برای دیگری برخیزد و دسته‌ای دیگر معتقدند که برخاستن ایرادی ندارد، اگر اوضاع اقتضا کرد.

در بعضی از مناطق عادت مردم این است که برای کسی که نزدشان می‌آید و یا وارد مجلس آنان می‌شود برخیزند و برنخاستن را کوتاهی در حق آن فرد و بی‌احترامی به او می‌دانند. برخی از علما برخاستن را در این حالت اجازه داده‌اند. مثلاً نظر ابن جوزی این است که فرد برنخیزد، مگر وقتی که از برنخاستن توهین فهمیده شود.

۱ـ مسند احمد و سنن ترمذی.

بیهقی از انس روایت کرده که سنت این است که به عالم و ریش‌سفید و سلطان و پدر احترام بگذارید. از احمد بن حنبل نقل می‌کنند که هیچ کس برای کسی برنخیزد مگر فرزند برای پدر و مادرش.

و عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «هنگامی که فاطمه رضی‌الله‌عنها نزد رسول خداﷺ می‌آمد، پیامبر خداﷺ به استقبال او بر می‌خاست و دست او را می‌گرفت و می‌بوسید و او را کنار خود می‌نشاند و چون رسول خداﷺ نزد او می‌رفت او بر می‌خاست و دست رسول خداﷺ را می‌گرفت و می‌بوسید و او را کنار خود می‌نشاند.»(۱)

پس متوجه می‌شویم که این‌امر احتیاج به‌تندروی ندارد و در آن گشادگی هست. هنگامی برخاستن ممنوع است که برای شخصی برخیزی که او خود را بزرگ می‌داند و از دیگران می‌خواهد به او تعظیم کنند. اما قیام احترام و ارزش و کرامت دادن از دعوتگری که می‌خواهد قلوب دیگران را به دست آورد، امری پسندیده است.

از جمله آداب مجلس این است که جایی بنشینند که جای خالی باشد؛ اسلام بر پاکی دل از کینه و انتشار دوستی و محبت بین مسلمانان بسیار حریص است. به طور اساسی در اسلام مجالس و نشستها برای آموختن دانش، شناخت یکدیگر، ایجاد تفاهم بیشتر، همکاری و همدردی هستند. برخی از مردم فقط در صدر مجلس می‌نشینند و برایشان اهمیتی ندارد چه کسی را از جایش بلند کنند. برای آنان مهم این است که در صدر مجلس بنشینند برابر با همان اصلی که شاعر می‌گوید: «جایگاه نخست از میان همهٔ جهانیان برای ما پسندیده‌تر است و اگر آن نباشد، گور جایگاه ما باد!» این رفتار آثار منفی در قلب دیگران ایجاد می‌کند و به جای اینکه مجالس جای انس و محبت و صفا باشد، به مکانی برای دشمنی و کینه‌توزی مبدل می‌شوند. بدین جهت رسول خداﷺ یارانش را آموزش می‌داد که:

۱- جایی بنشینید که سبب بلند شدن هیچ‌کس نباشید (هرجا که جای خالی بود، آنجا بنشینید) و این بدون احساس توهین و یا کمبود باشد. از جابر روایت شده است هنگامی که در نزد رسول خداﷺ می‌رفتیم در انتهای همه و در جای خالی می‌نشستیم.(۲)

۱- سنن نسائی و ترمذی.

۲- سنن ابوداود.

۲ـ در میان دو نفری که با هم سخن می‌گویند فاصله ایجاد نکنید مگر به اجازهٔ خود آنان.(۱)

۳ـ اگر مجلس تکمیل و پُر بود و جای خالی نبود پیامبر خدا ﷺ به بقیه دستور می‌داد که جای بدهید.(۲)

۴ـ اما اگر مجلس، مجلسی ویژه بود و افراد حلقه‌زده بودند و در موضوعی که برایشان مهم بود و ربطی به دیگران نداشت گفت و گو می‌کردند، پیامبر خدا ﷺ از اینکه کسی به آنان بپیوندد، بازداشته است.

۵ـ از جمله آداب این است که کسب اجازه کنیم و هنگام خارج شدن مانند هنگام داخل شدن سلام بدهیم. در حدیث آمده است هنگامی فردی نزد تو نشست تا زمانی که از او کسب اجازه نکرده‌ای برنخیز.

۶ـ از جمله آداب این است، اگر شخصی به خاطر کاری جایش را ترک کرده، اما قصد بازگشت دارد کسی جای او را اشغال نکند. در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی یکی از شما از جایش برخاست و سپس بازگشت او از دیگران برنشستن بر جای اولش مستحق‌تر است.»(۳)

۷ـ در مجلس سه نفری دو نفر با هم درگوشی سخن نگویند. در حدیث آمده است: «هنگامی شما سه نفر بودید، دو نفر با هم نجوا نکنند تا زمانی که از هم جدا شوند، به خاطر اینکه نجوای دو نفر، نفر سومی را اندوهگین می‌سازد.»(۴)

۸ـ این اصول و آداب مانع از این نیست که شخصی معین به خاطر ریش سفیدی و بزرگسالی یا به سبب دانش یا جایگاه اجتماعی مورد احترام قرار نگیرد و فردی به میل خود برای احترام او از جایش بلند نشود. از ما نیست کسی که به بزرگان ما احترام نگذارد به امیر ما حرمت نگذارد، یا به دانشمند و عالم ما ارج ننهد و یا بر ضعیف ما بی‌احترامی کند. در روایت از علی بن ابی‌طالب ؓ آمده است که وارد مجلسی شد، اما جایی برای نشستن نیافت. ابوبکر صدیق ؓ از جایش برخاست و او را سر جای خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ ابوبکر ؓ را ستود و گفت ارزش مردان را فقط مردان می‌دانند.

۱ـ سنن ابوداود و ترمذی.
۲ـ صحاح سته به جز نسائی آن را روایت کرده‌اند.
۳ـ صحیح مسلم.
۴ـ صحیح بخاری و مسلم.

چهارم: آداب گفت و شنود

سخن گفتن نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند است، آن خدایی که به انسان گفتار آموخت تا اندیشه و خرد خود را اظهار کند و این همان روش سخنرانی و خطاب و وسیلهٔ بیان است. اگر مناسب باشد مردم به آن روی می‌آورند و از آن متأثر می‌شوند و اما اگر کلام نامناسب باشد از آن و گویندهٔ آن اظهار نفرت و انزجار می‌کنند.

مردم در طول زندگی خود به شناخت سخن نیک و ترتیب و نظم آن و خوب و بد آن دست یافته‌اند. تمام پیامبران با کلمهٔ توحید برانگیخته شده‌اند. آنان فعالیت خود را در پرتو کلمهٔ توحید انجام می‌دادند و احساسات مؤمنان در جو ایجاد شده همگام می‌شد و با هستی هم‌صدا می‌گشتند. در نتیجه انسان هستی و حیات را احساس می‌کرد.

عربها به کلمه و سخن، نگرش خوشبینانه داشتند و هنگامی که در میان یک قوم شاعری بر می‌خاست آنان احساس افتخار می‌کردند. کلام ربانی معجزهٔ هستی و بهار دلها بود، مؤمن را از فیض خود سرشار می‌کرد و کافر را در آوردنِ مانند آن به مبارزه می‌طلبید.

با گذشت زمان ارزش سخن و کلام افزایش یافت و رسانه‌های جدید در برجسته کردن و پیشرفت آن تنوع به خرج دادند و آن را از حروف تنها به یک اندیشهٔ شکل یافته و تصاویر رنگی و روشی برای گفت و گو تبدیل ساختند و آن را به سخنرانی و فیلم تبدیل کردند و آن را از جایی به جای دیگر به سرعت برق منتقل ساختند و برای برجسته و نرجمه کردن آن امکانات خارق‌العاده‌ای پدید آوردند، رسانه‌ها راز سخن و تأثیر آن را یدا کردند و راه استفاده از آن را گسترش دادند.

اسلام به کلمه و سخن اهتمام جدی کرده است. «و خداوند رحمان، قرآن را آموزش اد، انسان را آفرید، به او زبان آموخت.»[1] مخصوصاً سخن و کلمهٔ پاک و روان که مانند رخت پر بار و پاکیزه است، ریشه‌های آن در زمین ثابت و محکم و شاخه‌های آن در مان پراکنده هستند، همیشه میوه و ثمرهٔ خود را به دستور پروردگار می‌دهند. به خاطر میت کلمه، اسلام آدابی برای آن قرار داده است. برای گویندهٔ سخن و شنوندهٔ آن رعایت بی لازم است. این آداب شامل رفتارهای اجتماعی هستند که اسلام برای منظم ساختن ا اهتمام جدی کرده است تا مسلمان در کاروان بشریت از دیگران متمایز و جدا باشد.

الرحمن، ۱ تا ۴.

آداب سخنگو

درست و پسندیده این است که کلام سخنگو واضح و قابل فهم باشد. رسول خدا ﷺ با فاصله و درنگ سخن می‌گفت به طوری که هر کس آن را می‌شنید می‌فهمید[۱] و اگر کسی می‌خواست می‌توانست آن را بشمارد. از ته گلو سخن نمی‌گفت و از واژه‌هایی استفاده نمی‌کرد که از سطح فهم شنوندگان بالاتر باشد. در سخن گفتن شتاب نمی‌کرد به طوری که نصف سخن را بگوید و باقیمانده را ببلعد بلکه عبارات کلام خود را می‌گستراند و توضیح می‌داد و به فهم شنوندگان نزدیک می‌ساخت. همهٔ اینها همراه با تواضعی دوست داشتنی و میل و رغبتی همراه بود تا سخن، پیام‌رسانی به قلب باشد که دوستی را در آن بکارد و خیر و خوبی را نزد دیگران بپروراند.

میل و رغبت به سخن گفتن بعضی از مواقع نزد برخی از مردم زیاد می‌شود و به حق و باطل و درست و نادرست و جدی و شوخی و در وقت مناسب و غیر مناسب و در آنچه برایش مهم است و آنچه مهم نیست سخن‌سرایی می‌کند. اسلام از این رفتار اظهار نفرت و انزجار کرده است. سنت این است که مسلمان در سخن گفتن میانه‌رو باشد.

هنگامی که صحابه از ابن مسعود خواستند هر روز آنان را موعظه کند، گفت: آنچه مانع من از این کار می‌شود این است که مبادا شما را خسته کنم. رسول خدا ﷺ به خاطر ترس از خستگی ما گاه گاهی ما را موعظه می‌کرد.[۲]

حق هر مجلس را بدهد. در جایگاه جدی شوخی نکند. در جای شادی سخن اندوهگین نگوید. هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. بر مسلمان دعوتگر لازم است خود را در مقابل دیگران مدح و ثنا نکند. مردم از فردی که خود را می‌ستاید احساس انزجار می‌کنند و از سخنان زیاد پرهیز کند هر کسی زیاد سخن بگوید، زیاد اشتباه می‌کند و هر کس اشتباهاتش زیاد شد، گناهانش نیز زیاد خواهند شد، هر کس که گناهانش زیاد باشند آتش جهنم برای او شایسته‌تر است. و از غیبت افراد و بی‌اعتبارسازی سازمانها و هیأتها و افشای اسرار مردم دوری کند و جدی را با شوخی در هم نیامیزد.

۱ـ سنن ابوداود.

۲ـ متفق علیه.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد سخن نیک بگوید و یا اینکه خاموش باشد.»[۱]

آداب شنونده

اگر برای گویندهٔ کلام آدابی هست و شایسته است خود را به آنها بیاراید شنونده نیز در شنیدن باید آدابی را رعایت کند که از آن جمله موارد زیر هستند:

به گویندهٔ کلام توجه کند و طوری بنمایاند که متوجه اوست، کلام او را قطع نکند و با ادب از او توضیح بخواهد. یاران رسول خدا ﷺ در این زمینه به ادبی بسیار بالا دست یافته بودند.

در جایی سخنی از عطاء بن رباح دیدم که: جوانی با من سخن می‌گوید و من آنچنان به او گوش فرا می‌دهم مثل اینکه هرگز آن سخن را نشنیده‌ام، در حالی که من آن را قبل از تولد او شنیده بودم ...

منظور این نیست که باید تمام سخنان گوینده را پذیرفت. ایرادی ندارد که از او توضیح خواست و یا اگر جایگاه شایسته و مناسب بود با او مخالفت کرد؛ چرا که حکمت جز به این روش آشکار نمی‌شود. جدلی که از آن نهی شده است جدل باطل است که هدف از آن چیره شدن برطرف مقابل است. اما جدال برای آشکار کردن حق امر مطلوب و پسندیده‌ای است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: با آنان به روش نیکو مجادله کن.[۲]

هرگز هیچ اندیشه‌ای بدون مناقشهٔ آرام و هدفدار توانمند نمی‌شود، مناقشه‌ای که ادب آن را بیاراید و با صدای آرام و فروتنی همراه باشد، به شرط اینکه هدف همه در مناقشه رسیدن به حق و حقیقت باشد. در روایتی از عمر رضی الله عنه آمده است که هرگز با شخصی به مناقشه نپرداختم مگر اینکه تمنا و آرزویم این بود که حق و درستی بر زبان او جاری شود. فقط به این روش اندیشه به اندیشه می‌پیوندد و حکمت نزد همه تکامل می‌یابد.

۱ـ سنن ترمذی.

۲ـ نحل / ۱۲۵.

اما هنگامی که نفسها سرکش شوند و اندیشهٔ تسلط یافتن به حق یا باطل بر آنان چیره گردد و هدف مناظره به غلبه بر طرف مقابل خلاصه شود، در این هنگام در مناقشه و جدال نه تنها خیری نیست بلکه گمراهی محض است. پیامبر خدا ﷺ در حدیثی ذکر کرده است هرگز هیچ قومی بعد از هدایت گمراه نشدند مگر به علت مجادله.[۱] اختلاف در دیدگاه امری پسندیده است و طبیعی است، اما غیرطبیعی آن است که اختلاف گذرا به دشمنی همیشگی تبدیل شود و از افراد به جماعتها و به جامعه منتقل شود.

رسول خدا ﷺ به ما ادب بحث و مناقشه را می‌آموزد و می‌فرماید: «هرکسی که جدال را در حالی رها ساخت که بر باطل بود، خداوند در حاشیهٔ بهشت برای او خانه‌ای می‌سازد و هر کس که اخلاقش نیکو شد در بهترین جای بهشت برای او خانه‌ای می‌سازد».[۲]

پنجم: آداب غذا

آداب غذا خوردن در مجموعهٔ رفتار بشری جایگاه مهمی دارد. ملتهای مغرب‌زمین به طور خصوص به آداب و رسوم خود در مورد خوردن و آشامیدن معروف هستند. اگر به این آداب و رسوم دقت کنیم متوجه می‌شویم که برگرفته از دیدگاههای آنان دربارهٔ انسان و زندگی است.

در مجلس غذا خوردن آنان نظام طبقاتی واضح است. آنان غذاهایی برای بزرگان و غذاهای دیگری برای سایر طبقات مردم دارند و در عرف و عادتشان جایز نیست که یک طبقه از غذای طبقهٔ دیگر بخورد. اما در مجلس غذا خوردن مسلمانان همه با هم برابر هستند، با هم می‌نشینند و از یک غذا می‌خورند. رسول خدا ﷺ بدترین غذا را غذای ولیمه‌ای نامید که در آن فقرا را ترک می‌کنند و ثروتمندان را دعوت می‌کنند.

لذت بردن بزرگترین هدف آنان از خوردن غذاست. در حین غذا خوردن لیوانهای شرابی که عقل آدمی را به بازی می‌گیرد، به گردش درمی‌آید و آواز و موسیقی گوش‌خراش به صدا درمی‌آید و رقص مختلط مردان و زنان از ملزومات مجلس غذا خوردن آنهاست. به طور خلاصه غذا از مهم‌ترین لذتهای آنان در زندگی دنیاست.

۱ـ ترمذی

۲ـ ترمذی

اما مسلمان در مجالس غذا خوردن نعمت خدا را بر خود احساس می‌کند. مسلمان با نام خدا شروع و با سپاس از خداوندی که او را خوراند و نوشاند و او را از طرف خود روزی داد به پایان می‌رساند و در خوردن و آشامیدن و سخن گفتن و دیدار و ملاقات از کارهای حرام دوری می‌کند.

در مجلس غذای آنان اسراف را به وضوح تمام مشاهده می‌کنید. اسراف در شکل و سیما، دعوت‌کننده و دعوت شده باید یک نوع لباس خاص بپوشند اسراف در رنگ‌ها و انواع متفاوت خوردنیها و در مقدار بسیار زیاد آنها. و چون غذا خوردن به پایان می‌رسد در نتیجهٔ اسراف، بسته‌های زباله از غذای به جای مانده پر می‌شود.

اما در مجلس غذای مسلمانان هیچ یک از این موارد بالا وجود ندارد؛ زیرا اسراف در دین مسلمانان حرام است و تکلیف نکردن و خود را به سختی نینداختن در هر چیز نزد آنان سنت است.

وقتی متوجه این ملاحظات که باعث تمایز مجلس غذای ما با دیگران می‌شود، شدید پس بر مسلمان لازم است مجموعه‌ای از آداب را در خوردن و نوشیدن رعایت کند:

۱ـ غذا را به نام خدا شروع و با سپاس از خدا به پایان برساند. اگر نام خدا از یادش رفت بگوید: «بسم الله اوله و آخره»

۲ـ قبل از غذا و بعد از آن بر نظافت محافظت کند. پیامبر خدا ﷺ فرموده است: برکت غذا در شستن دست قبل و بعد از آن است.(۱)

۳ـ با دست راست و از طرف خود غذا بخورد. به‌خاطر حدیث پیامبر خدا ﷺ «ای پسر بچه، نام خدا را ببر و با دست راست و از سمت خود غذا بخور.»(۲)

۴ـ به غذا احترام بگذارد و در آن اسراف نکند. به خاطر حدیث رسول خدا ﷺ که فرمود: «اگر لقمهٔ یکی از شما افتاد آن را تمییز کند و بخورد.»(۳)

۵ـ در غذا خوردن حدی را رعایت کند، «آدمی ظرفی بدتر از شکم را پر نکرده است. او را چند لقمه‌ای که کمرش را راست کند کافی است و الا پس یک سوم برای خوردنی و یک سوم برای نوشیدنی و یک سوم برای تنفس باشد.»(۴)

۱ـ سنن ابوداود و ترمذی.

۲ـ صحیح مسلم.

۲ـ متفق علیه.

۴ـ سنن ترمذی و ابن ماجه و نسائی.

مقررات

در یک مسافرت در اروپا همراه برخی از برادران بودم. در جوی بسیار زیبا که سخن گفتن و مناقشه کردن لذت‌بخش بود، مخصوصاً با کسانی که انسان از علم و نظر آنان سود می‌برد. در یکی از نشستهایمان در یک سالن غذاخوری، میان ما سخنی دربارهٔ مقررات شد. صاحب غذاخوری اصرار داشت که ما مقررات نشستن و غذا خوردن را رعایت کنیم و دوستان ما بر این مقررات معترض بودند. در آن روز گفتم: دین ما در امر خوردن و آشامیدن، سخن گفتن و نشستن، ما را به مجموعه‌ای از آداب امر کرده است و اینها مقررات (پروتکلهای) اسلامی هستند که در پیروی از آنها بر دیگران پیشی گرفته‌ایم. امروز ما نیاز به کسانی داریم که آموزه‌های دین ما را آشکار سازند و حکمت تمایز و جدایی آن را بیان کنند.

و اینک وقت آن فرا رسیده است تا ما از این مقررات که نشانهٔ شخصیت مسلمان معاصر است سخن بگوییم.

فصل دوازدهم

دعوتگر دوست‌داشتنی است

یک بار رسول خدا ﷺ یارانش را چنین سفارش کرد: «شما نزد برادرانتان می‌روید. پس سر و وضع و پوشش خود را مناسب کنید، تا شما نزد مردم خوش‌بوترین باشید. بی‌گمان خداوند زشتی و را دوست ندارد.»(۱)

آداب و رفتار

مسلمان در فهم و درک و در رفتار و عمل و در سیما و پوشش و در تمام جوانب شخصیتش، انسان متمایزی است.

اگر امروز برخی از مسلمانان را مشاهده می‌کنی که در یک بخش از دستورات اسلام سخت می‌گیرند و قسمت دیگر را حقیر می‌شمارند، بدان که اسلام از این تنگ نظری و خشک بودن و سهل‌انگاری بسیار دور است و اشکال در اجرای احکام است نه در آموزه‌های اسلام. اگر سیستمهای غربی و شرقی به ملتهای خود رعایت قواعد و اصولی خاص را اجبار کرده‌اند و اگر هر ملتی تلاش می‌کند با این قواعد و اصول، خود را از دیگر

۱ـ سنن ابوداود.

ملتها متمایز بسازد، اسلام در این زمینه از همه جلوتر بوده است و رعایت مجموعه‌ای معین از آداب و رفتار را برای مسلمانان امر لازمی ساخته است تا آنان از دیگران متمایز باشند و آنان را در نگاه مردم آراسته و پاکیزه و جذاب بسازد.

از جمله این قواعد و اصول:

مسلمان باید دارای هیأت و شکلی نیکو و خوش‌پوش باشد. هنگامی که دیگران او را می‌بینند قبل از سخن گفتن از شکل ظاهری او احساس راحتی کنند.

به طور مثال آیا یک سخنرانی دربارهٔ اسلام توسط یک انسان ژولیده و غبارآلود و با لباسهای کثیف و با بویی مشمئزکننده مورد توجه و فهم قرار خواهد گرفت؟

برخی ادعا کرده‌اند ابراهیم بن ادهم که فردی زاهد و عابد بوده به درجه‌ای از زهد رسیده بود که پوستینی می‌پوشید که رنگ پشم آن بس زیاد بود، قابل تشخیص نبود. آیا در احساس و عقل یک مسلمان می‌تواند جای بگیرد که عابد و زاهد و دانشمندی چون ابراهیم بن ادهم آن‌چنان کثیف باشد که آدمی از بوی او و از شکل ظاهری‌اش نفرت کند؟

به آموزه‌های اسلام در این زمینه بنگریم چه می‌بینیم؟

مشاهده می‌کنیم که رسول خدا ﷺ یارانش را ـ در حالی که در سفر بودند ـ سفارش می‌کند به اینکه: «شما نزد مردم خوش‌بوترین باشید. بی‌گمان خداوند زشتی را دوست ندارد.»(۱)

رسول خدا ﷺ هیأت و شکل بد و حالت تحقیرآمیز و سهل‌انگاری در توجه به سیما و پیش و پا افتادگی در لباس را فحش و تفحش می‌نامد.(۲)

اگر برخی اروپاییان حتی تا امروز افتخار می‌کنند که آب تا مدتی طولانی به بدنش نرسیده است و بلکه حتی برخی اصلاً از حمام کردن خبر ندارند، اما بایستی دانست که همانا اسلام پاکیزگی و حمام کردن را عبادت شمرده است.

۱ـ سنن ابوداود.

۲ـ هاشمی، محمدعلی، *شخصیة المسلم*، ص ۴۲.

نظرت دربارهٔ مسلمانی چیست که روزانه باید پنج‌بار برای نماز وضو بگیرد و وضو هم تقریباً شستن تمام اعضای بدن است. آیا بعد از این وضو چرکی بر بدن باقی می‌ماند؟

رسول خدا ﷺ دربارهٔ حمام کردن کامل می‌فرماید: «بر مسلمان لازم است در هر هفت روز یکبار سر و تن خود را بشوید.»(۱)

پزشکانی که در غرب تحصیل کرده و یا در آنجا تخصص گرفته‌اند می‌گویند: چه بسا مرد یا زنی با فرهنگ و تحصیل کرده که لباس شیکی پوشیده است و احیاناً عطر از بدن او به مشام می‌رسد، به پزشک مراجعه می‌کند. اگر پزشک مجبور شود زیر لباس او را ببیند انواع چرکها و پلیدیها را مشاهده می‌کند که انسان صاحب احساس پاک، از آنها گریزان است.

شاید مسلمانانی را ببینی که از آنها کثیف‌ترند. اما اینها افراد نافرمان و گناهکاری هستند که به آموزه‌های اسلام عمل نمی‌کنند. اسلام به تمام قسمتهای بدن که سبب بوی بد می‌شوند توجه کرده و دستور خاص دربارهٔ آن صادر کرده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «پنج چیز از کارهای فطری شمرده می‌شوند: تراشیدن موی زیر ناف، ختنه کردن، کوتاه کردن موی پشت لب (سبیل) و کندن موی زیر بغل و کوتاه کردن ناخن»(۲)

رسول خدا ﷺ به مرد و زن دستور می‌دهد تا بعد از نزدیکی حمام کنند و مرد از نزدیکی با زن در ایام عادت ماهانه و بعد از زایمان تا پاک شدن دوری کند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «و از تو دربارهٔ حیض می‌پرسند، بگو آن مایهٔ رنج است. پس در مدت حیض از زنان کناره بگیرید و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند.»(۳)

دربارهٔ دهان که منبع بوهای بد است، اسلام از عدم توجه به آن برحذر داشته است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر بر امتم مشکل نمی‌بود در هنگام هر وضو به آنان دستور مسواک زدن می‌دادم.»(۴) مسواک همیشه مستحب است و بعد از استفاده از مسواک، شستن و تمیز کردن آن سنت است.

۱ـ متفق علیه.
۲ـ صحاح سته.
۳ـ بقره، ۲۲۲.
۴ـ مالک و شافعی آن را روایت کرده‌اند.

همان‌طور که اسلام بر نظافت تن تشویق کرده است، بر تمیزی لباس و مکان نیز تشویق کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: «و لباست را پاکیزه نگهدار.»[۱] امام احمد و نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم به دیدار ما آمد. مردی را دید که لباسی چرکین داشت. گفت: آیا این فرد چیزی نیافته تا لباس خود را بشوید؟»

ابوداود از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود: «بر کسانی که توانایی دارند لازم است دو دست لباس داشته باشند تا یک دست آن برای روز جمعه و دیگری برای زمان کار باشد.»

دعوتگر الگو

در پرتو این آموزه‌های شفاف بر دعوتگر مسلمان الگو لازم است تا تنش پاکیزه و تمیز و پوشش او آراسته و جذاب باشد. حتی جاهایی که مردم آنها را از خود می‌پندارند و کسی را در آنجا حق بیشتری نسبت به دیگری نیست مانند مساجد، پیامبر اسلام از رفت و آمد کردن فردی که از او بوی بد به مشام می‌رسد بازداشته است. این بوی بد ممکن است به سبب خوراک، یا نوشیدنی و یا لباس و یا سهل‌انگاری در امر نظافت در او دیده شود. رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «کسی که پیاز، سیر و یا تره (نوعی خاص که حالا به تره فرنگی مشهور است) خورده است، به مساجد ما نزدیک نشود؛ زیرا فرشتگان اذیت می‌شوند از آنچه آدمیزاد از آن اذیت می‌شود.»[۲]

لباسهای کثیف و تَنهای چرکین مانند غذاهای بدبو هستند. کسانی‌که دارای لباس و یا بدنی بدبو هستند، باید از مساجد و حلقات ذکر فاصله بگیرند. اگر چنین نکنند به خاطر زشتی کارشان مسلمانان آنان را بیرون می‌کنند. روزی عمربن خطاب رضی الله عنه سخنرانی کرد و گفت: «ای مردم، مشاهده می‌شود که شما از این دو گیاه بدبو (سیر و پیاز) می‌خورید. من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که بوی این دو گیاه را در فردی استشمام می‌کرد، دستور بیرون کردن او را از مسجد می‌داد.»[۳]

۱ـ مدثر، ۴.
۲ـ صحیح مسلم.
۳ـ صحیح مسلم.

بسیار جای تعجب دارد هنگامی که سهل‌انگاری برخی دعوتگران از ظاهر خودشان را مشاهده می‌کنی، می‌خواهند به شما بگویند این کارشان نتیجهٔ زهد در دنیا و میل و رغبت به آخرت است. هرگز زهد آن چیزی است که رسول خدا ﷺ به ما آموخته است. انس بن مالک می‌گوید: «من هرگز عنبر و مشک و یا چیز دیگری که از بوی رسول خدا ﷺ خوش‌تر باشد نبوییده‌ام.»[1]

بخاری از جابر روایت می‌کند: «پیامبر خدا ﷺ هرگز از راهی عبور نمی‌کرد مگر اینکه از بوی خوش او کسی که به دنبال او از آنجا می‌گذشت، متوجه عبور پیامبر می‌شد.»

از جمله دستورهای پیامبر خدا ﷺ به مسلمانان حفظ و رعایت موی سر است: «هر کسی مو دارد آن را تمیز نگه‌دارد.»[2] تمیزی آن با حفظ پاکیزگی و شانه کردن و خوشبو زدن و مرتب کردن شکل ظاهری آن است. امام مالک در موطأ روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ در مسجد تشریف داشت. مردی که دارای موی و ریش ژولیده بود وارد شد. رسول خدا ﷺ با دستش به وی اشاره کرد، مثل اینکه به او دستور اصلاح مو و ریش را می‌داد. پس فرد رفت و دستور را اجرا کرد و سپس بازگشت. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا این وضع بهتر نیست از اینکه فردی از شما ژولیده موی بیاید مانند اینکه شیطان است.»

دعوتگر الگو این‌چنین است...

انسانی پاکیزه، آراسته و در فهم، آگاهی، رفتار، عمل و در ظاهر و باطن و در تمام جوانب شخصیتش، از دیگران متمایز است، نزد او یک جنبه بر جنبهٔ دیگر چیره نمی‌شود. آیا می‌خواهی مانند آن شیطان ژولیده مو و ریش باشی، که مردم و فرشتگان از بوی بد تو در رنج باشند؛ در جایی وارد می‌شوی اما مردم آرزوی دوری تو را دارند؛ یا اینکه آن آدم خوش بوی زیبا باشی که الگویت رسول خدا ﷺ باشد.

عایشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند: «دسته‌ای از یاران پیامبر دم در منتظر رسول خدا ﷺ بودند. پس پیامبر به سوی آنان رفت، اما قبل از آن در ظرف آبی که در خانه بود خود را نگاه کرد و سر و روی خود را مرتب ساخت. عایشه می‌گوید: گفتم ای رسول

۱ـ صحیح مسلم. ۲ـ سنن ابوداود.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این چنین می‌کنی؟ فرمود: آری، هرگاه فرد نزد برادرانش رفت باید خود را مرتب کند؛ چرا که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.»

فصل سیزدهم

مسلمان دعوتگر در پی شناختن کسانی است که با او دیدار می‌کنند

خداوند متعال می‌فرماید: «هان ای مردم، همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را به صورت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست...»(۱)

آیه بر این دلالت می‌کند که خداوند سبحان، مردم را به شکل زن و مرد، اقوام و قبایل با لهجه‌های مختلف و رنگهای متفاوت آفرید، برای اینکه با یکدیگر آشنایی پیدا کنند و این شناخت و آشنایی در سایهٔ پرهیزگاری و دوستی در راه خدا به وسیلهٔ ارتباطی گذرا و موقت به همکاری محکم و پابرجا تبدیل شود.

اگر آیه، این مطلب را اظهار می‌دارد ـ در کنار فهم این مطلب ـ متوجه می‌شویم که چرا بسیاری از دعوتگران و اصلاح‌گران این همه بر شناخت و آشنایی تأکید کرده‌اند و گفته‌اند: «هر کس را که ملاقات کردی بشناس، حتی اگر این کار از شما خواسته نشده باشد؛ زیرا اساس دعوت ما دوستی و آشنایی است.»

۱ـ حجرات، ۱۳.

در کشورهای مختلف دنیا، مردم به سبب عدم آشنایی از مشکلات بزرگی رنج می‌برند. برخی از آنان در یک کارگاه به مدت پنج روز در هفته کار می‌کنند و در پایان، هر کدام به راه خود می‌رود. به طور مثال هیچ‌کس از دیگری نمی‌پرسد چرا اندوهگین یا چرا خوشحال هستی و یا اینکه آیا دارای مشکلی است که بتواند آن را حل کند و یا اینکه کجا ساکن است؟

اگر یکی از آنان کارش را رها سازد هیچ‌کس وقت ندارد تا از او چیزی بپرسد. او تنها یک آهن پاره یا قطعهٔ یدکی از دستگاه مورد استفاده بود که به سرعت، دیگری را جایگزین او می‌کنند و قضیه فراموش می‌شود.

در خانه‌هایی که کنار هم هستند آپارتمان در کنار آپارتمان، هر کس داخل آپارتمان خود می‌شود و چه بسا هنگام ورود و خروج دم در یکدیگر را دیدار بکنند، اما هیچ کدام به خود رنج دیدار از همسایه و یا پرسیدن نام یا کارش را نمی‌دهد و احیاناً او در آپارتمان خود می‌میرد و جسدش بو می‌گیرد و متعفن می‌شود و همسایهٔ او به پلیس خبر نمی‌دهد، مگر وقتی که بوی بد جسد، او را آزار بدهد.

زن را خداوند از نفس مرد برای آرامش او آفریده است و میان آنان دوستی و عطوفت قرار داده است.

در نزد آنان فقط به یک دیدار شهوانی تبدیل شده است که در آن هیچ گونه دوستی و عطوفتی وجود ندارد و در نتیجه هیچ گونه آرامش و شادمانی حاصل نمی‌گردد. حتی وقتی که یکی از آنان به هدف خود رسید دنبال فرد دیگری می‌گردد و حتی بدون خداحافظی و کسب اجازه او را ترک می‌کند. پزشکان متخصص در غرب داستان پیرزنان را برای من تعریف کرده‌اند. پیرزن که خود را تنها و خسته می‌یابد شروع به سخن گفتن با خود می‌کند، قصد خودکشی می‌کند، یا به گریه روی می‌آورد و از پزشکان می‌خواهد به او در پیدا کردن آدرس پسرش کمک کنند و یا سگی برای او پیدا کنند که آن حیوان مهربان‌تر از آدمهای دور و بر اوست.

یکی از پزشکان مسلمان که برای پیرزنی مسکین دلسوزی کرده بود با پسرش تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد که یک وقت خیلی کم برای دیدار با مادرش اختصاص بدهد، تا مادرش با او خداحافظی کند، جوان پذیرفت؛ اما چند بار ملاقات را به عقب انداخت. در مرتبهٔ سوم دیگر مادر زندگی را وداع گفته بود. مادر از بدبختی و رنج راحت شد و پسر نیز از ملاقاتی که هیچ گونه منفعت مادی در آن نبود نجات یافت!

اسلام چه کار کرد؟

اسلام آمد تا انسانها را مورد خطاب قرار دهد و به آنان بگوید: «ای مردم» در ذات این خطاب، آشنایی و عطوفت وجود دارد. همچنین در آن امید هست، امید به اینکه ندای پروردگارشان را که در آن خیر و خوبی هست بپذیرند و به آنان یادآور شود که او می‌خواهد با بیدار کردن ضمیر انسانیت، آنان را از آلودگی قوم و قبیله‌گرایی و چسپیدن به زمین و از جاهلیت با تمام انواع آن از مرداب نژاد و دنبال رنگ و تفاوتهای زبانی رفتن برهاند و همه زیر یک پرچم به سوی پروردگار برگردند و هر کسی که از دوستی در مسیر حرکت به سوی خدا رضایت دارد، زیر آن قرار بگیرد و به جای آن ارتباطات قدیمی عفن زمینی را به رابطه‌ای جدید تبدیل کند. این یک شعار مصرفی نبود، بلکه این سخن برای آن بود تا احساسات را تحت کنترل خود در بیاورد و این دوستی شرط اساسی بگردد که با ایمان متصل است. هنگامی که رسول خدا ﷺ از یکی از آنان پرسید: برای آخرت چه آماده کرده‌ای؟ گفت هیچ چیز؟ اما من خدا و فرستادهٔ او را دوست دارم. پیامبر فرمود: «هر شخص با کسی همراه است که او را دوست دارد.»

فقط در اینجاست که دوستان از هم جدا نمی شوند. در اینجا دوستی، کشتی نجات را پدید می‌آورد که دوستان سوار آن می‌شوند و به سوی بهشت رضایت الهی حرکت می‌کنند و در روز قیامت پرچمی خاص برافراشته می‌شود که در زیر آن کسانی که به خاطر خدا با یکدیگر دوست شده‌اند، جمع می‌شوند. رسول خدا ﷺ در حدیثی قدسی می‌فرماید: «خداوند روز قیامت می‌فرماید کجایند کسانی که به خاطر من با هم دوست بوده‌اند؟ امروز که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ من وجود ندارد آنان را زیر سایهٔ خود می‌گیرم.»(۱)

آیا می‌دانی این دوستی خالص، پاک، راستین و بی‌غرض که به خداوند مرتبط است چه طور رشد می‌کند و در دنیا ادامه می‌یابد و به قیامت متصل می‌شود: «سوگند به خدا، همانا صورتهای آنان پرنور است و آنان بر نور قرار دارند. هنگام ترس مردم نمی‌ترسند و هنگام اندوهگین شدن مردم اندوهگین نمی‌شوند. خبردار که دوستان خدای را ترس و اندوهی نیست.»(۲)

۱- صحیح مسلم.
۲- سنن ابوداود.

دوستی مادهٔ زندگی است که زندگی جز با آن و به سبب آن به جریان نمی‌افتد. سرود پرندگان، شرشر آب و حلاوت حرکت زیبای نسیم همه در این سیرند و همه تسبیح و تحمید خدای خود را می‌گویند. نطفه چگونه از تخمدان حرکت می‌کند؟ چه کسی سبب حرکت آن است؟ چه طور مرد با دوستی و عطوفت به سوی زن می‌رود؟ این رحمت و مهربانی را چه کسی در قلب او نهاده است؟

بی‌گمان این دوستی آسمانی و رفیع است که آفریدگان را با ریسمانی محکم به هم متصل کرده است و ارواح را دسته دسته ساخته است. هر دسته که یکدیگر را شناختند با هم انس و الفت می‌گیرند و هر دسته که یکدیگر را نشناختند دچار اختلاف می‌شوند.(۱)

این دوستی سبب تمایز ما و وسیلهٔ نزدیکی به پروردگار می‌شود. ما این دوستی را برای دیگران نیز می‌خواهیم و این همان دعوت است. دعوت عبارت است از ایمان آوردن به اسلام و انتقال آن به شکل مجسم به دیگران. اگر وارد مسجد شدی تا زمانی که از برادرانت حالی نپرسیده‌ای و با افرادی که با آنان دیدار می‌کنی آشنا نشویی (اگرچه این کار را از شما نخواهند) از آن بیرون نرویی. در ابتدا زیاد پرس و جو نکن، زیرا این سبب شک و تردید می‌شود. دعوتگر فردی دانا و زیرک است. به مرور زمان رابطه محکم می‌شود و فرد، راه رسیدن به خانهٔ تو و به قلب تو را پیدا می‌کند.

ابوذر غفاری برای خبرگیری از دین جدید به مکه آمد. او از مکه و از پیامبر مکه چیزهایی شنیده بود. با سفر به مکه خواست از اخبار شنیده شده مطمئن شود. علی رضی الله عنه او را دید. از او چیزی نپرسید، بلکه از او استقبال کرد و او را به خانهٔ خود برد و در روز بعد و بعدتر به او گفت: آیا زمان آن فرا نرسیده است که نام خود و سبب آمدنت را به مکه بگویی...؟

از خیابان عبور می‌کنی. شروع به سلام دادن به مردم آشنا و ناآشنا می‌کنی. سلام دادن کلید دوستی است و دوستی نشانهٔ ایمان است و ما به سبب ایمان داخل بهشت می‌شویم.

همسایگان بر ما حقوقی دارند که حق دیگران نسبت به آنها بسیار کم است زمانی از کثرت سفارشهای خداوند به جبرئیل او گمان برد که همسایه ارث می‌برد و زمانی احترام به همسایه را از لوازم ایمان برشمرد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کسی به خدا و روز

۱- صحیح مسلم.

واپسین ایمان دارد به همسایهٔ خود احترام بگذارد.» همسایه را باید بشناسیم، از اوضاع او باخبر باشیم و او را یاری بدهیم و به خاطر یاری به او در کنار او بایستیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند، مؤمن نیست کسی که سیر خوابد در حالی که همسایهٔ او در کنارش گرسنه است و او می‌داند.»

آیا تفاوت بین تمدن مادی و تمدن دینی را متوجه شدی؟

در تمدن مادی کسی همسایهٔ خود را نمی‌شناسد تا حتی بـه او سـلام بـدهد و در دومی او را می‌شناسد با او همکاری می‌کند وگرنه صفت ایمانْ را از دست می‌دهد.

بشناس هر کسی را که دیدار کردی، اگرچه این کار از تو خواسته نشود؛ زیـرا پـایهٔ دعوت ما دوستی و آشنایی است.

این است معنای آشنایی آن طوری که مـی‌فهمیم و ایـن هـمان مـعنایی است کـه نخستین دعوت بر این اساس قرار گرفت و هر دعوتی که در سیر آن حرکت کرد بر این پایه بوده است. گوش فرا بدهیم به یکی از امامان اسلام که چگونه به این قضیه تأکید می‌کند می‌گوید: «ای برادران، پنهان نمی‌کنم که من به این اتحاد راستین و درست به خدا می‌بالم و به این رابطهٔ قوی و محکم خدایی افتخار می‌کنم و به آینده امید فراوان دارم تا زمانی که شما این چنین در راه خدا با هم دوست و همکار هستید. پس به این اتحاد حریص باشید؛ زیرا اسلحه و ابزار نبرد شماست.»

اوج دعوت زمانی بود که دعوتگران به اخلاقیات چنگ زده بودند و روزی که اسلحه و سامان خود را از یاد بردند و برادری را فراموش کردند، شوکت خود را از دست دادند.

چه بسا مردم برای لذتی که گناه است جمع می‌شوند و سپس در حـالی پـراکـنده می‌شوند که حسرت و پشیمانی جگرهایشان را آتش می‌زند و چه بسا به سـبب یک مصلحت یا تجارت جمع می‌شوند و سپس مصالح یـا هـوای نـفسانی آنـان را از هـم می‌پراکند. چه بسیار بوده‌اند توطئه‌گرانی که در تاریکی به هم رسیده‌اند و به نام آزادسازی و آزادگی بر ملتها چیره گشته‌اند و سپس بر یکدیگر پـریده‌انـد و هـمان‌طور کـه گـربه بچه‌های خود را می‌خورد شروع به خوردن دوستان خود کرده‌اند: «دوستان آن روز با هم دشمن‌اند مگر پرهیزگاران.»(۱)

۱ـ زخرف، ۶۷.

اما دوستانی که بدون توجه به نسبت و رابطهٔ خونی و مصالح با هم جمع شده‌اند و سبب گرد آمدنشان دوستی در راه خدا و کار در راه او است، آنان پیشقراولان مسلمانی هستند که فرایند تغییر به پشتوانهٔ آنان صورت می‌پذیرد؛ چراکه خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا زمانی که آنان خودشان را تغییر ندهند.

اینان همان پیشقراولانی هستند که امام ربانی آنان را چنین توصیف می‌کند: «این دستورهای ربانی و رهنمودهای محمدی بعد از نسل اول تبدیل به سخنانی بر زمان و خیالاتی در نفوس شدند تا اینکه شما ای برادران آشنا آمدید تا برای اجرای آن در جامعه‌تان تلاش کنید. از نو قصد گرد آوردن امت و ایجاد برادری اسلامی را دارید. پس شما را مبارک باد اگر راستگو هستید و امیدوارم که چنین باشد.»

تفاهم

تفاهم بعد از تعارف است. اگر تعداد زیادی از مردم توانسته‌اند با دیگران در مسجد یا محل کار یا در خانه با دوستان و خویشان آشنا بشوند، اما تعداد کمی می‌توانند این دوستی را حفظ کنند و با آنان به نیکی معاشرت و بر آزارشان صبر کنند: «کسی که با مردم معاشرت می‌کند و در برابر آزار آنان صبر می‌کند، بهتر از کسی است که با مردم در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند.»

از دعوتگر فقط این چیز خواسته نمی‌شود، بلکه باید به کسانی که با آنان آشنا می‌شود، احساس امنیت و دوستی و اطمینان بدهد. مفهوم تفاهم بیانگر این مطلب است.

چه بسا انسان از کثرت کار خسته شود، یا در خانه از عدم تنوع دچار خستگی گردد. بسیاری از مواقع از گفتن آنچه در دل دارد با نزدیک‌ترین افراد خود راحت نیست، حتی اگر این نزدیکان زن و مادر او و یا دیگر خویشان نزدیک او باشند. اما در وجود برادر مسلمان خود آن گرمای لازم برای اطمینان را می‌یابد تا دل خود را نزد او خالی سازد و آنچه او را مشغول ساخته است به او اظهار کند و این همان تفاهم است. در چارچوب این ارتباطات روحی عمیق بر دعوتگر لازم است که مراقب خود و دوستان خود باشد تا حق خداوند را رعایت کنند و در جوی پر از اطمینان و احتمالاً بدون پرس و جوی زیاد، برادر با برادرش دیدار کند.

بر اوست که برادرانش را به حق سفارش کند و همدیگر را به صبر کردن سفارش بکنند و اگر دید برادرش خطا می‌کند او را به نیکی نصیحت کند و نصیحت او را به شادی بپذیرد و از او تشکر کند و از این بترسد که احساسش نسبت به برادرش ذره‌ای تغییر کند؛ چراکه دین نصیحت و خیرخواهی است.

امام شافعی می‌گوید: «من هرگز کسی را نصیحت نکردم مگر اینکه اگر او نصیحت مرا می‌پذیرفت هیبت و جلال او در دلم جای می‌گرفت و دوستی او را بر خود لازم می‌گرفتم و اگر نصیحت را نمی‌پذیرفت، از چشمم می‌افتاد و دوستی او را نمی‌پذیرفتم.»

این همان تفاهم روحی عمیق است. تفاهم درجهٔ رفیع دوستی در راه خداست که در آن نمونه‌های تئوری محض به واقعیتهایی تبدیل می‌شوند که دوستداران با آن زندگی می‌کنند.

تفاهم برای موفقیت در هر کاری لازم است.

- برای ساختن خانواده‌های محکم و پابرجا لازم است.
- برای ایجاد شرکت تجاری موفق ضرورت دارد.
- برای اداره کردن دولتی پیشرفته لازم است.
- و همچنین برای ساختن یک صف از مؤمنان فعال که با هم رابطهٔ محکم داشته باشند ضروری است. اگر به سوی این مؤسسات بادهای تفرقه، توطئه، موج حسرت، کینه‌توزی و تخریب بوزد، تفاهم عمیق میان کارمندان آن مانعی قوی است که از سقوط و فروپاشی جلوگیری می‌کند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مؤمن در میان پنج سختی و مشکل قرار دارد: مؤمن با او حسادت می‌کند، منافق با او دشمنی می‌ورزد، کافر با او می‌جنگد، شیطان او را گمراه می‌سازد و نفس با او به نزاع و جدال می‌پردازد.»(۱)

اگر مؤمن میان این همه بدیها قرار دارد و اگر رسول خدا ﷺ یک نفر تنها را به یک شیطان و دو نفر را به دو شیطان تشبیه می‌کند و سه نفر را به کاروان مثال می‌زند، پس آیا مؤمن به تفاهم با برادرانش پناه نگیرد تا در کنارشان از این همه شر و بدی محفوظ بماند ...؟

۱ـ ابوبکر بن لال از حدیث انس آن را استخراج کرده است.

سرپرستی و ضمانت (تکافل)

جامعهٔ اسلامی بر این اساس استوار می‌شود که: اعضای آن با هم همکاری می‌کنند و در حمل بار زندگی همدیگر را یاری می‌دهند و در مقابل مشکلات و بحرانها پشتوانهٔ یکدیگر هستند؛ زیرا از مبدأ برادری است که ارتباط بین افراد جامعه پدید می‌آید به طوری که تبدیل به یک هستی می‌شوند که در زندگی گامهایی در جهت همکاری بر می‌دارند تا افراد را از نابودی و ذلت حفظ کنند. در سرپرستی و ضمانت اجتماعی در اسلام دو جنبهٔ واضح راکه از هر سیستم دیگر متمایز است ذکر می‌کنیم. در اینجا ما دو سرپرستی روحی و مادی را با هم داریم. اسلام به انتشار پایه‌های ضمانتهای معنوی در جامعه تلاش می‌کند. این پایهٔ نخست ضمانت مادی است و از آن بادوام‌تر است. اولین چیزی که ما از اسلام مشاهده می‌کنیم این است که افراد جامعه‌اش را یک جسم واحد قرار می‌دهد که همه یک جور احساس می‌کنند و در زندگی یک دیدگاه دارند. این امر تصویری از باری تعالی است که می‌فرمایند: «مردان مؤمن و زنان مؤمن برخی دوستدار همدیگرند.»[۱]

پس آنان در تحمل زندگی شریک هم هستند، متلاشی و متفرق نمی‌شوند و گوشه‌گیری اختیار نمی‌کنند و پشت یکدیگر را خالی نمی‌کنند و این قوی‌ترین تشبیهی است که برای ارتباط میان مسلمانان شده است که رسول خداﷺ آنان را به یک جسد تشبیه کرد در سخنی که می‌فرماید: «حکایت مؤمنان در دوستی و دلسوزی با هم همچون حکایت یک جسد است، اگر عضوی از آن به درد آید سایر اعضای بدن با شب بیداری و تب با او همدردی می‌کنند.»[۲]

این بالاترین چیزی است که جامعه‌ها در قضیهٔ تکافل به دنبال آن هستند اینکه احساسها یگانه شود و ضامن یکدیگر شوند و شعور و احساسات یکسان گردد و پشتوانهٔ یکدیگر باشند و همه برای رسیدن به یک هدف که همان محقق ساختن سعادت و امنیت تمام جامعه است، تلاش کنند.

۱- توبه، ۷۱.
۲- صحیح بخاری.

تکافل معنوی

منظور از تکافل معنوی در اسلام این است که هر فرد مؤمن کاملاً از اوضاع روحی برادر خود آگاه باشد و ارتباط میان جماعت مؤمنان آن‌چنان قوی شود که در تمام جوانب مثل و شبیه هم بشوند و در حمل مسئولیت و برداشتن رنج زندگی همکاری کنند. سخن رسول خداﷺ این حالت را چنین به تصویر بیان می‌کند: «خون مسلمانان با هم برابر است. کوچکترین‌شان برای اجرای عهد و پیمانها مانند بزرگترین‌شان تلاش می‌کند و آنان در مقابل دیگران یک دست هستند.»(۱)

معنای این کلام آن است که کسی از جماعت مسلمانان بیرون نرود و کسی از مسیر درست آن، مسیر دیگری اختیار نکند و برخی از افراد آن، تلاش برخی دیگر را خنثی نکنند و جماعت مسلمان در مقابل دشمنان مانند یک فرد در مقابل دشمنش بایستد، که در آن امکان خیانت یا دوستی با دشمن نباشد. خداوند متعال می‌فرماید: «اختلاف کلمه نداشته باشید که بد دل خواهید شد و شأن و شوکت‌تان بر باد می‌رود و شکیبایی کنید که خداوند با شکیبایان است.»(۲) رسول خداﷺ می‌فرماید: «هر کسی که خواست اتحاد کلمهٔ این امت را از هم بگسلاند در حالی که امت با هم یک دست بود، گردن او را بزنید، هر کسی که باشد تفاوت نمی‌کند.»(۳)

شکلی که اسلام از روابط اجتماعی می‌خواهد شکلی بسیار زیباست. شکلی است که از انسان احساسهای فردی کینه‌جویانه و خودپرستی و ترجیح به ناحق را از بین می‌برد و زایل می‌سازد و رابطهٔ خود با برادرش را مقیاس ایمان و استقامت خود در دین قرار می‌دهد. رسول خداﷺ می‌فرماید: «هیچ یک از شما مؤمن نمی‌شود تا زمانی که دوست بدارد برای برادرش آنچه را برای خود دوست دارد.»(۴) و بدین طریق درگیری منتفی می‌شود، کینه‌توزی از بین می‌رود و هر فرد تلاش می‌کند تا موضع و دیدگاه خود نسبت به برادرش را بر اساس آنچه دوست دارد و به دنبال آن است، مشخص کند.

۱ـ سنن ابوداود.
۲ـ انفال، ۴۶.
۳ـ صحیح مسلم.
۴ـ صحاح سته به جز ابوداود آن را روایت کرده‌اند.

محقق ساختن این هدف برای بسیاری از جامعه‌ها مشکل است. اسلام می‌داند که عمل کردن به آن آسان و ساده نیست، اما هنگامی که آن با ایمان مرتبط می‌شود عملی شدن آن محقق می‌گردد و قداست عقیده را پیدا می‌کند و آن را یکی از کارهای عملی ایمان و آزمایشی که یقین در مسیر آن به دست می‌آید، می‌شمارد.

ویژگی اسلام در ساختن جامعه و مرزبندی ارتباطات آن این چنین است که در دیدگاه قرآن در زمینهٔ ایثار آشکار می‌شود. ایثار، گامی بی‌نظیر است که در آن خودپسندی از بیخ برکنده شده است و با ایثار و از خودگذشتگی به درجه‌ای از بلندی دست یافته است که دیگران را برای رسیدن به آن تحریک می‌کند.

«و (برای) کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام (مدینه) جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی راکه به سوی آنان هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی‌کنند و (آنان را) ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود بر می‌گزینند. و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگارند. و کسانی که پس از آنان آمده‌اند گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند، بیامرز و در دلهای ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار، پروردگارا، تویی که رئوف و مهربانی.»[1] این تصویر درخشان دیدگان را می‌رباید و به آن با شگفتی می‌نگرد و آن مثال و نمونه‌ای عالی است که با ایثار بالا می‌رود و ارزش آن رفعت می‌گیرد و فردگرایی و انانیت و رفتن به سوی مصلحتهای خاص فردی و فراموش کردن مصلحتهای جامعه را دشمن می‌دارد.

کدام جامعه غیر از جامعهٔ مسلمان وسیله‌ای برای مبارزه با فردگرایی و بیرون کندن ترجیح خود بر دیگران دارد؟ هیچ وسیلهٔ دیگری جز ایمان سودی ندارد نه مصلحت وطن و عظمت آن و نه اهداف مشترک و نه هیچ گونه رابطهٔ مادی، فرد را به ایثار و از خودگذشتگی و مشارکتی که هیچ گونه مصلحت دنیایی و هدف مادی در آن نیست، وادار نمی‌کند.

۱ـ حشر، ۱۰-۹.

اسلام فرزندانش را از ضعف رابطه بر حذر می‌دارد و از ضعف سایر ضمانتها و همکاریهای معنوی که سبب تقویت رابطهٔ فرد با دیگران و دوری از تجاوز و درگیری می‌شود هشدار می‌دهد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «با هم حسادت نورزید، به یکدیگر پشت نکنید و با یکدیگر قطع رابطه نکنید و ای بندگان خدا، با هم برادر باشید.»(۱) در این مسیر، اسلام هر تلاشی راکه به محکم شدن رابطهٔ میان افراد و پایدار شدن پایه‌های تکافل روحی در جامعه منجر شود بزرگ می‌شمارد و اگر این چنین نیست پس این پاداش بزرگ برای نماز جماعت از کجاست؟ اگر آن تصویری تکراری نباشد که به سوی ایجاد وحدت و تقویت رابطه و تأکید بر پشتیبانی و همکاری در راه حق و در راه زندگی حرکت کند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «نماز جماعت بیست و هفت برابر بیشتر از نماز به تنهایی پاداش دارد.»(۲) آن تمرینی موفق است که از جماعت مؤمنان یک روح می‌سازد که در آن انحراف و اختلاف وجود ندارد و کینه‌ها را آنچنان از قلوب بر می‌کند که کسی متوجه آن نمی‌شود و اختلافات به سبب ثروت و جاه و مقام را از بین می‌برد و واقعاً تأکید می‌کند که آنان با هم برادرند.

اسلام رابطهٔ همسایگی را تقویت می‌کند و محقق شدن قسمتی از تکافل اجتماعی را بر عهدهٔ آن می‌گذارد. این رابطه در سراسر جامعه پراکنده است و توجه به آن منجر به ارتباط تمام جامعه با هم و از بین رفتن فردگرایانه می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «به پدر و مادر و به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایهٔ خویش و همسایهٔ بیگانه ... نیکی کنید.»

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «جبرئیل تا آنجا مرا به همسایه سفارش کرد که گمان بردم از او ارث می‌برد.»

«به خدا سوگند مؤمن نمی‌شود ـ سه بار تکرار کرد ـ پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: «کسی که همسایهٔ او از آزار و اذیت او در امان نیست.» مغز این کلام این است که اسلام بر ایجاد رابطهٔ محکم میان همسایگان حریص است و آن را وسیله‌ای

۱ـ صحیح بخاری.

۲ـ صحیح بخاری و مسلم.

فعال برای محقق شدن ضمانت می‌شمارد. اسلام در حالی که برای محقق شدن تکافل اجتماعی و روحی و معنوی تلاش می‌کند، از ارزش خانواده و روابطی که از آن ایجاد می‌شود غفلت نمی‌ورزد.

خداوند متعال می‌فرماید: «در حکم الهی، خویشاوندان به یکدیگر (برای ارث بردن) سزاوارترند.»[۱] و می‌فرماید: «پس به خویشاوند حقش را بده و نیز به بینوا و در راه مانده. این برای کسانی که در پی خشنودی الهی هستند بهتر است و ایناننند که رستگارانند.»[۲]

تکافل مادی

تکافل مادی در جامعهٔ اسلامی یک وظیفه است که دارای ابعاد دور و نزدیک است و در مرزهایی که جامعه را در بر می‌گیرد هیچ قسمتی را وا نمی‌گذارد تا بدبختی، آن را از بین نبرد یا فرد در آن ضایع نشود و هیچ‌کس به فریاد آن نرسد یا اینکه به تنهایی زندگی و درد خود را تحمل کند و کسی برای یاری، دست کمکی به سوی او دراز نکند.

در این قسمت رابطه‌ای عمومی برای تضمین تحقق تکافل مادی به طور برابر وجود دارد و آن فریضهٔ زکات است که انواع و منابع آن متفاوت است.

اما سرانجام آن به از بین بردن دردهای بدبختی و فقر در جامعه منجر می‌شود تا جامعه را زیر سایهٔ رحمت و مهربانی قرار دهد. اسلام زکات را فریضه‌ای برای تکافل اجتماعی و راه‌حلی موفق و بزرگوارانه برای مشکل نیازمندی و ضعف و عقب‌ماندگی در مقابل زندگی می‌داند. اگرچه آن فریضه‌ای مادی است، اما اسلام آن را با اصل ایمان متصل می‌کند، و قُدسیت عبادت و عظمت مناسک عبادی را بر آن اثبات می‌کند و آن را نعکاس اعتقادی قرار می‌دهد که در قلب قرار دارد.

قرآن کریم در همان ابتدای نزول خود زکات را جزو اصول اولیه که چشم‌پوشی از آن امکان ندارد قرار می‌دهد: «و جز این فرمان نیافته بودند که خداوند را بپرستند و پاکدینانه دین خود را رای او خالص دارند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و این دین استوار است.»[۳]

۱- انفال، ۷۵. ۲- روم، ۳۸.

۳- بینه، ۵.

جامعهٔ اسلامی به فضل و برکت وجود زکات از بدبختی و فلاکت نجات یافت و زندگی در آن برای هر فرد قابل تحمل گشت و مملو از بدبختیهایی نشد که امروزه جامعهٔ بشری از آنها پر است، اموری که انسان را به پستی می‌کشاند و لباس ذلت و رسوایی را در بر او می‌کند.

زکات راه‌حلی آسان بود که رنجها را تخفیف می‌داد و از شدت یافتن درگیری و فاصله میان فقیر و غنی جلوگیری می‌کرد و غمخواری میان افراد توانا و ناتوان را محقق می‌ساخت.

تاریخ گواه است که جامعهٔ اسلامی از راه زکات موفق شد در میان طبقات مختلف صلح و رابطه تکافل ایجاد کند و برای محقق ساختن یک زندگی کافی برای نیازمندان موفق گردد، تا جایی که مختلف فقر و بدبختی در بسیاری از مواقع از بین برده شدند. در یکی از سالهای خلافت عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله زکات جمع‌آوری شد، اما برای مصرف آن در افریقا فقیر و مسکین نیافتند. این عجیب و شگفت‌انگیز نیست؛ زیرا زکات درمان واقعی نیاز و فقر و تمرینی برای از بین بردن احساس بخل است و این حداقل چیزی است که اسلام برای تکافل اجتماعی قرار می‌دهد و این یک تجربه برای دادن و بخشیدن است که منجر به اشکال دیگری از تکافل و همکاری می‌شود.

در اینجا به گامی دیگر که در راستای تکافل در جامعهٔ اسلامی مطرح است اشاره می‌کنیم. فقهای اسلام معتقدند اگر زکات برای رفع احتیاجات فقرا و مساکین کافی نبود، امام مسلمانان حق دارد از اموال ثروتمندان به مقدار نیاز بردارد و نیاز فقرا را برطرف سازد. از جمله اصولی که فقها گفته‌اند این است: «در مال حقی دیگر غیر از زکات وجود دارد.»

این ثابت می‌کند که آنچه لازم و فرض است محقق ساختن تکافل است به هر وسیله‌ای که باشد. اگر زکات برای این کار کافی نبود، در مال حقوقی غیر از زکات هم وجود دارد. رفتار عمومی در جامعهٔ اسلامی این چنین بوده است. رسول خدا ﷺ قوم اشعری را می‌ستاید و آنان را نمونه‌ای برای محقق شدن همکاریهای اجتماعی قرار می‌دهد و می‌فرماید: «اشعریها چه قوم خوبی هستند اگر دچار کمبود توشه شوند تمام مواد غذایی خود را در یک جا جمع و سپس بین خود تقسیم می‌کنند.»(۱)

۱ـ صحیح بخاری و مسلم.

این سخن رسول خدا ﷺ در گوش مسلمانان طنین‌انداز بود: «ای مردم، هر کسی توشه‌ای بیش از نیاز دارد آن را به کسی که توشه‌ای به همراه ندارد بدهد. هر کسی که سواری بیش از نیاز خود دارد آن را بدهد به کسی که سواری به همراه ندارد ...»

تا جایی که مسلمانان را چنین گمان آمد که کسی بر چیز افزون بر احتیاج خود حقی ندارد.[1] جامعهٔ اسلامی بسیار تحت تأثیر این توجیه اجتماعی قرار گرفت و تبدیل به جامعه‌ای شد که برای از بین بردن بدبختی و فلاکت، همکار و پشتیبان یکدیگر شدند.

برادر مسلمان دعوتگر

اگر مسلمان از سایهٔ دولت راشده محروم شد، دولتی که او را یاری می‌رساند و در اندیشهٔ کفالت و سرپرستی او بود، دست کم او همراه برادران هم عقیدهٔ خود، آنانی که با هم آشنا شده و سپس به تفاهم رسیده‌اند، پروژهٔ تکافل مادی و معنوی را به عهده بگیرند و هسته‌ای نیکو و پسندیده باشند برای جامعه‌ای صالح که به ساختن آن فرا می‌خوانند و بر تجدید ساختار آن تلاش می‌کنند.

۱ـ صحیح مسلم و سنن ابوداود.

فصل چهاردهم

مسلمان دعوتگر در انتخاب دوستان دقت می‌کند

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مثال همنشین نیک و همنشین بد همچون فروشندهٔ عطر و دمنده در دم آهنگری است. از فروشندهٔ عطر خرید می‌کنی (و یا نمی‌کنی) اما بوی خوشی از او به مشامت می‌رسد و دمنده در دم آهنگری یا سبب سوختن لباست می‌شود (یا اگر چنین نشود) بوی بدی از او به مشامت خواهد رسید.»(۱)

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «آدمی هم‌کیش دوست خویش است. پس باید هر یک از شما مواظب باشد که با چه کسی دوست می‌شود.»(۲)

انسان به طور طبیعی موجودی اجتماعی است و خواهان دوست شدن با سایر همنوعان خود است. او با دوستان و رفقا انس و الفت می‌گیرد، همان‌طور که هر پرنده با همنوع خود همراه می‌شود، انسان نیز با افراد شبیه خود همراه می‌شود. افرادی که از همراهی آنان احساس اطمینان و دوستی بکند.

۱ـ متفق علیه.

۲ـ سنن ابوداود.

دوستی امری بسیار مهم در زندگی انسان است. انسان خدایش را دوست دارد، زیرا او را در بهترین شکل آفریده است. پدر و مادرش را دوست دارد؛ چرا که آنان سبب پدید آمدن او هستند و به علت اینکه آنان در کودکی از او نگهداری کرده‌اند و در نوجوانی به فکر تأمین احتیاجات او و در جوانی غمخوار او بوده‌اند. دوستان و خویشان و همسایگان خود را دوست دارد و چه بسا که دارای قلب بزرگی باشد و همهٔ مردم را دوست داشته باشد و برای همه آرزوی خیر و سلامتی بکند. نوع دوستی دیگر نیز وجود دارد که انسان با یک نفر یا بیشتر از یک نفر پیدا می‌کند، افرادی که آنان را از میان بقیه انتخاب کرده و با دیدن آنان شادمان می‌شود و از هم سخن شدن با آنان آرامش می‌یابد و چون غم و اندوه به او حمله کند، نزد آنان می‌رود و چون آنان دچار مشکل شدند، به نزد او می‌آیند. اینان «دوستان یا اصدقاء» گفته می‌شود.

عاطفه و احساس برادری و دوستی در راه خدا عمومی است و احساس دوستی و صداقت چیز خاصی است. رسول ما محمدﷺ که درود خدا بر او باد همهٔ مردم را دوست داشت، یارانش را دوست داشت و آنان او را دوست داشتند. به طوری که هر کس از آنان احساس می‌کرد نزدیک‌ترین فرد به قلب اوست. با وجود این، هنگامی که تمام درهایی را که به مسجد باز می‌شد بست، امّا دریچهٔ خانهٔ ابوبکرؓ را که به مسجد باز می‌شد باز گذاشت. روزی که برخی از یاران او با ابوبکرؓ دچار اختلاف شدند، رسول خداﷺ فرمود: «خداوند مرا به سوی شما فرستاد. گفتید: دروغ می‌گویی و ابوبکرؓ گفت: راست می‌گویی و مرا با وجود خود و مال خود یاری داد. آیا شما دوست مرا برای من می‌گذارید، آیا شما دوست مرا برای من می‌گذارید ...؟»

وقتی که قضیه به این مهمی است و فرد تحت تأثیر دین دوستِ خود است و از جهت مثبت ومنفی در او تأثیر می‌گذارد، پس اسلام نیز به آن توجه کرده و پیروان خود را سفارش کرده است تا با چه کسی و چگونه دوست شوند؛ زیرا تأثیر دوست در دوست بسیار زیاد است. به همین جهت بر شخص لازم است برادران خود را برگزینند و آنان را بیازمایند تا به واقعیت آنان دست یابد.

انسان به سرعت خصلتهای دیگران را تقلید می‌کند و راه دوستانش را در پی می‌گیرد. سرایت کردن، قوانین خاص خود را دارد، همان‌طور که سرایت در اجسام وجود دارد، در اخلاق نیز وجود دارد.(۱)

رسول خدا ﷺ بیان کردند که همنشین نیک مانند کسی است که مشک و عطر به همراه دارد و بوی خوش پخش می‌کند و همنشین بد مانند فردی است که در دم آهنگری می‌دمد که دود و سیاهی پخش می‌کند.

دعوتگر مسلمان که به دعوت اسلام ایمان آورده است و اعتقاد پیدا کرده که آن بهترین و صحیح‌ترین راه‌حل مشکلات انسان و جامعه است، برای تطبیق اسلام در تمام قسمتها و جنبه‌های زندگی تلاش می‌کند و دیگران را برای ملحق شدن به کاروان دعوت فرا می‌خواند. این دعوتگر بوی خوش خود را در میان همه منتشر می‌کند و به خاطر خدا با آنان دوست می‌شود و گذشت را در مقابل آنان پیشه می‌کند و با رویی گشاده با آنان دیدار و خیرخواهی آنها را می‌کند و با آنان همراه می‌شود، غیبت آنان را نمی‌کند و به دیگران اجازه نمی‌دهد غیبت آنها را بکنند و از مجادله و شوخی آزار دهنده با آنان جلوگیری می‌کند و آنان را بر خود ترجیح می‌دهد، راستگو است، خیانت و فریبکاری نمی‌کند، خیرخواه آنان است، دارای اخلاق نیکوست، با حیا و دوستدار و مهربان و در گذرنده است، این دعوتگر احتیاج به دوستی دارد تا ساز و برگ کار او تکمیل شود، اگر انتخاب خوبی کرد آن دوست یاریگر او بر انجام دادن تکالیف و حفظ حقوق است. اگر دچار لغزش شود او را بر راه درست و مستقیم می‌گرداند و اگر به حرام نزدیک گشت به او هشدار می‌دهد و اگر در مقابل قدرت باطل ضعیف شد، او را تقویت می‌کند و اگر راههای زندگی برای او سخت گشت همراه او و خانواده و فرزندان او می‌شود و در زمان حضور یا غیبت او کنار آنان می‌ایستد. اما اگر انتخاب درستی در اختیار دوست انجام ندهد و فرد بدی را اختیار کند، در این هنگام او مانندکسی است که بر لبهٔ پرتگاه ایستاده است. خداوند می‌فرماید: «روزی که ستمکار (مشرک) دست (حسرت) می‌گزد و می‌گوید کاش من راه (پیروی از) پیامبر را پیش می‌گرفتم، وای بر من! کاش من فلانی را

۱ـ غزالی، محمد، *اخلاق مسلمان*، ص ۲۳۴.

دوست نمی‌گرفتم، او مرا از پند (قرآن) پس از آنکه برایم آمده بود، دور و گمراه کرد، و شیطان تنها گذار انسان است.»[۱] پنج خصلت باید در دوستی که به این هدف انتخاب می‌کند موجود باشد، همان‌طور که امام غزالی در کتاب ***احیاء علوم الدین*** گفته است:

● عاقل باشد؛ در همراهی احمق هیچ خیر و خوبی وجود ندارد. امام علی (کرم‌الله وجهه) فرموده است: با نادان دوست مشو، هشدار از تو به او و از او به تو، چه قدر افراد بردبار را که با آنها دوست شده‌اند بر زمین انداخته‌اند. فرد را با فرد نزدیک و دوست او قیاس می‌کنند؛ زیرا هر فرد با شبیه خود همراه می‌شود و هرچیز را با شبیه خود مورد مقایسه قرار می‌دهند. هنگام دیدار، فرد به شخصی که با او شبیه است نزدیک می‌شود. ثوری می‌گوید: نگاه کردن به صورت فرد احمق اشتباه است. در ضرب‌المثلها آمده است: دشمن دانا بهتر از دوست نادان است.

● خوش اخلاق باشد؛ چراکه چه بسا عاقل واقعیت امور را به خوبی درک می‌کند، اما وقتی که خشم و غضب یا شهوت و بخل یا ترس بر او چیره شد از هوای خودش پیروی می‌کند و با آنچه درستی آن نزد او معلوم است، مخالفت می‌ورزد، زیرا از شکست دادن صفات زشت خود و منضبط کردن اخلاقش ناتوان است. پس در همراهی با او خیر و خوبی وجود ندارد.

● فردی صالح باشد نه فاسد؛ انسانی که از خداوند نمی‌ترسد از کارهای غافلگیرانهٔ او نمی‌توان ایمن شد و به دوستی او نمی توان اطمینان کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: «پس از کسی که از یاد ما دل می‌گرداند و جز زندگانی دنیا را نمی‌خواهد، روی بگردان.»[۲] و «و از کسی که دلش را از یاد خویش غافل داشته‌ایم و در پی هوی و هوس خویش است و کارش تباه است پیروی مکن.»[۳]

● مبتدع نباشد؛ زیرا در همراهی با او خطر سرایت بدعت و شومی او وجود دارد. مبتدع مستحق ترک و قطع رابطه است چه طور او را برای همنشینی و همراهی انتخاب می‌کنی؟ سعید بن مسیب از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت می‌کند: برادران راستگو اختیار

۱ـ فرقان، ۲۹-۲۷.
۲ـ نجم، ۲۹.
۳ـ کهف، ۲۸.

کنید، در پناه و حفاظت آنان زندگی می‌کنید، آنان در هنگام نعمت زینت و در هنگام بلا یاور و مددکار هستند.

کار برادرت را به نیکوترین شکل انجام بده تا او نیز چنین کند. از دشمنت دوری کن و دوستانت را از همه جز امانتداران قوم برحذر بدار. امانتدار فقط کسی است که از خدا بترسد. با گناهکار همراهی مکن؛ زیرا از او یاد می‌گیری و از اسرارت او را باخبر مساز و در مورد کارهایت با کسانی مشاوره کن که از خداوند می‌ترسند.

● دنیا بزرگترین هدف او نباشد؛ همراهی با فرد حریص بر دنیا، مانند سم کشنده است؛ زیرا طبیعت آدمی بر تقلید و هم شکل‌سازی آفریده شده است و همراهی با فرد حریص سبب تحریک حرص و افزایش آز و طمع می‌شود.

مسلمان دعوتگر باید دقت کند در هنگام اختیار دوست دچار خودفریبی نشود بلکه باید مطمئن بشود که او دوستی عاقل، خوش‌اخلاق، صریح اللهجه و نیکوکار است که با همراهی با او به خداوند نزدیک می‌شود.

اشتباهی که تصحیح آن لازم است

بعضی مواقع نزد جوانان امور دوست‌یابی با هم مخلوط می‌شود. جوان برای خود از اینجا و آنجا دوستانی پیدا می‌کند. در ابتدا دوستی آنان صادقانه و پاکیزه است، اما بعد از مدتی انحراف آغاز می‌شود. انحراف در آغاز کوچک است، اما با گذشت زمان بزرگ می‌شود و زمانی فرا می‌رسد که دوست تمام احساسات فرد را تصاحب کرده است و در عمق این دوستی و ارتباط، تکالیف و وظایف خود را از یاد می‌برد و سخن میان آنان از مسیر بحثهای دعوت یا تحصیل به سوی خیالات خام کشیده می‌شود و دو دوست تبدیل به دو عاشق می‌شوند که هر یکی در عشق دیگری گرفتار شده است و این عشق آنان را از تمام وظایف دینی و دنیوی غافل می‌کند و در نتیجه دانشجوی زرنگ و درس‌خوان تنبل می‌شود و دعوتگر فعال تنبل و سهل‌انگار می‌گردد و مسلمان ملتزم قبلی در جایی قرار می‌گیرد که جایگاه شبهه است.

ای جوان، تو باید به خودت بازگردی ودوستی‌ات را بازبینی کنی و آن را بر کتاب خدا و سنت رسول او عرضه بداری و آنچه را که با آموزه‌های اسلام هماهنگ است حفظ و آنچه ر

مخالف است رها سازی، چراکه انسان در مقابل گوش، چشم و لب خود مسئول است. دوستی که شما اختیار کرده‌اید یک سری حقوق دارد و شما نیز بر او تکالیفی دارید.(۱)

او حقّی در مال تو دارد که دارای درجاتی است: اضافهٔ مالت را به او بدهی و او را مانند خود بشماری و یا اینکه او را بر خود ترجیح بدهی و این برترین درجات است. در حدیث آمده است هنگامی که رسول خدا ﷺ میان عبدالرحمن بن عوف مهاجر و سعد بن ربیع انصاری برادری ایجاد کرد، سعد حاضر شد زندگی خود را با او نصف کند و به او پیشنهاد کرد که مال و خانوادهٔ خود را با او نصف کند. اما عبدالرحمن گفت: خداوند به مال و خانوادهٔ تو برکت بدهد. مرا به بازار راهنمایی کن.(۲)

بر تو لازم است برای رفع احتیاجات او با خوشی و خوشرویی اقدام کنی

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «بدان که خداوند در زمین ظرفهایی دارد که آن قلوب مردم هستند. دوست‌ترین ظرف نزد خداوند متعال شفاف‌ترین، استوارترین و لطیف‌ترین آنهاست. شفاف‌ترین و پاک‌ترین آنها از گناه و استوارترین آنها در دین و لطیف‌ترین آنها با برادران.»(۳)

از ذکر عیبهای او در حضور و غیابش پرهیز کن

آدم بزرگوار نیکیهای برادر خود را ذکر می‌کند تا سبب پدید آمدن دوستی و احترام نسبت به او بشود. اما فرد نابکار جز عیب و بدی چیزی نمی‌بیند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «از همسایهٔ بد به خدا پناه طلب ببرید؛ کسی که چون خوبی دید پنهان می‌کند و چون بدی دید آن را آشکار می‌سازد.»(۴)

همان‌طور که باید از ذکر بدیهای او زبان را حفظ کنی. همچنین بر تو لازم است در قلبت نیز سوء ظن نسبت به او را رها کنی؛ زیرا سوء ظن غیبت قلب است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند خون، مال، آبرو و بدگمانی هر مؤمن را بر مؤمن دیگر

۱ـ *احیاء علوم‌الدین*، ج ۲، ص ۱۷۳.   ۲ـ صحیح بخاری.
۳ـ طبرانی از حدیث ابو عقبه خولانی روایت کرده و اسناد آن جید است.
۴ـ صحیح بخاری.

حرام ساخته است.»[۱] رسول خداﷺ می‌فرماید: «از گمان پرهیز کن؛ چرا که آن دروغ‌ترین سخن است.»[۲]

بر تو لازم است از لغزشها و اشتباهات او درگذری

شاعری گفته است: از دوستت آنچه خوب و پسندیده است برگیر و آنچه را در آن کدورت است رها کن. عمر کوتاه‌تر از مرزنش دوست نزد دیگران است.

باید او را باخبر سازی که او را به خاطر خدا دوست داری

برای او دعای خیر کن و او نیز باید برای تو چنین دعا کند و بگوید: خدایی که تو مرا به خاطر او دوست گرفته‌ای تو را دوست بگیرد! خدایا، مرا و برادرم را بیامرز.

برای او دعا کن

رسول خداﷺ می‌فرماید: «هنگامی که فردی برای برادرش به پنهانی دعا کرد فرشته‌ای می‌گوید: برای تو نیز مانند او باشد.»[۳] همچنین در حدیث آمده است: «دعای فرد برای برادرش در غیاب او پذیرفته می‌شود.»[۴]

با او وفادار و بی آلایش باش

ثبات در دوستی و وفاداری در راه خدا سبب می‌شود تا انسان از جمله کسانی قرار بگیرد که روز قیامت زیر سایهٔ خداوند قرار می‌گیرند. از جمله هفت دسته‌ای که خداوند آنان را زیر سایهٔ خود قرار می‌دهد، آن روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست دو مردی هستند که در راه خدا با هم دوست شده‌اند، در این راه با هم جمع و از هم جدا شده‌اند.

امام شافعی اخلاص در دوستی را چنین توصیف می‌کند:

دوستم بیمار شد به‌عیادت او رفتم — به خاطر اندوه بر او، بیمار شدم
دوست به عیادت من آمد — و از دیدن او شفا یافتم

۱ـ حاکم از ابن عباس بدون ذکر «ابرویش» روایت کرده و رجال آن از ثقات هستند.
۲ـ متفق علیه.
۳ـ صحیح مسلم.
۴ـ صحیح مسلم.

ای دعوتگر الگو

اینها صفاتی هستند که باید در کسی که برای دوستی و برادری او حریص هستیم موجود باشد. همچنین اینها حقوقی هستند که بر این دوستی لازم می‌آیند پس بر التزام به این آموزه‌ها بدون افراط و تفریط حریص باشیم.

بدان که زندگی، به تنهایی زندگی کردن و وحشی بودن را بر نمی‌تابد و مؤمنی که با مردم در هم می‌آمیزد و بر آزار آنان صبر می‌کند بهتر از مؤمنی است که با مردم در نمی‌آمیزد و بر آزار آنان صبر نمی‌کند.

بدان که نوع و چگونگی دوستی است که ارزش آن را در جامعه مشخص می‌کند. دوستی که در جامعه با او همنشین می‌شوی، در مسجد با او همگام، در راه و سفر رفیق و همسایهٔ خانهٔ تو می‌شود و در درس و تحصیل یاور و مددکار تو و در حالت غربت با تو نزدیک، ارزش واقعی خود را هویدا می‌کند و دوستی با افراد باهوش و پرهیزگار ارزش را بالا می‌برد و دوستی با نادانان منحرف، فرد و جامعه را به سوی سقوط می‌کشاند. در حدیث نبوی آمده است: «سوگند به آنکه جان من به‌دست اوست، دو نفر هرگز با هم دوست نمی‌شوند و سپس میان آنان جدایی نمی‌افتد، مگر به سبب آنکه یکی از آن دو برای انجام گناهی با خود سخن گفته است.»

پس دوستیهای خود را با سفارش به حق و همکاری بر خیر محکم کنید رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «جز با مؤمن همراه مشو و غذایت را جز پرهیزگار نخورد.»(۱)

گفتم: برادری؟ گفتند: برادری از خویشاوندی است. به آنان گفتم: افراد هم شکل با هم خویش هستند. دوست من در احتیاط، اراده و مذهب مثل من است اگرچه از جهت خویشاوندی از من دور باشد.

۱- سنن ابوداود.

فصل پانزدهم

مسلمان دعوتگر با برادرانش در سایه مساجد

ابوهریره از پیامبر اسلام ﷺ روایت کرده است: «هفت دسته هستند که خداوند آنها را زیر سایهٔ خود می‌گیرد، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او وجود ندارد: امام عادل و جوانی که با عبادت خدا پرورش یافته باشد و مردی که قلب او با مسجد مرتبط باشد و دو مرد که به خاطر خدا با هم دوست شده‌اند و به خاطر او جمع و بخاطر او از هم جدا می‌شوند و مردی که زنی دارای مقام و زیبایی او را به سوی خود فراخواند و او بگوید: من از پروردگار جهانیان می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای داد و آنچنان آن را پنهان ساخت که دست چپش ندانست که دست راستش چه داده است (هیچ کس از آن خبر نیافت) و مردی که به تنهایی خدای را یاد کرد و چشمانش از اشک پر شد».(۱)

در این حدیث رسول خدا ﷺ به ما خوش خبری می‌دهد که هفت دسته از مردم هستند که خداوند آنها را زیر سایهٔ خود می‌گیرد، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست و اینها عبارتند از

۱ـ صحیح بخاری و مسلم.

نخست: امام عادل

امام کسی‌است که قسمتی از کار مسلمانان را عهده‌دار شده است و اعتبار خود را از امامت بزرگ یا خلافت برگرفته باشد. این تنها امارت کبری نیست، بلکه کارهای پایین‌تر از آن را نیز دربرمی‌گیرد. مسلمانانی که به کاری منصوب می‌شوند، مانند امیر جماعت، امیر حجاج، وزیر کشور، فرمانده ارتش، امیر یک دسته نظامی یا امیر مسجد و... این معنا را رسول خدا ﷺ در این سخن نیز ذکر کرده است: «هر کس از من پیروی کند همانا خدای را پیروی کرده است و هر کس از امیر من پیروی کند همانا از من پیروی کرده است». امیر قرار داده شده است تا پیروی شود، اما پیروی باید به معروف و در کارهای خوب باشد. هیچ مخلوقی حق پیروی شدن را در آنچه گناه و معصیت الهی است ندارد. امیر اگر عدالت پیشه کند پیروی می‌شود.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هیچ امیر ده نفری نیست مگر اینکه روز قیامت دست بسته آورده می‌شود تا عدالت دستهای او را باز کند یا ظلم او را به هلاکت برساند».(۱)

اینک به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گوش فرا بدهیم که او این اصل بزرگ را چنین اعلام می‌دارد: «ای مردم، من والی و فرماندار شما شده‌ام در حالی که بهترین شما نیستم اگر خوبی کردم مرا یاری کنید و اگر بدی کردم مرا به راه راست بیاورید. راستی، امانت و دروغ، خیانت است و فرد ضعیفِ شما نزد من قوی است تا حق او را بگیرم و قوی و نیرومند نزد من ضعیف است تا حق را از او بگیرم إن شاء الله. از من پیروی کنید تا زمانی که من از خدا و رسول پیروی کردم. اگر نافرمانی خدا و رسول را کردم اطاعت من بر شما لازم نیست».

عدل یکی از اهداف اساسی در اسلام است و امام یا امیر باید به این امانت وفا کند. عدل نباید فقط با مسلمان باشد بلکه باید با همهٔ مردم باشد، با کسانی که آنان را دوست داریم یا دوست نداریم.

خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، در راه (رضای) خدا به داد برخیزید و به عدل شهادت دهید و دشمنی‌تان با بعضی از مردم شما را بر آن ندارد که بیداد کنید؛ دادگری کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خداوند پروا کنید که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است».(۲)

۱- بیهقی آن را روایت کرده است.
۲- مائده، ۸.

اگر امام از حد درگذشت و ستمگری پیشه کرد و منکر امانتی شد که حامل آن است و حق و عدل را رعایت نکرد، او حق گوش کردن به فرمانش و اطاعت کردن ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «بر امام لازم است تا به فرمانهای نازل شدهٔ خداوندی حکم کند و امانت را ادا کند، اگر چنین کرد بر مردم حق دارد که از او بشنوند و اطاعت کنند و دعوت او را بپذیرند».

از موارد عدل آن است که به مردم چنان نگاه کنی که همه برابر هستند و ثروتمند بر فقیر و سرشناس بر گمنام و سفید بر سیاه امتیازی ندارد. این چنین امتیازاتی از ارزشهای جاهلیت هستند. اما عدل از اسلام است. از جمله عدالت این است که امام یا امیر، حق را به صاحبش برساند. این صاحب حق هر کسی که باشد مهم نیست. هیچ کس حق ندارد به خاطر ادعای مصلحت یا چیزی دیگر حق کسی را ضایع کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کسی که خداوند چیزی از امور مسلمانان را به او داد و او مانع آمدن افراد محتاج فقیر و تنگدست نزد خود شد، خداوند متعال روز قیامت احتیاج و فقر و تنگدستی او را برطرف نمی‌کند».

عدل بُعدی عقیدتی نیز دارد که رنگ عبادت را به آن می‌افزاید و آن را عمیق می‌سازد، به طوری که درخواست عدل فقط از طرف امام یا قاضی خواسته نمی‌شود بلکه عدل هدف فرد محکوم نیز هست، به طوری که هدف هر دو طرف شکایت پیش از آنکه این باشد که داوری به نفع چه کسی خواهد بود، نجات یافتن از آتش جهنم با فاصله گرفتن از ستم و ترس از افتادن در ستمکاری، هدف اوست.(۱)

لازمهٔ عدل مساوات و برابری میان مردم است و این جهت اخلاقی عدل است. هدف عدل و فضیلت یکی است و آن محقق ساختن شایستگی رستگاری در دنیا و آخرت است. بدین‌ترتیب عدل و فضیلت دو وسیلهٔ مرتبط با هم هستند، به طوری که اولی شرط محقق شدن دومی است؛ چرا که رستگاری بدون شایستگی نیست و شایستگی و صلاح بدون عدل و فضیلت شکل نمی‌گیرد. اگر هدف انتهایی فضیلت اخلاص خداوند در پنهانی و آشکار برای محقق ساختن رضایت اوست اخلاص، قدرت

۱ـ مدنی، عباس، **مشکلات تربویة**، ص ۱۹۱.

ناظر را ـ که خداوند است ـ از نیروی خارجی که بر اجرای حدود اصرار می‌کند در انسان قوی‌تر می‌سازد. دلیل این سخن این است که زن «غامدیه» می‌آید و نزد رسول خدا به گناه خود اعتراف می‌کند و از رسول خدا می‌خواهد تا او را پاک سازد.(۱)

عدل دارای مفهومی سیاسی است

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کسی عهده‌دار کاری از مسلمانان شد و او فردی را برای کار انتخاب کرد، در حالی که می‌داند شایسته‌تر از او برای مسلمانان وجود دارد، او به خدا و رسول خیانت ورزیده است».

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «هر کسی که عهده‌دار کاری از مسلمانان شد و او فردی را به خاطر خویشاوندی یا دوستی عهده‌دار کاری کرد، به خدا و رسول او خیانت ورزیده است...»

امام عادلی که خداوند او را زیر سایهٔ خود قرار می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ خدا نیست، امامی است که آزادی را برای مردم فراهم و با مساوات و برابری با آنان معاشرت می‌کند، بدون توجه به اینکه چه کسانی هستند. عدل در اینجا با تمام جوانب خود ـ عقیدتی، اخلاقی و سیاسی ـ موجب انتشار فضیلت و رستگاری در دنیا و آخرت می‌شود.

دوم: جوانی که در عبادت خداوند رشد یافته است

اگر دستهٔ اول امام عادل در سر هرم قرار دارد، جوانان شالوده و زیربنای هرم هستند. جوانان بهار عمر و توانمندی ملتها هستند و کسانی هستند که سبب تغییر در ملت می‌شوند. اکثر سربازان و همراهان پیامبران و مصلحان در طول تاریخ از جوانان بوده‌اند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «پیرمردان، مرا تکذیب و جوانان، مرا تصدیق کردند».

جوان چطور در عبادت خدا رشد می‌کند؟

آیا تمام وقت مشغول نماز است؟ روزه است و افطار نمی‌کند؟ یا دنیا و زنان را ترک کرده است؟ هنگامی که قومی این چنین کردند پیامبر خدا ﷺ این کارشان را مورد نکوهش قرار داد و به آنان گفت: «من قسمتی از شب را نماز می‌خوانم و قسمتی را

۱ـ همان، ص ۱۹۶.

می‌خوابم، برخی روزها غیر رمضان روزه می‌شوم و برخی را افطار می‌کنم و با زنان ازدواج می‌کنم. هر کس از روش من روی برگرداند از من نیست». پس چطور تمام کارهای مسلمان عبادت هستند. اگر آنها را به خداوند متعال متصل بسازد، غذا بخورد به نیت اینکه برای ادای دستورهای خداوند نیرومند شود، پس غذا خوردن عبادت است. دور کردن اشیای مضر از راه برای کمک به مردم و نیکی به آنان عبادت است. ازدواج برای حفظ خود از گناه عبادت است. خارج شدن از مسجد برای تلاش جهت رفع احتیاجات مسلمانان از اعتکاف به مدت یک ماه در مسجد بهتر است.

پس راه این است و این چنین، جوان مشغول عبادت خداوند شمرده می‌شود او باید تنها خدا را بپرستد و جز او کسی را عبادت نکند و مناسک تعبدی را خالص برای او انجام بدهد و تلاش کند قوانین و فرمانهای خداوند را به خاطر حق و عدل در زمین برپای بدارد.

به خاطر اجابت فرمان الهی امر به معروف و نهی از منکر بکند: «و باید باشد از شما دسته‌ای که به خیر فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر بکنند و به خداوند ایمان بیاورند.»(۱)

منکر را با دست خود، اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش تغییر بدهد، منکر را بد بداند و دیگران را به انکار آن فرا بخواند.

تشکلی پدید بیاورد که روز به روز قوی‌تر شود تا باطل شکست بخورد و شرع و قانون خداوند برپا شود. وقتی که با پدر و مادر و برادران در خانه یا دوستان و همکاران محل کار معاشرت می‌کند، در شخصیت خود اخلاق اسلامی را نمایانگر باشد. نزد او دین یک معامله باشد. مال را در راه خداوند هزینه می‌کند و وقت، تلاش و نفس خود را در راه خدا صرف می‌کند و شعارش این باشد: **به خودت برس و دیگران را رها کن.**

اینها برخی از ویژگیهای جوانی هستند که در عبادت خدا رشد کرده است، کسی که خداوند او را زیر سایهٔ خود می‌گیرد، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او وجود ندارد.

۱ـ آل‌عمران/ ۱۰۴.

سوم: مردی که قلبش با مسجد متصل و وابسته باشد

در اسلام مسجد نمونهٔ کوچکی از جامعهٔ اسلامی است. کار مسلمانان از آنجا شروع و در آنجا پایان می‌پذیرد. رسول بزرگوار ما هنگامی که به مدینه منوره هجرت کرد و دولت اسلامی را در آن ایجاد کرد، اولین کار مهم وی بنا کردن مسجدی در آنجا بود. مسجد فقط جایی برای ادای نماز نیست. تمام زمین برای مسلمان مسجد و پاک است و در هر جا که وقت نماز فرا رسید می‌توان نماز خواند.

اما مسجد جایگاه و مقام دیگری دارد

در مسجد تمرین ایمان‌داری، خشوع در نماز و به راستی متوجه خدا شدن، می‌کنیم. در مسجد با مردم آشنا می‌شویم با آنها تفاهم و تکافل می‌کنیم، اگر یکی از مقتدیان مسجد غایب شد حال او را جستجو می‌کنیم. در پهنه و گسترهٔ مسجد، قلوب خود را وارسی می‌کنیم: آیا به تمام مسلمانان مانند برادرانی که هیچ‌گونه تفاوتی میان آنان در رنگ و نژاد و وضع اقتصادی و اجتماعی نیست نگاه می‌کنیم و یا اینکه ایستادن در کنار فقیر و بی‌نام و نشان و خواندن قرآن همراه او و ملحق شدن به یک حلقهٔ علم و از انجام دادن وظیفه‌ام در تکافل اجتماعی اظهار شکایت دارم. در مسجد چگونگی مشورت، تبادل رأی و نظر و خیرخواهی را می‌آموزیم و تا زمانی که امام در مسجد ما نماز برپا می‌دارد بیعت با او را نمی‌شکنیم.

در مسجد خود را اصلاح و دیگران را دعوت می‌کنیم

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر دیدید مردی را که به رفتن به مسجد عادت کرده ست به ایمان او گواهی بدهید».(۱)

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هیچ شخصی برای نماز و ذکر در مسجد نمی‌ماند مگر بنکه خداوند برای او لبخند می‌زند، همان‌طور که خانوادهٔ فرد غائب به هنگام آمدن او

۱- سنن ترمذی.

برایش خندان می‌شوند».[۱] رسول خداﷺ فرمود: «هر کس با مسجد الفت یافت خداوند با او الفت می‌یابد».[۲] مساجد نمایانگر تاریخ هستند و از آنها لشکریان برای ساختن مجد و عظمت، به حرکت درمی‌آمدند. به سوی مسجدالحرام در مکه و مسجد نبوی در مدینه و مسجدالاقصی در فلسطین بار سفر می‌بندیم.

خداوند متعال می‌فرماید: «در خانه‌هایی‌که خداوند فرمان داده است که گرامی داشته و نامش در آنها یاد شود، در آن بامدادان و شامگاهان نیایش او گویند. مردانی که هیچ داد و ستد و خرید و فروشی ایشان را از یاد خداوند و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات بازنمی‌دارد (و) از روزی که در آن دلها و دیدگان دگرگون شود، بیمناکند، تا خداوند به بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهد و از فضل خویش بر پاداش آنان بیفزاید و خداوند هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌بخشد.»[۳]

آنان از روزی می‌ترسند که دیدگان و دلها در آن دگرگون می‌شوند. مردان و زنانِ آبادکنندهٔ مساجد کسانی هستند که خداوند آنان را زیر سایهٔ خود می‌گیرد، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست.

چهارم: مردانی که در راه خدا با هم دوست شده‌اند بر این دوستی جمع و با آن جدا می‌شوند

دسته‌ای دیگر از کسانی که خداوند آنان را زیر سایهٔ خود قرار می‌دهد روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست، کسانی هستند که در راه خداوند با هم دوست می‌شوند. آیا دوستی مستحق این همه احترام و عزت است؟

به رسول خداﷺ گوش فرا دهیم که این دوستی را برای ما توصیف می‌کند. رسول خداﷺ می‌فرماید: برخی از بندگان خدا مردمانی هستند که از پیامبران و شهدا نیستند، اما روز قیامت پیامبران و شهدا بر آنان به خاطر جایگاهشان نزد خداوند غبطه می‌خورند. گفتند: ای رسول خداﷺ، آیا ما را خبر نمی‌دهی که آنان چه کسانی

۱ـ سنن ابن‌ماجه و صحیح ابن‌حبان و حاکم و او می‌گوید: حدیث طبق شرطهای بخاری و مسلم صحیح است.
۲ـ مسند طبرانی.
۳ـ نور، ۳۸-۳۶.

هستند؟ فرمود: آنان قومی هستند که به خاطر خداوند با هم دوست می‌شوند، بدون اینکه با هم خویشاوند باشند و یا مالی در میان آنان معامله شود. به خدا سوگند، صورتهایشان پرنور است و آنان بر نور قرار دارند و هنگامی که مردم می‌ترسند آنان نمی‌ترسند و هنگام اندوه مردم آنان اندوهگین نمی‌شوند. آگاه باش که بر دوستان خدا ترس و اندوهی نیست.(۱)

این همه نزدیکی و این همه نور و این همه آرامش و اطمینان به خاطر نعمت دوستی در راه خداوند که در میان نفسهای مؤمن و قلبهای راضی، پاک‌ترین ارتباط و مقدس‌ترین پیوند را ایجاد می‌کند و این شریف‌ترین پرچمی است که بشریت زیر سایهٔ آن قرار گرفته است.

خشتهای ساختمان دولت اسلامی از مکه به سوی مدینه کوچ می‌کنند. این هجرت و کوچ جز برای خدا و رسول نیست و رسول خداﷺ میان آنان ایجاد برادری می‌کند.

این خشتها تبدیل به قصری با شکوه و بزرگ و ساختمان غیر قابل نفوذ می‌شود که دشمنان نمی‌توانند در آن نفوذ کنند.

«کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام (مدینه) جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی‌کنند...»(۲)

انسان بدون دوستی و عشق زندگی نمی‌کند. احیاناً قلب به یک عشق مادی شهوانی دچار می‌شود، اما به سرعت پایان می‌پذیرد. ولی در قلب شکافی ایجاد می‌کند که به سادگی ترمیم نمی‌پذیرد. دوستان این دنیا در روز قیامت دشمن یکدیگرند. بجز پرهیزگاران دوستی حقیقی دوستی و محبتی است که می‌درخشد و به خداوند متصل می‌کند و در عمر برکت می‌دهد و آن را پاک می‌سازد و سبب غمخواری با دیگران می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «محمد فرستادهٔ خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر (و) با خودشان مهربانند.»

نخستین گام دوستی و محبت، پاکی و سلامت سینه است و پایان آن از خودگذشتگی و ایثار است: «از قوی‌ترین نشانه‌های ایمان این است که شخص فقط به

۱ـ سنن ابوداود.
۲ـ حشر، ۹.

خاطر خدا با کسی دوست شود زندگی آنان را بر این دوستی با هم گرد آورد و با مرگ از هم جدا شوند و خداوند را با نور و رحمتی از جانب خودش دیدار کنند.» رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سه چیز هستند که در هر کسی بودند او شیرینی ایمان را می‌یابد: اینکه خدا و رسول او در نزدش از همه چیز محبوب‌تر باشند و دوستی او فقط به خاطر خدا باشد و از بازگشت به کفر مانند افتادن در آتش بدش بیاید.»[(۱)][(۲)]

رسول خدا ﷺ به ما راه عملی کاشتن این محبت و علاقه را در قلبها آموزش می‌دهد و می‌فرماید: «هرگز داخل بهشت نمی‌شوید تا ایمان بیاورید و مؤمن نمی‌شوید تا با یکدیگر دوست نباشید. آیا شما را به کاری راهنمایی نکنم که اگر انجام بدهید سبب ایجاد محبت در میان شما می‌شود؟ سلام دادن در میان خودتان را علنی بسازید ...» راه دیگر کاشتن این محبت دیدار یکدیگر به خاطر خداوند است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مردی برادرش را که در روستای دیگری بود زیارت کرد خداوند متعال در مسیرش فرشته‌ای قرار داد. هنگامی که به او رسید گفت: کجا می‌روی؟ گفت: در این آبادی برادری دارم برای دیدن او می‌روم. (فرشته) گفت: آیا شما آنجا نعمتی دارید (مال و حیوان و ...) که او آن را می‌پروراند؟ مرد گفت: نه فقط من او را به خاطر خدا دوست گرفته‌ام. (فرشته) گفت: من فرستادهٔ خدا به سوی تو هستم (تا به تو بگویم:) خداوند تو را دوست گرفته است، همان‌طور که تو آن مرد را به خاطر خدا دوست گرفته‌ای.»

راه دیگر کاشتن این محبت خبر دادن اوست به اینکه شما او را دوست دارید و او را بر انجام کار نیک تشویق کنید.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هنگامی که شخص برادرش را دوست گرفته باید او را خبر بدهد.»[(۳)] سنت این است که او سلام محبت را به شما باز بگرداند و بگوید: خدایی که مرا به خاطر آن دوست گرفته‌ای تو را دوست بگیرد.

دوستی و محبت دارایی مؤمنان است. بر اساس آن با هم دیدار و با هم معامله می‌کنند و از هم جدا می‌شوند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «کسی که به خاطر خدا

۱ـ متفق علیه.
۲ـ البیونی، احمد، *قبسات من السنة*، ص ۱۷۸.
۳ـ سنن ابوداود.

دوست گرفت و به خاطر خدا دشمن شد و به خاطر خدا داد و به خاطر خدا منع کرد، ایمان او تکمیل شده است.» فردی از رسول خداﷺ پرسید: قیامت کِی بر پا می‌شود؟

فرمود: برای آن چه آماده کرده‌ای؟

گفت: هیچ چیز ... جز اینکه من خدا و فرستاده‌اش را دوست دارم.

فرمود: تو همراه کسی هستی که او را دوست داری.

پنجم: مردی که زنی دارای مقام و زیبایی او را به سوی خود فرا خواند و او بگوید: من از پروردگار جهانیان می‌ترسم

این دسته‌ای دیگر است که خداوند آن را زیر سایهٔ خود می‌گیرد، روزی که سایه‌ای جز، سایهٔ او نیست. مردی که در معرض فتنهٔ زن قرار گرفت و آن هم چه زنـی؟ دارای منصب و مقام بالا و خوش‌اندام و روی زیبا و نیکو ... او را به سوی خود فرا خواند؛ چرا که در عشق او فرو رفته بود. مرد چه کار می‌کند در حالی که میل او شعله‌ور شده است و شهوت و میل جنسی او زبانه می‌کشد و تمام اسباب وصال و جمال در دست او گرد آمده‌اند؟ قبل از اینکه در شهوت سرخ که از گناه آن خارج نمی‌شود فرو غلتد، خدایش را به یاد آورد و بگوید: من از پروردگار جهانیان می‌ترسم.

از سخت‌ترین چیزهایی که انسان در معرض آن قرار می‌گیرد شهوت زیر شکم است. رسول خداﷺ می‌فرماید: هر کس برای من ضمانت بکند آنچه را میان دو فک اوست و آنچه میان دو ران پای اوست، من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم.

آیا یادت می‌آید آن مرد ـ بندهٔ خدا ـ هنگامی که عاشق دختر عمویش شد و خواست با او ازدواج کند اما او امتناع کرد و بعدها او دچار قحطی و خشکسالی شد و پیش او آمد تا او راکمک کند، اما مرد نپذیرفت، مگر اینکه به او اجازه بدهد تا با او نزدیکی کند و او به اجبار به او اجازه داد؛ چون خواست کار خود را انجام دهـد در حـالی کـه زمـانی بس طولانی در شوق این لحظه ثانیه شماری کرده بود. زن به او گفت: ای بندهٔ خدا، مُهر را جز به حقّش باز نکن. پس بلند شد در حالی که فقط از پروردگار جهانیان می‌ترسید. به خاطر این مردانگی و این ترس و خشیت، از جانب خداوند استحقاق یافت تا در زیر سایهٔ او قرار بگیرد، در سایهٔ عرش خدای رحمن در روز قیامت، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست.

ششم: مردی که صدقه‌ای داد و آن را پنهان کرد تا دست چپش نداند آنچه را که دست راستش داده است

مال رگ زندگی است و چرخ زندگی بدون مال نمی‌چرخد و خداوند متعال در اموال ثروتمندان برای فقیران حقی قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید: «و مال را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و خواهندگان و بردگان ببخشد...»(۱)

در مال بهره‌ای جز زکات وجود دارد. صدقه برترین چیزی است که بنده با آن به خدایش نزدیک می‌شود. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هیچ یک از شما نیست مگر اینکه خداوند با او سخن خواهد گفت، در حالی که میان او و خدایش هیچ مترجمی نباشد. پس بنده جانب راست خود را می‌نگرد و جز آنچه از پیش فرستاده نمی‌بیند و جانب چپ خود را می‌نگرد و جز آنچه از پیش فرستاده نمی‌بیند و جلوی خود را می‌نگرد و جز آتش روبروی خود چیزی نمی‌بیند. پس از آتش بترسید اگرچه با یک تکه از خرما باشد.»

صدقه و خرج و هزینه کردن، اصل و معدن افراد را آشکار می‌کند. اگر از دادن صدقه اجتناب کرد و نتوانست از مال دل برکند و صدقه بدهد پس او بندهٔ مال و دنیاست و اگر توانست بر خود و بر دوستی مال غلبه کند، پس او شخصی است که آنچه را نزد خداست ترجیح می‌دهد و صدقه دلیلی برای تمام این قضیه است. خداوند متعال می‌فرماید: «اگر صدقات خویش را آشکار کنید، نیکوست و اگر پنهانش بدارید و به تهیدستان بدهید برایتان بهتر است...»(۲)

در تمام حالات صدقه دادن کار نیکویی است و پنهان کردن آن بهتر و سودمندتر است. در پنهان کردن آن دو مصلحت است:

مصلحت نخست، برای صدقه دهنده است که او از غرور و خودپسندی و تکبر ایمن می‌شود و می‌داند که او این کار را فقط برای خدا انجام می‌دهد.

۱- بقره، ۱۷۷. ۲- بقره، ۲۷۱.

مصلحت دوم برای فقیر است، ناتوانی او را پنهانی کردیم و آبرو و کرامت او را حفظ کردیم و این کار فقط برای خدا انجام شده است. پس صدقه دهنده از جانب باری تعالی مستحق پاداش است و مستحق آن است که زیر سایهٔ خداوند قرار بگیرد روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست.

هفتم: مردی که تنها خدا را یاد کرد پس چشمانش از اشک لبریز شد

گریه از ترس خدا دلیلی بر حضور قلب و گشودگی بصیرت و بینایی قلبی است هنگامی که بنده خدایش را و نعمتهای ظاهری و باطنی را که بر او سرازیر کرده است یاد کرد و فهمید که او جز با یاری و مدد خدایش نجات نمی‌یابد و دیدگانش به خاطر تأثیر این ترس و رغبت به خداوند پر از اشک شدند، او نیز از آنانی خواهد بود که خداوند متعال آنان را زیر سایهٔ خود می‌گیرد، روزی که جز سایهٔ او سایه‌ای نیست.

این گریه کنندگان کسانی هستند که «هنگامی که آیات الهی بر آنان خوانده می‌شود به حالت گریه به سجده می‌افتند.»[۱] «به رویهایشان می‌افتند، گریه می‌کنند و خشوع آنها افزایش می‌یابد.»[۲] «و هنگامی که خداوند یاد کرده شود قلوب آنها به ترس می‌افتند.»[۳] رسول خداﷺ گریه کنندگان را بشارت داده و فرموده است: «داخل آتش نمی‌شود کسی که به خاطر ترس خداوند گریه کرده است و کسی که بر گناه اصرار کرده است به بهشت داخل نمی‌شود.»

همچنین فرموده است: «دو چشم هستند که آتش آنها را لمس نخواهد کرد چشمی که از ترس خدای بگرید و چشمی که شبی را در راه خدا نگهبانی بدهد.»

رسول خداﷺ از همهٔ مؤمنان ترس و خشیت بیشتری داشت و از همه بیشتر گریه می‌کرد. هنگامی که ابن مسعود این آیه را بر او خواند: «پس چگونه است هنگامی که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر اینان گواه بیاوریم.» رسول خداﷺ فرمود: «کافی است. به او نگاه کردم دیدم اشک از دیدگانش فرو می‌ریزد.»

۱ـ مریم، ۵۸. ۲ـ اسراء، ۱۰۹.
۳ـ انفال، ۲.

خداوند متعال می‌فرماید: «(اینان) چون آنچه به پیامبر (اسلام) نازل شده است، بشنوند می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود از آنکه حق را می‌شناسند (و) می‌گویند: پروردگارا، (ما) ایمان آورده‌ایم، پس ما را در زمرهٔ گواهان بنویس.»[۱]

پروردگارا، ما از تو ایمانی راستین و گریه‌های خاشعانه و رحمتی گسترده می‌خواهیم. پروردگارا، ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را از گواهان بنویس.

۱ـ مائده، ۸۳.

فصل شانزدهم

مسلمان دعوتگر خانواده مسلمان را پدید می آورد

از ابوامامه روایت شده که پیامبر خداﷺ فرمود: «مؤمن بعد از تقوای الهی از چیزی بهتر از همسری صالح سود نبرده است، همسری که چون او را فرمان دهد فرمان برد و چون به او نگاه کند شادمانش کند و چون در امری بر او سوگند خورد سوگندش را وفا کند و چون غایب شود در نفس خودش و مالش خیرخواهی او را کند.»[1]

مقدمه: ازدواج از سنتهای پیامبران و از جمله حقایق فطرت است

از ابوایوب انصاری روایت شده که پیامبر خداﷺ فرمود: چهار چیز هستند که از سنتهای پیامبران‌اند: حنا، عطر، مسواک و ازدواج[2]

از حکمت خداوند بوده است که انسان را از یک نفس آفرید و از آن همسرش را بیافرید و ازدواج را فقط تنها راه برای تماس بین مرد و زن قرار داد تا غریزهٔ جنسی نظم بپذیرد و نوع بشر حفظ شود و زن از تباهی محفوظ بماند و مرد از نابودی نیرویش به

۱ـ سنن ابن ماجه.

۲ـ سنن ترمذی.

دنبال اموری که سودی ندارد حفظ شود. خداوند متعال می‌فرماید: «ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، اویی که شما را از یک تن بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکند.»(۱)

اسلام در حالی که این ارتباط را ایجاد می‌کند به اصلاح دیدگاه در مورد زن توجه می‌کند و ارتباط میان زن و مرد را بر اساس حقایق فطرت ایجاد می‌کند و این ارتباط را در تمام قسمتها و فروع از جهت روانی و عملی توضیح می‌دهد تا این ارتباط دچار اضطراب و لرزش نشود و هیچ گوشه‌ای از آن مخفی نماند.(۲)

مرد به طور طبیعی به زن میل و علاقه دارد و زن نیز به طور طبیعی به مرد علاقه دارد. برای اینکه این میل و رغبت به یک عامل مثبت در ساختن زندگی تبدیل شود پیامبر خدا ﷺ از جوانان می‌خواهد تا ازدواج کنند و می‌فرماید: «ای جوانان، هر کس از شما توانایی ازدواج دارد باید ازدواج کند؛ زیرا ازدواج برای حفظ چشم و حفظ فرج مفیدتر است و هر کسی که توانایی ازدواج ندارد روزه بگیرد؛ چرا که روزه سپری برای اوست.»(۳)

اگر جوان این ندا را بپذیرد خداوند متعال او را یاری می‌رساند. ترمذی از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «سه دسته بر خداوند حق کمک و یاری دارند: مجاهد در راه خدا، بردهٔ مکاتب که می‌خوهد قیمت خود را پرداخت کند و فردی که به قصد پاکدامنی می‌خواهد ازدواج کند.» خداوند متعال این ازدواج را راهی برای بی‌نیازی قلمداد کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «بی‌همسران خویش و بردگان و کنیزان صالح خویش را به همسری (دیگران) دهید (و) اگر تهیدست باشند خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر می‌گرداند و خداوند گشایش‌گر داناست.»(۴)

نفس به زیبایی میل و رغبت دارد

نفس، زن زیبا را می‌خواهد. اسلام برای اینکه مرد را با ضعف و ناتوانی خود رها نسازد تا در گردابهای گشتن دنبال زیبایی و مال سقوط کند راه درست اختیار شریک

۱ـ نساء، ۶.
۲ـ سید قطب، *اسلام و مشکلات تمدن*، ص ۶۲.
۳ـ حدیث فوق را صحاح سته روایت کرده‌اند.
۴ـ نور، ۳۲.

زندگی را برای او بیان کرده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس با زنی به خاطر ثروتش ازدواج کند، خداوند جز فقر چیز دیگری نصیبش نمی‌گرداند و هر کس با زنی به خاطر حسبش ازدواج کند، خداوند جز پستی چیزی بهره‌اش نمی‌گرداند و هر کس با زنی ازدواج کند تا دیدگان و شرمگاهش حفظ یا نکاح او سبب صلهٔ رحم شود، خداوند در آن زن و مرد برکت قرار می‌دهد.»(۱)

این فراخوانی علیه زیبایی نیست؛ زیرا دوستی جمال و زیبایی امری فطری است و خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بلکه منظور این است که انسان فقط دنبال زیبایی یا نسب یا مال نباشد تا دیگر ویژگیها را در نظر نگیرد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «با زنان به خاطر زیبایی‌شان ازدواج نکنید. شاید زیبایی سبب هلاکت آنان شود و به خاطر ثروتشان نیز با آنان ازدواج نکنید. شاید ثروت سبب طغیان آنان بشود، بلکه به خاطر دین با آنان ازدواج بکنید. کنیزی نازیبا ولی دین‌دار بهتر است...»(۲)

ازدواج معامله‌ای تجاری نیست که در آن حسابهای بانکی افزایش یابد و یک بهرهٔ مادی و حسی نیز نیست تا زن فتنه و جمال و زیبایی خود را در نمایشگاهها عرضه بکند...!

بلکه ازدواج توازنی میان همهٔ این عوامل است با تأکید بسیار زیاد در جنبهٔ اخلاق و دین. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر زنی به چهار سبب نکاح می‌شود: به سبب مال، حسب و نسب، زیبایی و دین، شما زن دیندار را مد نظر قرار بدهید. خدا شما را از فقر و فاقه محفوظ نگه بدارد...»(۳)

با وجود این، اسلام زن و مرد را تشویق می‌کند تا در انتخاب همسر و شریک زندگی دقت کنند و درست انتخاب کنند؛ زیرا قضیه چند روزی که پایان پذیرد و هر کس به وضع اولش بازگردد نیست، بلکه مربوط به باقیماندهٔ عمر است که یا با هم در سعادت فراوان که قلب را پُر سازد و بالای خانهٔ آنها به اهتزاز در می‌آید زندگی را به سر می‌برند و یا با بدبختی که شعله‌ور شده است و قلبهای آنان را نابود می‌سازد و سلامت و امنیت آنان را ویران می‌سازد، به سر می‌برند. از ابن عباس روایت شده که پیامبر خدا ﷺ

۱ـ ابن حبان.
۲ـ روایت از عبدبن حمید است.
۳ـ صحیح بخاری و صحیح مسلم.

فرمود: «چهار چیز هستند که به هر کس داده شدند خوبی دنیا و آخرت به او داده شده است. قلب سپاسگزار، زبان ذاکر (یادکنندهٔ خدا). جسم صبر کننده بر بلا و همسری که در نفس خود و مال او بی‌حرمتی و گناه نمی‌کند.»(۱)

علت بیشترین بدبختیهایی که به قلبهای افراد متأهل می‌رسد و آنان را پریشان می‌سازد و احتمالاً آنان را در معرض نابودی قرار می‌هد، به انتخاب بد و فریب خوردن یک جنبه به حساب جنبه‌های دیگر، بازمی‌گردد. گاه انتخاب همسر با یک نگاه شگفت صورت می‌پذیرد. گاه برای خواستگار فرصتی جز کوتاه برای دیدن دختر فراهم نمی‌شود و این دیدن شتابان برای هیچ کدام از آن دو، فرصت یک انتخاب درست نمی‌دهد. شاید سبب این انتخاب دیدگاههای احساسی زودگذر یا هوسی کوتاه بوده است که با پایان یافتن آن هوس یا سرد شدن احساس و عاطفه پایان می‌پذیرد. راه درست این قضیه این است که جوان باید برای این امر از راه درست وارد شود و باید با دقت نظر به زن نگاه کند به شکل و قد و قامت او دقیق شود و اوضاع و احوال او را به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد بررسی قرار دهد.

هنگامی که مغیره بن شعبه به پیامبر خبر داد که از زنی خواستگاری کرده است، پیامبر خدا ﷺ به او گفت: برو و او را ببین؛ چرا که این سبب می‌شود تا رابطهٔ شما مستحکم‌تر برقرار شود.

پیامبر خدا ﷺ مردی که زنی از انصار را خواستگاری کرده بود نصیحت کرد و به او گفت: «او را نگاه کن؛ زیرا در چشمان انصاریان چیزی هست.»

جابر بن عبدالله برای دیدن کسی که قصد ازدواج با او را داشت پنهان می‌شد تا او را ببیند و چیزی که او را به ازدواج با او فرا می‌خواند تقویت شود.

حتی رسول خدا ﷺ برخی از زنان را می‌فرستاد تا صفاتی را که زنان مخفی می‌کنند کشف کنند و به آن زنان می‌گفت: «دهان و زیر بغل او را بو کن و پشت پای او را بنگر.»

اسلام تا این حد به این قضیه توجه کرده و اسباب آن را آماده ساخته است تا زمانی که اولیای امور پسران و دختران این وسعت دیدگاه دین را نفهمند و برای پسران و

۱ـ روایت فوق را طبری با سندی خوب روایت کرده است.

دختران خود مجال دیدن و سخن گفتن را از نزدیک فراهم نکنند و نشستهای محترمانه در چارچوب فضیلت و اخلاق اسلامی تشکیل ندهند (قبل از انتخاب کردن) تا زمانی که این کارها را انجام ندهند نتایج این کار برای دختران و پسران نیکو نخواهد بود. آن زمانی که پدر برای پسر یا دختر خود شریک زندگی را انتخاب می‌کرد سپری شد. و باید هم پایان بپذیرد تا حوادث ناگهانی و مصیبتهایی که زندگی خانوادگی کوچک را که چون شاخه گل نازک و شکننده است نابود می‌سازند، کاهش یابد.

بر پدرانی که دین را واپس‌ماندگی و تنگ‌نظری می‌دانند و معتقدند که دختر انسانی کوتاه‌بین است که خارج نمی‌شود جز یک بار از رحم که به زندگی قدم گذاشته و یک بار برای رفتن به خانهٔ همسر و بار سوم برای قبر ... شما باید به خودتان باز گردید و نفستان را بر اساس هدایت ربانی و هدایت نبوی دوباره تربیت کنید.

سبب اکثر ازدواجهای ناموفق انتخاب نادرست است، همان‌طور که اعمال نفوذ پدران از مهم‌ترین اسباب انتخاب نادرست است. پس پدران در حق پسران و دختران خود از خداوند بترسند.

شرح حدیث: بعد از این مقدمه به حدیثی باز می‌گردیم که در آن رسول خدا ﷺ به ما خبر می‌دهد که از بزرگ‌ترین نعمتهایی که به انسان می‌رسد بعد از تقوا و پرهیزگاری خداوند متعال، زن صالح و نیکو است. این معنی احتیاج به تأمل و فهم بیشتر دارد:

۱ـ مردی که زنی را به عنوان شریک زندگی خود برمی‌گزیند

خانوادهٔ مسلمان را تشکیل می‌دهد، خانواده‌ای که پایهٔ جامعهٔ اسلامی است و ساختمان آبادانی بر این پایه استوار می‌شود. همان‌طور که اخلاق انسانی در میادین بسیار گسترده و تو در تو نیز بر این پایه می‌ایستد.

از این جهت اسلام بر ضرورت انتخاب همسری نیکو و شایسته بسیار تأکید کرده است تا خانواده هماهنگ و شایسته باشد و فرزندان در زیر حمایت آن سعادتمند زندگی کنند و ناظر هیچ گناهی نباشند. آیا آن زنی که خانوادهٔ شایسته و جامعهٔ شایسته را می‌سازد شایستگی این ستایش را ندارد؟ این از بزرگ‌ترین نعمتهایی است که مرد باید به خاطر آن سپاس خدای را به جای آورد.

۲ـ خانوادهٔ مسلمان جامعه‌ای کوچک است که بر اساس دوستی و عطوفت آرامش روحی و جسمی مساوات و برابری انسانی به وجود می‌آید.

خداوند می‌فرماید: «و زنان را بر مردان حقی است در حد عرف، همچنان که مردان را بر زنان؛ و مردان را بر آنان به میزانی برتری است...»[۱]

این درجه در این آیه تفسیر شده است: «مردان بر زنان سرپرستند.»[۲] «زندگی مشترک، یک نوع زندگی اجتماعی است و هر اجتماعی باید یک رئیس داشته باشد، زیرا مردمی که یک جا جمع شده‌اند حتماً دچار اختلاف آرا و نظرات و خواسته‌ها در برخی از امور می‌شوند و مصلحت آن محقق نمی‌شود تا زمانی که آنان را رئیسی نباشد که در زمان اختلاف دیدگاه به او مراجعه کنند و او مانع از عمل کردن برخی ضد دیگری شود که این موجب از هم پاشیدن اتحاد و یکپارچگی و اختلال نظم نشود. مرد به ریاست مستحق‌تر است، زیرا او بیشتر مصلحت خانواده را می‌داند و بر اجرای آن به خاطر نیرو و مال خود توانمندتر است. به همین دلیل از او شرعاً خواسته شده است تا از زن حمایت کند و هزینهٔ زندگی او را بدهد و از زن خواسته می‌شود تا در امور معروف و پسندیده از مرد پیروی کند...»[۳]

این است معنی: «اگر او را امر کرد زن اطاعت کند.» رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هنگامی که زن نماز پنج وقت خود را خواند و شرمگاه خود را حفظ کرد و از شوهرش اطاعت کرد، داخل بهشت می‌شود.»[۴]

۳ـ و چون به او نگاه کند او را شادمان سازد

او را به زیبایی، سیمای نیکو، مرتب و شیک بودن لباس و بوی خوش خود شاد می‌کند، مردِ خود را شادمان می‌کند با مرتب کردن خانهٔ خود و تبدیل خود به محلی واقعی برای آرامش و استراحت تا مرد خسته به آن پناه بگیرد و در آن دوستی و محبت و مهربانی و امنیت و حمایت را مشاهده کند.

۱ـ بقره، ۲۲۸. ۲ـ نساء، ۳۴.
۳ـ رضا، محمد رشید، **مختصر حقوق زنان**، ص ۳۸.
۴ـ مسند احمد.

● او را به رسیدگی و عنایت به فرزندان شادمان می‌کند، به رسیدگی به ظاهر و باطن، به خوراک و نوشیدنی و به هر چیزی که مربوط به آنان باشد.
● او را با ادبیات زیبا و اخلاق کریمانه و شوهرداری نیکو و نیکی به همسر و مراعات کردن احساس، مال و آبرو شادمان می‌کند.
● او را با التزام به دستورهای دین در نماز، روزه، صدقه و نیکی کردن مسرور می‌کند.
«زنان شایستهٔ آنانند که مطیع و به‌حفظ الهی در نهان خویشتندار هستند.»(۱)

از این نگاه صمیمی و مهربان، آرام‌بخش و دوستدار عشق، علاقه و محبت متولد می‌شود که در آن مرد و زن احساس راحتی تن و قلب می‌کنند و تثبیت زندگی و گذراندن آن و مأنوس شدن روحها و وجدانها و اطمینان مرد به زن و زن به مرد به طور برابر پدید می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید: «و از جمله آیات او این است که برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آنان آرام گیرید و در میان شما دوستی و مهربانی افکند. بی‌گمان در این امر برای اندیشه‌وران مایه‌های عبرت است.»(۲)

۴ـ و چون بر او سوگند یاد کرد (زن) سوگند او را پاس می‌دارد

این تأکیدی است بر معنی «چون به او (زن) فرمان دهد فرمان برد» و یا اینکه این درجه‌ای بالا در اطاعت است. اطاعت کردن زن از شوهر سبب خرسندی و رضایتمندی اوست و مخالفت سبب کینه و دشمنی و ایجاد نفرت می‌شود که احساسات برادرانه را از بین می‌برد و سخت دلی را در قلوب پدران پدید می‌آورد.

هیچ زنی نیست که از اطاعت شوهرش سرباز زند مگر اینکه بدبختی و بلا بر او می‌آید و تا اطاعت او از شوهرش افزایش یابد، دوستی، عشق و محبت میان آن دو افزایش می‌یابد و فرزندان نیز این را به ارث می‌برند؛ زیرا اخلاق امری است که انسان به آن الفت می‌گیرد و چون در انسان جای گرفت مانند خصلتهای ارثی می‌شود که پسران از پدران و دختران از مادران به ارث می‌برند.(۳) رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سه دسته

۱ـ نساء، ۳۴. ۲ـ روم، ۲۱.
۳ـ جبری، عبدالمتعال حمد، *زن در اندیشه اسلامی*، ص ۹۳.

هستند که آتش آنان را لمس نمی‌کند: زنی که مطیع همسرش است و فرزندی که به پدر و مادر خود نیکوکار است و بنده‌ای که حق خدا و حق آقای خود را ادا می‌کند.» و همچنین فرمود: «جهاد زن شوهرداری نیکو است.» یعنی اطاعت کردن از شوهرش. هنگامی که از رسول خدا ﷺ پرسیده شد که کدامین زنان برتر است فرمود: «کسی که از شوهرش اطاعت می‌کند چون به او دستور داد و او را شادمان ساخت چون به او نگاه کرد.» مرد هرگز از سیمای زن شادمان نمی‌شود وقتی که زن سرکش و بدخو و تند مزاج و نافرمان و مخالف باشد.

هرچندان که اخلاق مرد و زن نیکو باشد، ناگزیر مسایل روی خواهد داد که سر هرچند وقت رابطهٔ دو طرف را مقداری مکدر سازد و در این موقع است که اخلاق آنان آشکار می‌شود.

ابو الاسود الدؤلی به زنش گفت: «اگر دیدی که من عصبانی هستم مرا راضی و آرام کن و اگر من تو را عصبانی ببینم تو را آرام می‌کنم و اگر چنین نکنیم همراهی ما با هم دوام نخواهد یافت.»

اینجا آشکار می‌شود معنی: «هنگامی که مرد بر زنش سوگند خورد که کاری را انجام بدهد بر او لازم است تا وفا و اطاعت کند.» بهترین زنانی که به همراه شوهر می‌مانند آنهایی هستند که راحتی همسر خود را بر راحتی خود ترجیح می‌دهند.

۵ـ در غیاب مرد، زن خود را حفظ و در مال مرد خیرخواهی می‌کند

ابن جریر و بیهقی از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «بهترین زنان کسانی هستند که چون به او نگریستی تو را مسرور سازد و چون به او فرمان دادی فرمان برد و چون از او غایب شدی مال تو را و خودش را برای تو حفظ کند. و این کلام الهی را تلاوت کرد: «زنان شایسته آنانند که مطیع و به حفظ الهی در نهان خویشتندار هستند.»[۱]

منظور از غیب در اینجا آن چیزی است که اظهار کردن آن شرم دارد، یعنی هر چیزی که به امر ازدواج و امور مخصوص زن و شوهر مربوط می‌شود. او کسی را به چیزی که خاص شوهر است آگاه نمی‌کند. در این آیه همچنین داخل می‌شود پنهان کردن هر آنچه که میان زن و شوهر از خلوت و سخنانی که دربارهٔ نزدیکی گفته شده است، اما حفظ شرمگاه که از بدیهیات است.

۱ـ نساء، ۳۴.

به نظر من این عبارت بلیغ‌ترین چیزی است که در قرآن از کنایه‌های پاک آمده است که دوشیزگان پاکدامن آن را با صدای آشکار می‌خوانند و اشارهٔ موجود در آن را به پنهانی می‌فهمند و از اینکه وجدان لطیف آنان را سر انگشتان هشدار و تهدیدهای حیا و شرم لمس کند فاصله دارند. قلبهای آنان از این احساسها ایمن هستند، احساسهایی که سبب سرخی گونه‌ها می‌شود، حال رسیدن به آنچه پنهان است (به سبب حفظ الهی) بسیار بعید است، منتقل شدن سریع از ذکر آن غیب پنهانی به یاد آشکار الهی انسان را از ادامهٔ تفکر در آنچه پشت پرده از امور پنهانی و رازهاست باز می‌دارد و او را به نظارت و مراقبت خداوند ﷻ مشغول می‌کند. زن صالح آن‌چنان نظارتی از جانب باری تعالی مشاهده می‌کند و آن چنان تقوایی را داراست که او را از خیانت حفظ و بر امانتداری کمک می‌کند.(۱)

پس معنی اینکه در نفس خود برای مرد خیرخواهی می‌کند این است، اما خیرخواهی در مال یعنی حفظ و نگهداری مال شوهر. به کسی از خانوادهٔ خود یا دیگران چیزی از مال شوهرش را بدون اجازهٔ او ندهد به خاطر سخن رسول خدا ﷺ که فرمود: «چیزی از خانهٔ شوهر خود بدون اجازهٔ او ندهد. اگر چنین بکند پاداش آن کار برای مرد و گناه آن برای او نوشته می‌شود.»(۲)

۱ـ رضا، محمد رشید، **حقوق زنان در اسلام**، ص ۴۹.

۲ـ روایت بیهقی؛ غاوجی، وهبی سلیمان، المرأة، ص ۱۵۱.

فصل هفدهم

مسلمان دعوتگر با مسلمان و غیرمسلمان به خوبی معاشرت می‌کند

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هرکسی که بر صاحب عهد و پیمانی ستم کند یا حق او را ناقص بدهد یا او را به بالاتر از توانش مکلف سازد یا اینکه از او چیزی بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت طرف و خصم او هستم.»(۱)

همچنین فرمود: «هرکس ذمیی را آزار بدهد من دشمن او هستم و هرکس را که من دشمن او باشم روز قیامت با او دشمنی می‌کنم.»(۲) و فرمود: «هرکس ذمیی را آزار داد همانا مرا آزار داده است و هرکس مرا آزار دهد خدا را آزرده است.»(۳)

مقدمه

این احادیث قضیه‌ای مهم از قضایای جامعهٔ اسلامی را حل می‌کنند و آن قضیهٔ غیر مسلمانانی است که داخل جامعهٔ مسلمانان زندگی می‌کنند. در حالی که اسلام در تعالیم

۱ـ سنن ابوداود و بیهقی.

۲ـ الخطیب با سندی حسن.

۳ـ طبرانی با سندی حسن.

و آموزه‌ها و در اجرا و تطبیق و در تاریخ طولانی‌اش از زمان سیدنا محمد ﷺ تا زمان سقوط خلافت اسلامی عثمانی این مسأله را به طور قطع حل کرده بود و به اهل ذمه حقوقی داده بود که هرگز هیچ ملتی در تاریخ قدیم و جدید به هیچ یک از اقلیتهای دینی که تحت حکومت آن زندگی می‌کنند نداده است. با وجود این، امروز سخنان جدیدی دربارهٔ حقوق اقلیتهای غیر مسلمان می‌شنویم که دشمنان امت اسلام این سخنان را سر هر چند وقت یکبار تکرار می‌کنند و فرزندان امت اسلام نیز به تقلید، آنها را تکرار می‌کنند.

نیت و هدف این دو دسته متفاوت است، اما نتیجهٔ هر دو یکی است. در تکرار گزارش تاریخی ارتباط بین جامعهٔ اسلامی و این اقلیتها فایدهٔ زیادی وجود دارد تا واقعیت این ستمهایی را که آنها ادعا می‌کنند و به سبب آن خواستار دوری اسلام از قوانینی هستند که جامعه را نظم و به آن وحدت می‌بخشد آشکار شود؛ زیرا به ادعای آنان، در جامعهٔ اسلامی آنها قربانی تمایز، شکنجه و فشار می‌شوند.

چارچوب تاریخی این قضیه میان مبدأ و تطبیق آن

قبل از اینکه در این موضوع سخن بگوییم و به حقوق و تکالیفی که اسلام آنها را بر عهدهٔ اهل ذمه می‌گذارد بپردازیم، دوست داریم به برخی از وقایع تاریخی که با اهل ذمه در جامعهٔ اسلامی از خلال تاریخ طولانی اسلام پدید آمده اشاره بکنم، زیرا در برخی از قوانین و مقررات سخنان زیبایی در این موضوع یا موضوعات دیگر یافت می‌شود. اما وقتی که به مرحلهٔ اجرا می‌رسیم عکس آن را مشاهده می‌کنیم. امروز سازمانهای جهانی از سخن گفتن دربارهٔ حقوق بشر، حقوق اقلیتها، توسعه، حقوق کودکان، کمک به جهان سوم و ... سیر نمی‌شوند و حتی ادیان آسمانی دیگر که افراد منتسب به آنها از صلح و اخلاق سخن می‌گویند، اما متأسفانه کلام تمام اینها را در یک دنیا و تطبیق و اجرای آن سخنان را در دنیایی دیگر می‌بینیم.

در عصر نبوی

ابن اسحاق در کتاب سیرهٔ خود ذکر می‌کند: هنگامی که سفیران نجران ـ که مسیحی بودند ـ نزد رسول خدا ﷺ به مدینه آمدند، بعد از عصر وارد مسجد پیامبر شدند و

چون زمان نماز آنان فرا رسید برای نماز بلند شدند. مردم خواستند جلوی آنان را بگیرند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «بگذاریدشان.» پس روی به سوی مشرق کردند و نماز خود را خواندند. از این حادثه فقهای مسلمان جواز وارد شدن اهل کتاب به مساجد مسلمانان و اجازهٔ نماز خواندن به آنان را استنباط کرده‌اند.(۱)

ابوعبید از سعید بن مسیب روایت کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صدقه‌ای به یک خانوادهٔ یهودی داد و پس از آن همیشه از آن بهره‌مند شدند.(۲)

بخاری از انس روایت کرده که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک یهودی را عیادت کرد و او را به اسلام فرا خواند و مسلمان شد. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خانهٔ او بیرون آمد در حالی که می‌گفت: سپاس خدایی راکه او را به وسیلهٔ من از آتش جهنم نجات داد.

بخاری همچنین روایت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وفات کردند در حالی که زره او به خاطر هزینهٔ خانواده‌اش پیش یک یهودی گرو گذاشته شده بود.

بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جنازه‌ای گذشت. به احترام آن برخاست. به او گفته شد: این جنازهٔ یک یهودی بود. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا (یهودی) انسان نیست؟

در عصر صحابه و تابعین

عمربن خطاب رضی‌الله‌عنه، خلیفهٔ مسلمانان دستور می‌دهد تا حقوقی همیشگی برای یک یهودی و خانوادهٔ او از بیت المال قرار بدهند. سپس می‌گوید: خداوند متعال می‌فرماید: «همانا زکات از آن فقیران و درماندگان است.» و این فرد از مساکین و درماندگان اهل کتاب است.(۳)

عمربن خطاب رضی‌الله‌عنه در سفر به شام به مردمانی جذامی که مسیحی بودند رسید. دستور داد تا از بیت‌المال مسلمانان به آنان کمکهای اجتماعی بشود.

ام الحارث بن ابی ربیعه که زنی مسیحی بود در گذشت. یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تشیع جنازهٔ او رفتند. برخی از بزرگان صحابه قسمتی از صدقهٔ فطر خود را به راهبان مسیحی می‌دادند و در این کار اشکالی نمی‌دیدند.

۱ـ جوزی، ابن قیم، *زاد المعاد*، ج ۳.
۲ـ *الاموال*، ص ۶۱۳.
۳ـ ابویوسف، *الخراج*، ص ۲۶.

برخی از علما مانند عکرمه و ابن سیرین و زهری معتقد به جواز دادن زکات به آنها هستند.[۱] ابن ابی شیبه از جابر بن زید روایت می‌کند که از او در مورد صدقه پرسیده شد که میان چه کسانی توزیع شود؟ گفت: در میان مسلمانان و اهل ذمه...[۲]

در عصر امویان

ویل دورانت در کتاب ***تاریخ تمدن*** می‌گوید:[۳] با اهل ذمه (مسیحیان، زرتشتیان، یهود، صائبین) در زمان خلافت اموی طوری با گذشت و تسامح برخورد می‌شد که نمونه‌ای برای آن در کشورهای اروپایی آن عصر نمی‌یابیم. آنان در انجام دادن مناسک عبادی خود آزاد بودند و عبادتگاهها و کلیساهای خود را داشتند و امور اجباری بر آنها، محدود بود به پوشیدن پوششی با رنگی خاص و دادن یک نوع مالیات برای هر شخص که مقدار آن نیز به اختلاف درآمد آنها از یک تا چهار دینار تفاوت می‌کرد. این مالیات فقط بر غیر مسلمانانی لازم می‌شد که قادر به حمل سلاح بودند و راهبان، زنان و مردانی که به سن بلوغ نرسیده بودند. بردگان و پیرمردان و پیرزنان و نابینایان و فقیران از این مالیات معاف بودند. ذمیها از خدمت نظامی معاف بودند و یا می‌شود گفت خدمت نظامی آنان پذیرفته نمی‌شد. بر آنان دادن زکات که مقدار آن به ۲/۵ درصد درآمد سالیانه می‌رسد لازم نبود. بر حکومت لازم بود تا از آنان حمایت کند. گواهی دادن آنان در دادگاههای اسلامی مورد پذیرش قرار نمی‌گرفت، اما آنان در این زمینه دارای نوعی خود مختاری بودند که در آن از رهبران، قضات و قوانین خود پیروی می‌کردند.

در عصر عباسی

دکتر خربوطلی در کتاب ***اسلام و اهل ذمه*** می‌گوید[۴]: «بزرگان زیادی در عصر عباسی میان اهل ذمه ظاهر شد، مانند جرجیس بن بختیشوع پزشک ابو جعفر منصور

۱ـ قرضاوی، ***غیر مسلمانان در جامعه اسلامی***، ص ۵۰.
۲ـ ابن حزم در ***المحلی*** ذکر کرده است، ج ۵، ص ۱۱۷، به نقل از کتاب قرضاوی، ص ۵۰.
۳ـ پیشین، ج ۱، ص ۱۳۱، به نقل از کتاب قرضاوی، صص ۵۴-۵۳.
۴ـ همان، ص ۱۷۰.

خلیفهٔ عباسی. خلیفهٔ عباسی به او اعتماد داشت و مورد احترام او بود. از جمله افراد مهم ذمیان: جبرائیل بن بختیشوع پزشک هارون الرشید بود که رشید در مورد او گفت: هر کس با من کاری دارد، کار خود را به جبرائیل بگوید.»

ترتون تسامحل و گذشت مسلمانان را می‌ستاید و می‌گوید: «نویسندگان مسلمان در ارزش‌گذاری خوبیها و فضایل اینان بزرگوارانه عمل کردند، با وجود اینکه بر دین آنان نبودند حتی اعلام کردند که حنین بن اسحاق رئیس پزشکان زمان خود است.»

بختیشوع بن جبرائیل در لباس و زندگی مرفه و کثرت مال و کمال جوانمردی شبیه خلیفه عمل می‌کرد و در عطر و کنیزکان و غلامان با خلیفه رقابت می‌کرد و بسیاری از اهل ذمه در میدانهای ادبیات و هنر مشهور شدند.(۱)

ابراهیم بن هلال (مسیحی) به بالاترین منصبهای دولتی دست یافت. این چنین در زیر سایهٔ آموزه‌های تسامح‌آمیز اسلام و اجرای آنها توسط پیامبر خدا و یاران و جانشینان بعد از او، مسیحیان اهل ذمه در سرزمین اسلام در آرامش و صلح زندگی می‌کردند، در حالی که آنها در اموال، آبرو و خانوادهٔ خود از امنیت کافی برخوردار بودند و با آزادی کامل مناسک عبادی خود را انجام می‌دادند.

یهودیان نیز مانند مسیحیان با امنیت و آرامش زندگی را به سر می‌بردند یهودیان که اروپا چشم دیدن آنها را نداشت و در تعقیب آنها بود، در زیر چتر حمایت دولت اسلامی در اسپانیا و سپس در عثمانی، از امنیت کافی برخوردار بودند.

حافظهٔ تاریخ صورتهایی از وفاداری برخی اهل ذمه را در سرزمینهای اسلامی حفظ کرده است. اما تاریخ اهل ذمه با مسلمانان مخصوصاً در این اواخر با فریب و نیرنگ و به راه انداختن جنگهای صلیبی و توطئه‌چینی و همراهی با دشمنان اسلام علیه دولتهای اسلامی مخصوصاً دولت عثمانی همراه است. دولت عثمانی امتیازات خوبی برای کسب مال و تجارت، داخل دولت به آنان داده بود. اما همین اهل ذمه سر انجام مهم‌ترین سبب نابودی دولت عثمانی و از بین رفتن وحدت و یکپارچگی آن شدند.

۱ـ *غیر مسلمانان در جامعهٔ اسلامی*، ص ۵۵.

حرکت و مسیر اسلام در این به صورت واکنشی نیست، بلکه برخورد اسلام بر اساس اصول ثابت کتاب خدا و سنت رسول اوست. اسلام به انسان بدون توجه به رنگ، نژاد و دین احترام می‌گذارد و از مسلمانان می‌خواهد که با همهٔ مردم حتی با دشمنانشان به عدالت رفتار کنند.

ما با اهل ذمه دارای حقوق و تکالیف همانندی هستیم حقوق اهل ذمه(۱)

نخستین قاعده در معاشرت با اهل ذمه در سرزمین اسلام این است که آنان از حقوقی برخوردارند که مسلمانان هم از آن برخوردار هستند، مگر در چند امر محدود و استثنایی. و بر آنان و مسلمانان یک سری تکالیف است و تفاوت فقط در چند امر استثنایی است.

حق حمایت

شامل حمایت آنان از هر تجاوز و حملهٔ بیرونی است. در این زمینه امت اسلام اجماع دارد. از جمله جایگاهی که این دیدگاه در آن اجرا شده است زمان ابن تیمیه است وقتی او از فرمانده مغول قطلوشاه که بر شام چیره شده بود خواست تا اسیران را آزاد کند و هنگامی که او آزادی اسیران مسلمان، نه اهل ذمه را پذیرفت، ابن تیمیه نپذیرفت و گفت ما جز به آزادی تمام اسیران اعم از یهودی و مسیحی راضی نمی‌شویم آنان در ذمه ما بودند (اهل ذمه بوده‌اند). این حمایت شامل حمایت از ستم داخلی نیز هست. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس بر اهل عهد و پیمان ستم کرد یا حق او را نداد یا بیش از توان او را تکلیف کرد یا از او بدون رضایت چیزی گرفت، من روز قیامت طرف و خصم او هستم.»(۲)

امیرالمؤمنین علی ؑ می‌گوید: آنان جزیه می‌دهند تا اموالشان مانند اموال ما و خونهایشان مانند خونهای ما مورد حمایت باشد.(۳) در عهدنامهٔ رسول خدا ﷺ با اهل نجران آمده است: «کسی از آنان به خاطر ستمکاری و اشتباه دیگری مؤاخذه نمی‌شود.»(۴)

۱ـ همان، ص ۹.
۲ـ سنن ابوداود و بیهقی.
۳ـ المغنی، ج ۸، ص ۴۴۵، به نقل از کتاب قرضاوی (مرجع قبلی).
۴ـ ابویوسف در خراج صص ۷۲ - ۷۳ آن را ذکر کرده است.

حمایت از جسم و جان اهل ذمه

حق حمایتی که برای اهل ذمه مقرر شده است شامل حفظ خون و جسم و جان آنان است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس فردی را که اهل عهد و پیمان است بکشد، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید، اگرچه بوی بهشت از فاصلهٔ چهل سال به مشام می‌رسد.»(۱)

اگر آنان از ادای تکالیفی مالی مانند جزیه و خراج که بر عهدهٔ آنان است امتناع یا تأخیر کنند، آزار و اذیت آنها جایز نیست. علی ؑ به یکی از مسئولان خراج نوشت: «چون نزد آنان رفتی سبب فروش لباس زمستانی یا تابستانی و یا شمشیر و یا روزی که می‌خورند و یا حیوانی که با آن کار می‌کنند مباش و هیچ یک از آنان را برای درهمی نزن و او را به خاطر یک درهم روی یک پا ایستاده نگه ندار و به خاطر خراج زمین هیچ‌کس از آنان را نفروش. ما امر شده‌ایم تا مقدار مازاد را از آنان بگیریم.»(۲)

حمایت از مال و ثروت آنان

حمایت از مال و ثروت آنان نیز مانند حمایت از جسم و جان آنهاست. در عهدنامهٔ پیامبر خدا ﷺ با اهل نجران آمده است: برای نجران و اطراف آن حمایت خدا و ذمهٔ رسول است بر اموال، دین و بر کلیساهای آنان و هر آنچه در دست آنهاست از زیاد و کم.(۳)

هر کس مال ذمی را سرقت کند دست او قطع می‌شود و هر کس مال او را غصب کند تنبیه می‌گردد و مال را به صاحبش بر می‌گردانند. حتی شراب و خوک که نزد مسلمانان مالِ دارای ارزش حساب نمی‌شوند، اما اگر ذمی مالک آنها بود مال حساب می‌شوند و هر کسی که آنها را از دست او از بین ببرد، باید قیمت آنها را بدهد.(۴)

۱ـ مسند احمد، صحیح بخاری و سنن نسایی و ابن ماجه.

۲ـ ابویوسف، خراج، صص ۱۶-۱۵. ۳ـ همان، ص ۷۲.

۴ـ این مذهب حنفیها است و در این امر اختلاف نظر وجود دارد (کتاب قرضاوی، ص ۱۵).

حمایت از آبروی اهل ذمه

لازم است از آزار و اذیت ذمی جلوگیری کرد. غیبت او مانند غیبت مسلمان حرام است. علامه ابن عابدین در این باره می‌گوید: «با بستن عهد و پیمان بر او واجب است آنچه بر ما واجب است وقتی که غیبت کردن مسلمان حرام است غیبت کردن او نیز حرام است.»[۱]

تأمین کردن او به هنگام ناتوانی

از جمله مواردی که در قرارداد خالد بن ولید با مسیحیان حیره در عراق آمده است: «پیرمرد ناتوان از کار و هر کسی که دچار آنچنان بیماریی گشت که مانع از کار کردن او شد و ثروتمندی که فقیر گشته است، به طوری که به او صدقه می‌دهند، از دادن جزیه معاف هستند و او و خانواده‌اش تحت تکفل بیت‌المال مسلمانان هستند.»

این قرارداد در زمان ابوبکر رضی الله عنه بسته شد در حالی که تعداد زیادی از صحابه به همراه او بودند. خالد این پیمان را برای خلیفه فرستاد و کسی کار او را مورد نقد قرار نداد. پس می‌توان گفت که بر آن اجماع صورت پذیرفته است.

داستان عمربن خطاب رضی الله عنه با یهودی چنین است هنگامی که دست گدایی یهودی را گرفت و او را به بیت‌المال مسلمانان برد و به مسئول آن گفت که برای این فرد و امثال او حقوقی از بیت‌المال قرار بدهد، به طوری که برای آنان کافی باشد و با آن به زندگی خود سر و سامان بدهند و در این‌باره گفت: ما با او به انصاف رفتار نکرده‌ایم؛ زیرا هنگام جوانی از او جزیه گرفته‌ایم و هنگام پیری از کمک به او امتناع می‌کنیم.[۲] پس تأمین و ضمانتهای اجتماعی در امت اسلام برای مسلمان و غیرمسلمان به طور یکسان وجود دارد.

آزادی دینداری

از جمله حقوقی که اسلام مورد حمایت قرار می‌دهد حق آزادی است، مانند آزادی اعتقاد و عبادت. خداوند متعال می‌فرماید: «در پذیرش دین هیچ گونه اجباری نیست.»

۱ـ الدر المختار و حاشیه ابن عابدین ج ۲، ص ۳۴۲. (کتاب قرضاوی، ص ۱۵).

۲ـ خراج، ص ۱۲۶.

اسلام معابد غیر مسلمانان را حفظ و حرمت عبادات و مناسک آنان را مراعات کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: «و اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نمی‌کرد هم صومعه‌های راهبان و هم معابد (مسیحیان) و هم عبادتگاهها (یهودیان) و هم مساجد (مسلمانان) که نام خداوند در آنها بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شدند.» در عهدنامهٔ پیامبر خداﷺ با اهل نجران آمده است: برای آنان حمایت الهی و عهد رسول اوست بر حفظ اموال، دین و کلیساهایشان.

در عهدنامهٔ عمربن خطاب با اهل ایلیا اشارهٔ صریح است بر آزادی دینی و حفظ حرمت عبادتگاهها و مراسم عبادی آنان: «همانا به آنان امان نامه داد در حق جان، مال، کلیساها و صلیب‌ها و دیگر هم مذهبانشان، کسی حق نشستن در کلیساهای آنان را ندارد و کلیساهای آنان تخریب نمی‌شود و چیزی از آن از بین برده نمی‌شود و زمینهای آنان غصب نمی‌شود و کسی با صلیب آنها کاری ندارد و به اموال آنها دست درازی نمی‌شود و کسی به آزار و اذیت روانی آنها نمی‌پردازد و کسی از آنان دچار ضرر و زیان نخواهد شد.»[1]

در عهدنامهٔ خالدبن ولید با اهل «عانات» آمده است: آنان حق دارند ناقوسهای خود را در هر ساعتی از شب و روز که خواستند به صدا در بیاورند و در روزهای مخصوص عید صلیب‌هایشان را بیرون کنند.[2] یک قضیه هست که میان فقهای مسلمان مورد اختلاف‌نظر است و آن اینکه آیا جایز است اهل کتاب عبادتگاههای جدیدی بسازند؟ دسته‌ای از فقها اجازه داده‌اند که اهل ذمه کلیسا و کنیسه و سایر عبادتگاهها را در شهرهای مسلمانان و در مناطقی که مسلمانان به جنگ گشوده‌اند بسازند، به شرط اینکه امام مسلمانان به آنان این اجازه را بدهد. زیدیه و امام ابن القاسم از اصحاب امام مالک این نظر را دارند.[3] ظاهراً مسلمانان در طول تاریخ بر این چنین دیدگاهی عمل کرده‌اند و این از همان ابتدا بوده است تعداد زیادی کلیسا در قرن اول هجری در مصر ساخته شد، مانند

۱ـ تاریخ طبری ۳، ص ۶۰۹. ۲ـ خراج ابویوس، ص ۱۴۶.
۳ـ زیدان، عبدالکریم، *احکام ذمیها*، صص ۹۹ - ۹۶.

کلیسای مارمرقص در اسکندریه که در بین سالهای ۳۹ تا ۵۶ هجری ساخته شده، همان‌طور که نخستین کلیسا در فسطاط در زمان ولایتداری مسلمه بن مخلد بر مصر در بین سالهای ۴۷ تا ۶۸ ساخته شده است.

اما به اتفاق فقها در آبادیها و جاهایی که از جمله شهرهای مسلمانان شمرده نمی‌شوند از ساختن کلیساهای جدید و توسعه دادن کلیساهای موجود بر اساس نیاز، منع نمی شوند.(۱)

علامه گوستاولوبن می‌گوید: «گذشت و مسامحه محمد ﷺ نسبت به یهودیان و مسیحیان بسیار بزرگ بود و مانند آن را بنیانگذاران دینهایی که قبلاً آمده بودند مانند یهودیت و مسیحیت نگفته بودند.»(۲)

آزادی کسب و کار

غیر مسلمانان مانند مسلمانان آزادی کسب و کار دارند. آدام میتز می‌گوید: در قوانین اسلامی چیزی که مانع از کار اهل ذمه باشد و دروازه‌ای از کار را بر آنان ببندد وجود نداشت.(۳) آنان در صنایعی مانند مبادله پول (صرافیها) و تجارت و طبابت تجربهٔ طولانی داشته‌اند و از آن سود فراوانی می‌بردند. اهل ذمه حق عهده‌دار شدن منصبهای حکومتی را داشتند، مگر منصبهایی که رنگ دینی در آنها غالب بود مانند امامت و ریاست دولت، فرماندهی ارتش و قضاوت میان مسلمانان و مسئول زکات و صدقات بودن و مانند اینها. حتی برخی از فقهای مسلمان چون ماوردی ایرادی نمی‌بینند که ذمیها عهده‌دار وزارت «تنفیذ» باشند.

برخی از ذمیها در زمان عباسیان چندین بار عهده‌دار وزارت بودند. از جملهٔ آنان نصربن هارون در سال ۳۶۹ هـ. و عیسی بن نسطورس در سال ۳۸۰ هـ. بود.(۴)

۱ـ **غیر مسلمانان در جامعه اسلامی**، ص ۲۱.
۲ـ **تمدن عرب**، گوستاولوبون، ص ۱۲۸.
۳ـ آدام میتز، **تمدن اسلامی**، ج ۱، ص ۸۶.
۴ـ **غیر مسلمانان در جامعه اسلامی**، ص ۲۴.

می‌توان پرسید: آیا اینها نصوصی تئوری هستند که اجرا نشدند یا اینکه اموری بودند که عملاً اجرا شدند؟ دین اسلام چه ضمانتهایی برای وفاداری به این پیمانها در نظر گرفته است؟

خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان، در راه (رضای) خدا به داد برخیزید و به عدل شهادت دهید و دشمنی‌تان با بعضی از مردم، شما را بر آن ندارد که بیداد کنید؛ دادگری کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خداوند پروا کنید که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.»[۱]

این از جانب مبدأ، اما وقتی که هرگونه انحرافی پدید آمد، جامعهٔ اسلامی با تمام عناصر خود، حکام، علماء و ملت مسلمان برای تصحیح اشتباه آماده است.

تاریخ سرشار است از دلایل و شواهدی که دلالت می‌کنند بر آمادگی و التزام جامعهٔ اسلامی به حمایت اهل ذمه در مقابل هر ظلم و بیدادی که حقوق ثابت آنان را مورد تعرض قرار بدهد.[۲] مشهورترین این حوادث تاریخی داستان قبطی با عمرو بن عاص والی مصر است.

وقتی که پسر عمرو پسر قبطی را با شلاق زد و به او گفت: من فرزند عالی رتبه‌ترین و سرشناس‌ترین هستم. قبطی به مرکز خلافت رفت تا شکایت خود را نزد خلیفه ببرد. عمربن خطاب رضی الله عنه خلیفهٔ مسلمانان، عمرو و پسرش را از مصر فرا خواند و شلاق را به پسر قبطی داد و به او گفت: پسر سرشناس‌ترین را بزن و به عمرو آن کلام مشهور خود را گفت که بر پیشانی روزگار جاویدان مانده است. «از کی شما مردم را به بردگی گرفته‌اید در حالی که مادران آنها را آزاد به دنیا آورده‌اند.»

اگر آن قبطی نمی‌دانست که عدالت اسلام به او خواهد رسید رنج این سفر طولانی از مصر تا مدینه منوره را بر خود هموار نمی‌کرد.

رخدادی دیگر؛ زمانی خلیفهٔ اموی ولید بن عبدالملک قسمتی از کلیسای یوحنا را داخل بنای مسجد اموی کرد، هنگامی که عمربن عبدالعزیز رحمه الله به خلافت رسید، مسیحیان پیش او شکایت کردند و او به کارگزار خود نوشت تا آن قسمتی از کلیسا را که

۱ـ مائده/ ۸.

۲ـ منبع پیشین، ص ۲۷.

گرفته شده است به آنان بازگرداند. اگر آنان با کارگزار توافق نمی‌کردند که به جای آن قسمت که داخل مسجد شده به آنها زمین بدهد به طوری که راضی شوند مطمئناً دستور داده شده اجرا می‌شد.(۱) داستان مشهور دیگری وجود دارد هنگامی که سیدنا علی‌ﷺ در زمان خلافتش با یک مرد مسیحی بر سر یک زره اختلاف پیدا کرد، پس نزد قاضی شریح رفتند. علی‌ﷺ گفت: این زره از آن من است، آن را نفروخته‌ام و به کسی نبخشیده‌ام. طرف او گفت: زره از آن من است قاضی شریح رو به سوی علی‌ﷺ کرد و گفت: آیا دلیل و گواهی بر ادعایت داری؟ علی‌ﷺ گفت: دلیل ندارم. پس قاضی به نفع مسیحی داوری کرد. مرد مسیحی چند قدمی نرفته بود که باز آمد و گفت: من گواهی می‌دهم که این از دستورات و احکام پیامبران است و گواهی می‌دهم به لا اله الا الله و محمد رسول الله. زره از آن تو است ای امیرالمؤمنین. وقتی به سوی صفین می‌رفتید من به دنبال شما بودم. زره شما از روی شتر افتاد و من آن را برداشتم.(۲)

تکالیفی که بر اهل ذمه لازم است(۳)

تکالیفی که بر عهدهٔ اهل ذمه است به موارد زیر محدود است:

- دادن جزیه، خراج و مالیات تجارت و این وظایف مالی آنهاست.
- التزام به احکام قوانین اسلامی در معاملات عمومی.
- احترام گذاشتن به عبادات و مناسک مسلمانان.

نخست: جزیه و خراج

جزیه مالیات سالانهٔ بسیار کمی است که بر مردان بالغ و توانا لازم است و فقیران از آن معاف هستند. خراج نیز بر زمین است، اگر زمینی از نوع خراج در دست داشتند مقدار

۱ـ بلاذری، *فتوح البلدان*، صص ۱۷۱،۱۷۲.
۲ـ ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، ج ۸، ص ۴ و ۵.
۳ـ *غیر مسلمانان در جامعه اسلامی*، ص ۳۱.

مالیات آن نسبت به زمینها متفاوت است.

تفاوت میان جزیه و خراج این است که اولی با اسلام آوردن فرد ساقط می‌شود اما خراج باید ادا بشود. ذمیی که بر دین خود باقی مانده است باید یک دهم ($\frac{۱}{۱۰}$) یا یک بیستم ($\frac{۱}{۲۰}$) محصول زمین خود را ـ به تفاوت آبیاری ـ بدهد. خراج مانند مالیات املاک غیر منقولِ امروزه است و یک دهم مانند مالیات محصول کشاورزی است.

رسانه‌های دشمنان در مسخ اصطلاحات اسلامی که رابطهٔ غیر مسلمانان با دولت اسلامی را منظم می‌ساختند، نقش مهمی بازی کرده‌اند. از جمله این کلمات: ذمه، جزیه و اصطلاحاتی مانند آن است. جزیه فقط یک جایگزین برای خدمت نظامی است، خدمتی که بر مسلمانان لازم بود. به همین خاطر فقط بر کسانی از اهل ذمه جزیه لازم بود که قادر به حمل سلاح بودند.

در دو حالت جزیه از آنان ساقط می‌شود

نخست: مسلمانان از حمایت اهل ذمه ناتوان بشوند، همان‌طور که ابوعبیده بن جراح وقتی خبردار شد که نیروهای رومیان در شام گرد آمده‌اند به فرماندهان نظامی زیردست خود دستور داد جزیه‌ای راکه از اهل شام گرفته شده بازگردانند و گفت: ما اموال را به شما بازگردانیدیم؛ زیرا خبردار شدیم که لشکریانی به جنگ ما گرد آمده‌اند و ما با شما عهد کرده بودیم که از شما حمایت کنیم (و حال قادر به این کار نیستیم) اگر خداوند ما را بر آنان پیروز گرداند ما بر آن شرطهای پیشین هستیم.»[۱]

دوم: وقتی که اهل ذمه در جنگ و دفاع از سرزمین اسلام علیه دشمنان اسلام مشارکت کردند. ابوعبیده با گروه «الجراجمه» که از مسیحیان انطاکیه بودند، صلح کرد مبنی بر اینکه آنان یاور مسلمانان و جاسوس علیه دشمنان آنها باشند و در عوض از آنان جزیه

۱ـ ابویوسف، *الخراج*.

گرفته نشود.[۱] در تاریخ اسلامی جدید و قدیم دهها مثال و نمونه می‌یابیم که اهل ذمه ارتش اسلامی را یاری داده‌اند، یا همراه با آن جنگیده‌اند و این به جای جزیه بوده است.[۲]

دوم: التزام به احکام قانون اسلامی

این قضیه‌ای است که هر انسان بی‌غرض آن را می‌فهمد. در دنیای متمدن امروز کشوری یافت نمی‌شود مگر اینکه قوانینی دارد که به خاطر خواست ملت پدید آمده‌اند و تمام ساکنان آن کشور آنها را رعایت می‌کنند. یک فرد ساکن در شوروی (سابق) یا در امریکا از قوانین کمونیستی در آنجا و سرمایه‌داری در اینجا پیروی می‌کند. با وجود این، اسلام از تمام سیستمهایی که انسان شناخته است جلوتر است. اسلام به غیر مسلمانان اجازه داده است در جامعهٔ اسلامی در مورد احوال شخصی و اجتماعی خود برابر با قوانین خود رفتار کنند و مشکلات خود را نزد قضات خاص خود ببرند.

تاریخ‌نگار غربی آدام میتز در کتاب ***تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*** می‌گوید: «چون قانون اسلامی مخصوص مسلمانان بود دولت اسلامی به مردم سایر ادیان اجازه داد دادگاههای خاص خود را در کشور اسلامی داشته باشند. آنچه ما از این دادگاهها می‌دانیم این است که آنها دادگاههای کلیسایی بودند و مسئولان این دادگاهها روحانیون مسیحی بودند که در آنجا جایگاه بزرگترین قاضی را داشتند و احکام صادره از طرف آنها به مسائل ازدواج محدود نمی‌شد، بلکه شامل مسائل میراث و اختلافاتی می‌شد که تنها خاص مسیحیان بودند و دیگر اموری که دولت اسلامی با آنها ربطی نداشت.

جز امور شخصی و اجتماعی باید تابع قوانین دولت اسلامی باشند؛ چرا که آنان در حفظ مال و آبرو مانند مسلمانان هستند.

۱- بلاذری، فتوح البدان، ص ۲۱۷؛ نقل از قرضاوی، ص ۳۵.
۲- نمونه‌های زیادی را در کتاب قرضاوی مشاهده می‌کنیم، ص ۵۷.

سوم: مراعات کردن احساسات مسلمانان

بر غیر مسلمانان داخل جامعهٔ اسلامی لازم است احساسات مسلمانان و کرامت و احترام جامعهٔ اسلامی و هیبت و احترام سلطه و قدرت اسلامی را رعایت کنند. از عرفه بن حارث نقل شده است (وی از جمله یاران پیامبر خداﷺ شمرده می‌شود و در جنگهای ارتداد همراه عکرمه بن ابو جهل در یمن جنگید) که او یک مسیحی را به اسلام فرا خواند. مسیحی پیامبر اسلام را به بدی یاد کرد. عرفه شکایت او را نزد عمروبن عاص کرد. عمرو گفت: ما با آنان عهد و پیمان داریم. عرفه گفت: پناه بر خدا از اینکه ما به آنان عهد و پیمان داده باشیم تا ما را در حق خدا و رسول او آزار بدهند. ما با آنان عهد داریم مزاحم آنان در کلیساها و عبادتهایشان نباشیم و به آنان آزادی عمل برابر با دستورهای دینی خودشان بدهیم، مگر اینکه پیش ما بیایند (و از ما بخواهند میانشان داوری کنیم) و ما برابر با قانون خداوند که برای ما فرستاده است بر آنان حکم و داوری کنیم. عمرو گفت راست گفتی.

شبهاتی پیرامون این موضوع

با وجود تسامح بزرگوارانه و عدالت بی‌نظیر در رفتار و برخورد اسلام با غیر مسلمانان در دولت اسلامی، دشمنان اسلام مخصوصاً شرق‌شناسان برخی شبهات در اطراف این موضوع ایجاد کرده‌اند و هرگاه مسلمانان بخواهند که در یک جا در یکی از کشورهایشان احکام اسلامی را اجرا بکنند صدایشان بلند می‌شود و از اینجا و آنجا می‌پرسند که چه طور می‌توان احکام شریعت اسلام را بر غیر مسلمانان اجرا کرد و آیا امکان دارد که دسته‌ای از مردم ساکن در کشور به عنوان شهروند درجهٔ دو زندگی کنند...؟

از جمله مهم‌ترین شبهاتی که مطرح می‌کنند عبارتند از:

جزیه

آنان جزیه می‌دهند در حالی که مسلمانان جزیه نمی‌دهند و ما گفتیم که اگر بر آنان جزیه واجب شده، بر مسلمانان دو فرض لازم شده است: فرض جهاد و فرض زکات، با

توجه به اینکه جزیه فقط از کسانی گرفته می‌شود که قادر به جنگ باشند و جزیه در مقابل حمایت نظامی ارتش اسلام از آنان است. باز گفتیم که اگر آنان مسلمانان را در جنگ با دشمن یاری بدهند یا خدماتی برای ارتش اسلام ارایه کنند، جزیه از آنان ساقط می‌شود. با وجود این، اگر اهل ذمه اصرار دارند از مسلمانان با دادن جزیه متمایز نباشند و این نامگذاری سبب آزار احساسات آنان می‌شود حاکم مسلمان می‌تواند مالیاتی به اندازهٔ زکات که بر مسلمانان فرض است بر آنان لازم بگرداند. استاد قرضاوی در کتاب با ارزش خود ***فقه الزکاة*** این نظر را دارد.[۱]

پس لازم نیست این مالیات حتماً جزیه نامیده شود. همان‌طور که عمربن خطاب‌ﷺ از مسیحیان بنی‌تغلب به جای جزیه، صدقه می‌گرفت. به اعتبار اینکه یک نامگذاری خاص هدف نیست، بلکه آن چیزی که نام بر آن دلالت می‌کند هدف است.

مهر زدن بر پشت گردن اهل ذمه

از جمله شبهات این است که مسلمانان بر پشت گردن اهل ذمه مهر می‌زدند که این سبب‌خواری و رسوایی آنان بود.

توضیح: مسلمانان این روش را از بیزانسیها گرفته بودند؛ زیرا راه دیگری برای شناختن اهل جزیه از بقیهٔ مردم وجود نداشت. ابویوسف می‌گوید: «لازم است بر پشت گردن آنان به هنگام گرفتن جزیه مهر زده شود ...»[۲]

اکنون در این عصر می‌توان از هر وسیلهٔ دیگری که این مصلحت را محقق می‌سازد و ز شبههٔ خوار کردن فاصله دارد، استفاده کرد.

پوشش اهل ذمه[۳]

روایت شده است که عمربن خطاب‌ﷺ بر اهل ذمه شرط کرد که در لباس، زین سواری و کفش شبیه مسلمانان نباشند و در کمر خود یا بر شانه‌های خود علامتهای

۱- ج ۱، ص ۹۸ تا ۱۰۴.

۲- خراج، ص ۷۲.

۱- خربطلی، ***الاسلام و اهل الذمة***.

مشخصی بگذارند تا آنان را از مسلمانان متمایز کند. برخی این کار را به عمر بن عبدالعزیز﷫ نسبت می‌دهند. دکتر خربطلی این مسأله را روشن نموده و می‌گوید: «اگر ما تحقیقی درست دربارهٔ این دستورها که از جانب دو خلیفه صادر شده است بکنیم، به این نتیجه می‌سیم که از جمله اموری که تردیدی در آنها نیست این است که مشخص کردن لباس در چارچوب زندگی اجتماعی، با هدف بازشناساندن پیروان ادیان مختلف صورت می‌پذیرد. مخصوصاً توجه شود که ما در ابتدای تاریخ اسلام هستیم و کارت شناسایی شخصی وجود ندارد تا نژاد، دین، عمر و دیگر مشخصات را معین کند پس لباسهای متمایز تنها وسیله‌ای بود که دین فرد را مشخص کند. عربها از لباسهای خاص استفاده می‌کردند، همان‌طور که مسیحیان، یهودیان و مجوسیان پوششهای خاص خود را داشتند.

تاریخ‌نگار ترتون نیز این مسئله را مورد بررسی قرار داده است و نظر خود را در این‌باره چنین می‌گوید: هیچ گونه تردیدی نیست که هدف از نهادن تکه پارچه‌ای بر لباسها، باز شناختن مسیحیان از مسلمانان بود.(۱)

اهل ذمه در هر عصر اگر این را توهینی به خود می‌دانند می‌توانند آن را تغییر بدهند. در مجموع این کار یک وسیلهٔ اجتماعی برای شناسایی است و قصد آزار و اذیتی در کار نیست.

در پیمان نامه‌ای که میان مسیحیان جراجمه که در مناطق کوهستانی سرزمین شام می‌زیستند و مسلمانان در سال ۹۸ هـ بسته شد، تصریح شده است که جراجمه لباس مسلمانان را بپوشند.(۲)

دوستی با اهل کتاب

برخی از مسلمانان بعضی از آیات را نادرست فهمیده‌اند. مانند این کلام خداوند متعال: «مؤمنان نباید کافران را ـ به جای مؤمنان ـ دوست بگیرند.»(۳) «ای مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان دوست نگیرید.»(۴).

۱ـ ترتون، اهل ذمه.
۲ـ بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۱۶۱.
۳ـ آل عمران، ۲۸.
۴ـ نساء، ۱۴۴.

«ای مؤمنان، یهودیان و مسیحیان را که (در مقابله با شما) دوست و هوادار یکدیگرند به دوستی نگیرید و هر کسی از شما آنان را دوست گیرد جزو آنان است...»[۱]

برخی از مسلمانان از این آیات چنین فهمیده‌اند که خداوند آنان را به سختی به قطع رابطه و ترک غیر مسلمانان فرا خوانده است، اگرچه آنان از اهالی دارالاسلام و دوستدار مسلمانان و وفادار در دوستی باشند.

دکتر قرضاوی پیرامون این موضوع می‌گوید[۲]: «بازداشتن پیامبر خدا ﷺ از دوست گرفتن مخالفان به این شکل است که آنان دسته‌ای متمایز دارای دین، عقاید، افکار و مناسک خاص خود هستند، نه به این شکل که آنان همسایگان و هم وطن شما هستند. لازم است دوستی مسلمان تنها برای امت اسلام باشد نه به حساب هیچ گروه و جماعتی دیگر. هیچ نظامی دینی یا غیر دینی به پیروان خود اجازه نمی‌دهد که جماعت خود را که به آن منسوب هستند و با آن زندگی می‌کنند بگذارند و با جماعتی دیگر دوستی برقرار کنند.»

دوستی که آیات از آن باز می‌دارند دوست گرفتن کسانی است که مسلمانان را آزار داده‌اند و با خدا و رسول او مخالفت کرده‌اند و موضع دشمنی و جنگ و بیرون کردن مسلمانان از سرزمینهایشان را گرفته‌اند و یا اینکه دیگران را به این کار یاری داده‌اند. دوستی و محبت با این دسته از افراد، حرام است.

اسلام برای مسلمانان ازدواج با اهل کتاب را مباح شمرده است. لازم است زندگی خانوادگی بر اساس آرامش روانی، دوستی، محبت و دلسوزی باشد و این نشان می‌دهد که دوستی مسلمان با غیر مسلمان اشکالی ندارد. آخر چه طور ممکن است مرد زنش را که از اهل کتاب است، دوست نداشته باشد؟ و چه طور فرزند با مادر بزرگ، خاله و دایی خود، اگر مادرش از اهل ذمه باشد، دوست نشود؟

۱ـ مائده، ۵۱.

۲ـ منبع پیشین، ص ۶۹.

خلاصه بحث

اسلام ـ که دین جاویدان خداوند است ـ برترین قوانین را آورده است، قوانینی که ارزش انسان را بدون در نظر گرفتن دین، اعتقاد، رنگ، سرزمین و زبان او بالا برده است. انسان در گذشته و حال، نظامی نمی‌شناسد که تا این سطح به انسان کرامت و احترام بدهد و در آینده نیز نخواهد شناخت.

اگر ما نگاهی محققانه به ملتهای جهان بیندازیم تعصب ناپسند، کینهٔ نهان و نژادپرستی زشت و نفرت‌انگیز را مشاهده می‌کنیم که احساسات و کارهای آن ملتها را توجیه می‌کند.

تمدن اسلامی دهها قرن پابرجا بود و میدان نفوذ آن به چندین قاره کشیده شده و دهها ملت با صدها نژاد، رنگ، زبان و دین زیر سایهٔ آن زندگی کرده‌اند و همه از اعماق وجود خود یگانگی نژاد بشری و کرامت انسان را فریاد می‌زدند. امروز بر جهان، تمدن غرب (سرمایه‌داری و کمونیستی) سیطره دارد. تمام کشورهای دنیا به این دو اردوگاه تقسیم می‌شوند و از این دو تمدن پیروی می‌کنند و از افکار و اندیشه‌ها و کارهای آنان تقلید می‌کنند. این دو تمدن با بشریت چه کار کرده‌اند؟ آنچه به بشریت ارایه داده‌اند جز شعارهای پر زرق و برق و عهدنامه‌های فریبنده و سازمانهایی که از انسانیت جز اسم آن بهره‌ای نبرده‌اند، چیز دیگری نیست و کارشان ایجاد اختلاف، دو دستگی و قانونی کردن تفرقه و تأیید طغیان و تجاوز و سلطه‌گری و بیداد و محروم ساختن است.

جنگهای ویرانگر و فرسایشی میان انگلیس و فرانسه، فرانسه و آلمان (در قرنهای گذشته) جز برای چیرگی یک نژاد بر نژاد دیگر و یک زبان بر زبان دیگر و مصالح استعماری یک کشور بر مصالح استعماری کشور دیگر چیز دیگری نبود. جنگهای جهانی که سبب بدبختیهای فراوان برای بشریت شد، در راه شیطانی بود که به متولیان معبد خود وحی و الهام کرد مبنی بر اینکه برخی از اقوام بر دیگر قومها برتری دارند و نژاد آریایی از همه بالاتر است.

جنگهای پست و فرومایهٔ صلیبی که کشورهای اروپایی علیه جهان اسلام و برای خوار ساختن آن و اشغال سرزمین اسلامی و کشتن ملت آن آغاز کردند، با این شعار همراه بود: «همه را بکشید، کوچک و بزرگ را، چرا که خداوند نمی‌خواهد این نژاد لعنتی زندگی کند.»

توطئه‌هایی که کشورهای غربی برای تقسیم دولت اسلامی عثمانی چیدند سبب سقوط دولت اسلامی شد و افراد طمع‌کار در این کار به خواسته‌های خود رسیدند و دولتهای منطقه‌ای خود را پدید آوردند و این دولتهای کوچک به سبب تجزیه و فرصت‌طلبیهای ناشی از آن و نژادپرستی، بدبختیهایی را تجربه کردند که با کرامت بشری در تضاد است.

در روسیه، استالین برای محکم کردن پایه‌های نظام کمونیستی، سی میلیون نفر را قربانی کرد که بیشترین آنان از مسلمان بودند. یوگسلاوی (چند سال پیش) با کشتاری عظیم تجزیه شد که حدود یک میلیون مسلمان در آن کشته شدند. در الجزایر حدود یک و نیم میلیون نفر مسلمان به دستور کلیسای فرانسوی قتل عام شدند و در زمانی دورتر در اسپانیا تمام مسلمانان را به نام دادگاههای تفتیش عقاید کشتند و حتی بر استخوان مسلمان رحم نکردند و آنها را از قبرها بیرون کردند و سوزاندند.

در اتیوپی سی سال است که کشتار مسلمانان شروع شده است و هنوز ادامه دارد. در فلسطین هنوز ملت آن آواره و دور از خاک وطن است ... و در دام توطئهٔ دو پهلوی یهودیت و صلیبیون با حمایت دنیای متمدن گرفتار شده است و هدف، از بین بردن مردم مسلمان در سرزمین فلسطین و ... است.

اگر به همهٔ کشورها بدون استثنا نگاه کنیم در آنها فاجعه‌هایی را مشاهده می‌کنیم که سبب آن برتری نژادی، زبانی، قومی و یا دینی است. حتی خود کشورهای مسیحی نیز از این بلایی که بر دیگران آوردند بی‌بهره نماندند. آزار و اذیت یهودیان در غرب صلیبی و آزار و شکنجهٔ پروتستانها در کشورهای کاتولیکی و کاتولیک‌ها در کشورهای پورتستان، همهٔ اینها بر فاسد بودن پایهٔ اخلاقی که این دولتها بر آن استوار شده‌اند دلالت می‌کنند. مصلح دین مسیح، لوتر، به پیروان خود می‌گوید: «هر یک از شما توانست باید این کشاورزان شورشی را بکشد، خفه کند و یا سر ببرد،[1] آشکارا یا به پنهانی آنان را بکشید.» بریفولت می‌گوید: تخمین تاریخ‌نگاران نسبت به انسانهایی که مسیحیت در اروپا کشته ست میان دست‌کم هفت میلیون و دست بالا بیست و پنج میلیون در نوسان است.[2]

۱ـ البیطار، ندیم، ***ایدئولوژی انقلابی***، ص ۷۱۰.
۱ـ عبده، محمد، ***اسلام و مسیحیت***.

زشتی این رقم هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم جمعیت اروپا در آن زمان نسبت به اکنون بسیار کمتر بوده است.

توجیه تربیت‌دهندگان این کشتارها سخنی بود که در تورات آمده است:

«عبادتگاههای آنان را تخریب کنید. ستونهای آنان را در آتش بیفکنید و تمام عکسهایشان را بسوزانید و تمام مردان، زنان و بچه‌های داخل آن را بسوزانید.»

تمدن گذشته و آیندهٔ آنان این است. با وجود این، مسلمانان را مورد تعقیب قرار می‌دهند و آنان را به تعصب دینی متهم می‌سازند و اگر گروهی از مسلمانان تلاش کنند تا شریعت اسلام را در کشور خود اجرا کنند، صدای خود را بلند می‌کنند و از بشریت و ضمیر او یاری می‌طلبند تا جلوی تروریسم را بگیرد. و شماری از مسلمانان نادان نیز آنان را در این ادعایشان تصدیق می‌کنند و سخن دشمنان را تکرار می‌کنند که شریعت اسلام برای زندگی امروزی شایستگی ندارد.

فصل هیجدهم

مسلمان دعوتگر، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال هیچ پیامبری در امتهای پیشین نفرستاد مگر اینکه او را دسته‌ای افراد خاص و اصحاب بود که به سنت او عمل و دستور او را اجرا می‌کردند. سپس بعد از آنها گروهی جانشین آنان شد که گفتند آنچه نمی‌کردند و انجام دادند آنچه را که بدان فرمان داده نشده بودند. پس هر کسی با دست با آنها جهاد کند او مؤمن است و هر کس با زبان با آنها جهاد کند مؤمن است و هر کس با قلب با آنان جهاد کند مؤمن است و پایین‌تر از آن ذره‌ای از ایمان وجود ندارد.»(۱)

این حدیث صحیح یکی از مهم‌ترین مباحث اسلامی را که در مورد آن بحثهای زیادی شده است در بر می‌گیرد. قضیهٔ واجب و تکلیف مسلمانان و ضرورت کار دست جمعی و گروهی و فرض بودن امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با دست و زبان و دست‌کم با قلب، همهٔ این امور قضایایی هستند که برای توضیح آنها مقداری درنگ می‌کنیم تا آنچه را فهم آن مشکل است توضیح بدهیم و آنچه را برخی تلاش کردند ترسناک جلوه بدهند، ساده و کوچک کنیم.

۱ـ صحیح مسلم.

نخست: قضیهٔ امر به معروف و نهی از منکر

خداوند متعال می‌فرماید: «و باید از میان شما گروهی باشند دعوتگر به خیر که به نیکی فرمان دهند و از ناشایستگی باز دارند و اینان رستگارند.»(۱)

«موضوع با اهمیتی که خداوند متعال خواسته است انجام آن را به عهدهٔ امت مسلمان بگذارد، در این آیه با دو اصطلاح بیان شده است: یکی، دعوت به خیر و دیگری: امر به معروف و نهی از منکر ...»(۲)

اما دعوت به سوی خیر:

ابوجعفر باقر روایت می‌کند که پیامبر خداﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿و لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ و فرمود: خیر عبارت است از پیروی از قرآن و روش من.(۳)

پس معنای آیه چنین است: باید امتی (یعنی گروهی) باشند که برای نشر اسلام و اجرای آن کار کنند و از آموزه‌های قرآن کریم و سنت رسول امین در کارهای دنیا و دین پیروی کنند.

اما اصطلاح دیگر «امر به معروف و نهی از منکر» که موضوع بحث ماست:

امام غزالی در کتاب پر ارزش خود *احیاء علوم الدین* درذیل بحث امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: (امر به معروف و نهی از منکر بزرگ‌ترین محور دین است و این آن موضوع با اهمیتی است که خداوند برای انجام آن تمام پیامبران را برانگیخته است و اگر بساط آن جمع شود و علم و آگاهی و عمل به آن مورد سهل‌انگاری قرار گیرد، تمام پیام پیامبران تعطیل می‌شود، دیانت از بین می‌رود و سستی و بی‌حالی فراگیر می‌شود و گمراهی منتشر می‌شود، و نادانی رواج می‌یابد و فساد به همه جا سرایت می‌کند و جامعه غیر قابل اصلاح و سرزمینها خراب و بندگان هلاک می‌شوند؛ اما تا روز قیامت احساس هلاکت نخواهند کرد.»(۴)

۱ـ آل عمران، ۱۰۴.

۲ـ عمری، جلال الدین، *امر به معروف و نهی از منکر*، ص ۱۷.

۳ـ فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۳۸.

۴ـ غزالی، محمد، *احیاء علوم الدین*، ج ۲، ص ۲۶۹.

پس امر به معروف و نهی از منکر هدف بزرگ پیامبران بوده است. خداوند متعال، رسول خداﷺ را چنین توصیف می‌کند: «آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند.»(۱)

این کار، وظیفهٔ بزرگ امت اسلام بعد از پیامبر خداﷺ است. خداوند متعال می‌فرماید: «شما بهترین امتی هستید که برای مردمان پدید آمده‌اند، که به نیکی فرمان می‌دهید و از ناشایستی باز می‌دارید و به خداوند ایمان دارید.»(۲)

این عبادت واجب است. رسول خداﷺ می‌فرماید: «اسلام این است که خدا را بپرستی و با او چیزی را شریک نگیری و نماز را برپا بداری و زکات بدهی و رمضان را روزه بگیری و حج خانهٔ خدا بگذاری و امر به معروف و نهی از منکر کنی و بر خانواده‌ات سلام بدهی. هر کسی چیزی از اینها را واگذاشت، قسمتی از اسلام را واگذاشته است و هر کس که تمام اینها را رها کرد، به اسلام پشت کرده است.»(۳)

این امر بر مسلمان فرض است. یک کار نافله و زیادتی نیست که اگر خواست آن را انجام بدهد و اگر نخواست انجام ندهد. رسول خداﷺ می‌فرماید: «از ما نیست کسی که بر افراد کوچک و صغیر جامعهٔ ما رحم و دلسوزی نکند و به بزرگان ما احترام نگذارد و امر به معروف و نهی از منکر نکند.»(۴)

از جابر روایت شده است که پیامبر خداﷺ فرمود: «خداوند ﷻ به جبرئیل وحی فرستاد که فلان شهر را با اهل آن زیر و رو کن. پس گفت: ای باری تعالی، در میان آنان فلان بندهٔ تو هست که لحظه‌ای نافرمانی تو را نکرده است. خداوند فرمود: شهر را بر او و بر مردم آن زیر و رو کن؛ زیرا چهرهٔ او لحظه‌ای به خاطر من بر افروخته نشده است.»(۵)

محمد عبده معتقد است که امر به معروف و نهی از منکر فرض عین است؛ اما ابن تیمیه بر فرض کفایه بودن آن اعتقاد دارد.(۶) شوکانی می‌گوید: وجوب آن از کتاب و سنت ثابت است و آن از بزرگترین فرایض شریعت الهی است و اصلی عظیم از اصول آن و پایه‌ای محکم از پایه‌های آن است و با آن نظام اسلام تکمیل می‌شود و اوج

۱ـ اعراف، ۱۵۷.
۲ـ آل عمران، ۱۱۰.
۳ـ روایت از حاکم است.
۴ـ روایت از احمد و ترمذی است.
۵ـ بیهقی در کتاب «شعب الایمان» آن را روایت کرده است.
۶ـ *حسبه در اسلام*، ص ۶۶.

می‌گیرد.[۱] اگر امر به معروف و نهی از منکر در دین خداوند این همه اهمیت دارد، جوهر و اصل امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ اندیشمند اسلامی عبدالقادر عوده می‌گوید: هر چیزی که شریعت، عمل به آن را واجب شمرده است یا اینکه انجام دادن آن را برای مردم خوب و پسندیده دانسته است، در مقولهٔ امر به معروف و نهی از منکر می‌گنجد اموری مانند: نماز، روزه، حج، توحید و ... و بازداشتن از هر کار و عقیده‌ای که با شریعت مخالف است.[۲]

در اصل، امر به معروف و نهی از منکر دو کار را با هم جمع می‌کند: کار دعوت و کار تربیت و تنظیم، و این کار با یک ترتیب طبیعی به پایان می‌رسد: نخست مردم را به سوی دین خدا فرا می‌خواند، سپس به تربیت و منظم کردن کسانی که ایمان آورده‌اند می‌پردازد. موفقیت یا عدم موفقیت دعوت به این تربیت و تنظیم بستگی دارد. اگر تنظیم محکم و استوار و تربیت سالم و قوی بود، دعوت موفق شده است وگرنه ناکامی و شکست سرانجامِ حتمی آن است. به همین سبب میان دعوت و ارشاد و راهنمایی و تنظیم و تربیت رابطه‌ای قوی و محکم وجود دارد. تربیت و تنظیم بدون دعوت وجود ندارد، همان‌طور که محال است دعوت بدون تربیت و تنظیم به هدف خود برسد. بدون تردید، اموری که دعوت و ارشاد به آنها توجه می‌کند غیر از قضایایی هستند که تربیت و تنظیم به آنها می‌پردازد. بر امت اسلام لازم است برای انجام هر دو کار با هم قیام کند. یعنی برای انجام دادن فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر در داخل امت و در بیرون از آن به پاخیزد. کاری که در بیرون انجام می‌دهد دعوت و ارشاد نامیده می‌شود و آنچه در داخل امت به انجام می‌رساند، تربیت و تنظیم گفته می‌شود.[۳]

خداوند متعال می‌فرماید: «شما بهترین امتی هستید که برای مردمان پدید آمده‌اند، که به نیکی فرمان می‌دهید و از ناشایستی باز می‌دارید و به خداوند ایمان دارید...»[۴]

۱ـ فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۳۷.
۲ـ عوده، عبدالقادر، *التشریع الجنایی*، ص ۴۹۷.
۲ـ جلال‌الدین العمری، امر به معروف و نهی از منکر، ص ۱۰۹.
۱ـ آل عمران، ۱۱۰.

یعنی اینکه امر به معروف و نهی از منکر کاری در راستای دعوت مردم است که امت مسلمان برای انجام آن در میان مردم و در میان خود به آن به پا می‌خیزد. اگر امت اسلام به کارهای معروف التزام نداشته باشد و از کارهای منکر، باز نیاید، چه طور برای آن درست است که دیگران را امر و نهی کند؟ خداوند تعالی می‌فرماید: «و بدین سان شما را گروهی بهینه گرداندیم تا گواهان مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

منظور از گواه بر مردم بودن، امر به معروف و نهی از منکر کردن آنان است. برخی گمان می‌کنند که کار امر به معروف و نهی از منکر یک کار سیاسی است که فقط حاکم مسلمان باید به آن اقدام کند و کارهای امت و مردم را با استفاده از قدرت خود در معروف مستحکم کند و منکر را با استفاده از این نیرو ریشه‌کن سازد. این گمان نادرست است. خداوند متعال به رسولش فرمان می‌دهد که: «عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان.»[1]

عرف (که در این آیه آمده است) در زبان عربی همان معروف است. این آیه در سورهٔ اعراف است که در مکه نازل شده است. مسلمانان در آن هنگام دارای دولت و قدرتی نبودند. رسول خدا ﷺ با قومش جهاد کرد و آنان را به عبادت خدای یکتا فرا خواند و از آنان انواع آزار و اذیت و شکنجه‌ها را برداشت تا اینکه خداوند به او اجازهٔ هجرت داد و در مدینه دولت اسلام را تأسیس کرد و در راه خدا با کفار و مشرکان جهاد کرد. بدین ترتیب کار پیامبر خدا ﷺ را از بعثت تا زمانی که دعوتش را تکمیل کرد، می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱ـ دعوت و تبلیغ برای تمام مردم در هر جا،

۲ـ برپا کردن دولت اسلامی و اجرای فرمانهای خداوند،

۳ـ جهاد در راه خدا.

تمام این کارهایی که پیامبر خدا ﷺ انجام داده است، امر به معروف و نهی از منکر است. پیامبر از امتش خواست بعد از او این کار بزرگ را تا روز قیامت ادامه بدهند.

۱ـ اعراف، ۱۹۹.

جنبهٔ سیاسی امر به معروف و نهی از منکر

خداوند متعال می‌فرماید: «کسانی که چون در این سرزمین تواناییشان دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام کارها با خداست.»[۱]

● یعنی همان‌طور که امر به معروف و نهی از منکر جنبهٔ دعوتی و تبلیغی دارد، جنبهٔ سیاسی نیز دارد؛ یعنی از امت اسلام و صاحبان قدرت و مسئولانشان خواسته می‌شود شریعت الهی را که فرضی از جانب خداوند است، در زندگی اجرا کنند. انجام دادن این فرض از مهم‌ترین مسئولیتها و بزرگترین تکالیف است و سستی که جای خود دارد، سهل‌انگاری نیز در هیچ قسمتی از آن جایز نیست؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر است که خصوصیات و رنگ جامعه را اسلامی می‌سازد.

● حاکم از توانایی بیشتری برخوردار است و مسئولیت او بزرگ‌تر است هنگامی که به شرع اسلام فرمان داد، امت اسلام باید بپذیرد و اطاعت کند و با او همکاری کند؛ اما اگر کار معروف را رها کرد و مرتکب منکر شد، بیشتر اهل علم بر این نظرند که اهل حل و عقد حقّ خلع و عزل او را دارند، حتی اگر به کشیدن اسلحه و برپا کردن جنگ همراه باشد.[۲]

● فرد مسلمان در جامعهٔ اسلامی در هر جایگاهی که باشد عهده‌دار مسئولیت راهنمایی جامعه و اصلاح حاکم است. هنگامی که امور پریشان شد و معروف، منکر و منکر، معروف شد، او باید به وظیفهٔ خود اقدام کند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال هیچ پیامبری در امتهای پیشین نفرستاد، مگر اینکه او را از امت دسته‌ای افراد خاص و خالص بود که به سنت و روش او عمل و دستور او را اجرا می‌کردند. سپس گروهی جانشین آنان شد که گفتند آنچه نمی‌کردند و انجام دادند آنچه را که بدان فرمان داده نبودند. پس هر کس با دست با آنان جهاد کند مؤمن است و هر کس با زبان با آنان جهاد کند مؤمن است و هر کس با قلب با آنان جهاد کند مؤمن است و پایین‌تر از آن ذره‌ای از ایمان وجود ندارد.»[۳]

۱ـ حج، ۴۱.
۲ـ *احکام القرآن*، ج ۲، ص ۴۰.
۳ـ صحیح مسلم.

هنگامی که این چنین جانشینانی آمدند و جامعهٔ اسلامی را از هدایت الهی و سنت نبوی منحرف ساختند و نصیحت و تذکر و یادآوری هم سودی نداد، بر فرزندان امت اسلام است که برای تغییر اوضاع بر حسب توان و نیرویشان اقدام کنند.

چرا امت باید مسئولیت این تکلیف را به عهده بگیرد؟

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هیچ قومی نیست که در میان آنان نافرمانی خدا صورت گیرد و آنان بر تغییرِ وضع توانا باشند، اما آن را تغییر ندهد، مگر اینکه خداوند آنان را به عذابی عمومی گرفتار می‌سازد.(۱)

خداوند متعال می‌فرماید: «پس چون پندی راکه به ایشان داده بودند از یاد بردند، کسانی راکه ناهیان منکر بودند نجات دادیم و ستمکاران را به عذابی شدید گرفتار کردیم؛ چراکه نافرمانی کرده بودند و چون در برابر آنچه از آن نهی شده بودند، گردنکشی کردند به (ایشان گفتیم) که بوزینگان مطرود باشید.»(۲)

پس عذاب خداوند به دسته‌ای رسید که نافرمانی و طغیان کرده بود و دسته‌ای راکه موعظه کرده و تذکر داده بود، خداوند نجات داد. اما دستهٔ سوم که نافرمانی نکرده بود، اما گناهکاران را از ارتکاب گناهان باز نداشته بود، به عذابی دچار کرد که بر گروه نخست فرود آمده بود.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «چون ضعف و نقصان در بنی اسرائیل وارد شد، مردی با مردی دیدار می‌کرد و می‌گفت: ای فلانی، از خدای پرواکن و رهاکن آنچه راکه انجام می‌دهی؛ زیرا انجام آن برای تو حلال و درست نیست. سپس فردا او را می‌دید (در حالی که پند را نپذیرفته بود) اما ارتکاب کارهای ناشایست مانع از این نمی‌شد که این مرد با او همراه نشود و در آب و غذا با او شریک نگردد، چون چنین کردند، خداوند در میان آنان اختلاف و تفرقه افکند و فرمود: کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند.»(۳)

آنچه از این آیات روشن و احادیث صحیح آشکار است این است که امت باید مواظب حاکم باشد تا وظیفهٔ اصلی خود ـ امر به معروف و نهی از منکر ـ را انجام بدهد

۱ـ سنن ابوداود، کتاب الملاحم.
۲ـ اعراف، ۱۶۶ - ۱۶۵.
۳ـ سنن ابوداود.

اگر در انجام وظیفه کوتاهی کرد او را نصیحت کند و اگر کوتاهی را ادامه داد او را اصلاح سازد؛ زیرا محیط فاسد مردم را فاسد می‌کند و سفاهت و نادانی انسانها به دیگران سرایت می‌کند.

مبارزه با منکر چگونه باشد؟

۱ـ هر کس با دست خود با آنان مبارزه کرد او مؤمن است.

علما دربارهٔ این موضوع زیاد سخن گفته‌اند، از جمله: بر گروه مؤمنان لازم است که با منکر مبارزه کنند و آن را با دست از بین ببرند و هنگامی که لازم شد از اسلحه استفاده کنند. علما شرط این کار را این دانسته‌اند که نهی از منکر به منکری بزرگ‌تر منجر نشود.

۲ـ هر کس با زبان خود با آنان مبارزه کند مؤمن است.

اصلاح با زبان از امر به معروف و نهی از منکر با نیرو و قدرت تقدم دارد. رسول خدا ﷺ امتی را که از بیدادگر بترسد و او را از بیداد منع نکند ملامت و توبیخ کرده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سرور شهیدان، حمزه است و کسی که در مقابل حاکمی بیدادگر به پاخاست و او را نهی کرد پس حاکم بیدادگر او را کشت.»

۳ـ هر کس با قلب با آنان مبارزه کند مؤمن است.

منظور از جهاد و مبارزه با قلب این است که اگر انسان به خاطر اوضاع و شرایطی خاص، نتوانست با دست و زبان مبارزه کند، مانند سختگیری شدید حاکم و ترس از او، در این موقع نباید از جهاد با قلب باز بماند. این مبارزه فقط ناپسند شمردن با قلب نیست که بعد از آن با ذلت دست روی دست بگذارد، بلکه منظور این است که این ناپسند شمردن به یک اندیشه تبدیل شود که این فرد این اندیشه را میان دوستان و نزدیکان خود منتشر کند تا تمام کسانی که این اندیشه را دارند جمع گردند و از آنان یک جریان ایجاد کرد تا افراد آن، یکدیگر را تقویت کنند، به طوری که برای آنان نیرویی مادی پدید بیاید که بتوانند با دست و زبان به انکار منکر بپردازند.

فصل نوزدهم

مسلمان دعوتگر میان کار فردی و اجتماعی توازن ایجاد می‌کند

در بحث «امر به معروف و نهی از منکر» گفتیم که:

۱ـ دعوت مردم به سوی خداوند کار پیامبران بوده است. خداوند عزوجل می‌فرماید: «در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از سرکشان دوری کنید.»[۱]

۲ـ این کار مهم بعد از پیامبران به امت مسلمان منتقل شد. خداوند متعال می‌فرماید: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اند، به نیکی فرمان می‌دهید و از ناروایی باز می‌دارید.»[۲]

۳ـ دعوت به سوی خدا بر هر مرد و زن واجب است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر یک از شما منکر و کار زشتی دید آن را با دست تغییر بدهد، اگر نتوانست پس به زبان در صدد تغییر آن باشد و اگر نتوانست با قلبش این کار را انجام بدهد و این ضعیف‌ترین حالت ایمان است.»[۳]

۱ـ نحل، ۳۶. ۲ـ آل عمران، ۱۱۰.

۳ـ صحیح مسلم.

۴ـ مسلمانی که به کار دعوت به پا می‌خیزد و حالات و شرایط مانع از این هستند تا با دست و زبان به مبارزه با منکر بپردازد، به ضعیف‌ترین شکل که انکار و جهاد قلبی است روی می‌آورد. اما منظور از این نوع مبارزه فقط انکار قلبی و بعد از آن پیروی از منکر نیست، بلکه این انکار باید به یک اندیشه تبدیل شود و آن را در میان همسالان، دوستان و نزدیکان منتشر کند و تمام کسانی که منکر را در قلب مورد رد و انکار قرار داده‌اند در کنار هم جمع شوند تا از آنان جریانی پدید آید که همدیگر را یاری و تقویت کنند. به طوری که بعد از آن صاحب توان مادی بشوند که آنان را به انکار با دست و زبان توانمند سازد. این چنین افرادی هستند که در هر زمان جماعت مسلمان را به وجود می‌آورند که هدف آن جمع کردن نیروهای مختلفی است که به تغییر اوضاع ایمان دارند، اما به تنهایی قادر به آن نیستند. پس نیروی خود را جمع می‌کنند تا به یک جریان غالب و مسلط تبدیل شود و دارای نیروی مادی بشوند که بر مخالفان چیره گردند. معنی این آیهٔ الهی نیز این چنین است: «و باید باشد از میان شما گروهی که به نیکی فرا می‌خوانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و آنان رستگارانند.»(۱)

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «مقصود از این آیه آن است که باید گروهی از این امت عهده‌دار این کار باشند، اگرچه این کار بر تمام افراد امت واجب است، اما انجام کاری که واجب جز به آن تکمیل نمی‌شود، ضروری و واجب است.»

۵ـ بر اساس این دیدگاه جنبشهای اسلامی در مناطق مختلف سرزمینهای اسلامی در زمان گذشته و حال به وجود آمدند. برخی از این جنبشها فقط دارای اهداف منطقه‌ای و بعضی دیگر دارای اهداف و دیدگاههای جهانی بودند. همین که اوضاع و احوال امت اسلام به سوی ضعف رفت و یکپارچگی و توانمندی خود را از دست داد و دشمنان به سوی آن هجوم آوردند یا حاکمان در آن شروع به بیدادگری و سازشکاری با دشمنان کردند، برای بازگرداندن امر و به وضع درست آن و بازگرداندن امت به سوی دینش، مردانی خدایی این وظیفه را به عهده می‌گیرند و اینان در هر زمان و مکان پیشگامان جنبش اسلامی هستند.

۱ـ آل عمران، ۱۰۴.

۶ـ در این عصر و زمان در حالی که امت اسلام شخصیت مستقل خود را از دست داد و دشمنان در آن به تاراج و غارتگری سرمایه‌های آن پرداختند و یکپارچگی آن را به تفرقه تبدیل ساختند و به استعمار آن مشغول شدند و سرزمینهای آن را از دستش گرفتند و احکام شریعت را با قوانین وارداتی ساختهٔ بشر تغییر دادند و اسلام را از دایرهٔ تأثیرگذاری خارج ساختند، جنبشهای اسلامی به وجود آمدند که مهم‌ترین آنها، جنبش اخوان المسلمین در سرزمینهای عربی، جماعت اسلامی در شبه قارهٔ هند، حزب سلامت و رفاه ... در ترکیه، حزب ماشومی در اندونزی و تعداد بسیار زیادی از جنبشهای اسلامی دیگر، که با جنبشهای بزرگ بالا رابطهٔ فکری یا تنظیمی داشتند.

۷ـ این جنبشهای اسلامی با مقاومتی وحشیانه از جانب نیروهای مختلف قدرت طلب رو به رو شدند. در بیشترین مواقع جنبشهای اسلامی با نیروهای مخالف خود همسنگ و هم تراز نبودند و با آنها از جهت توان و نیرو تناسبی نداشتند. یک جوان بی‌دفاع و بی‌سلاح چه طور می‌تواند با نیرویی که صاحب ارتش، اسلحه، زندان و بازداشتگاه است مقابله کند؟ این جنگ هنوز ادامه دارد و کفهٔ ترازوی این جنگ نزدیک است که به نفع یاران جنبش اسلامی سنگینی کند. بیدادگری هر چند که اوج بگیرد و غالب شود سرانجام آن سقوط، تباهی و نابودی است. راست گفته است خداوند بزرگ آنجا که می‌فرماید: «و ما می‌خواهیم بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده‌اند منت نهیم (و نعمت دهیم) و ایشان را پیشوا گردانیم و ایشان را وارث گردانیم.»(۱)

۸ـ جنبش اسلامی دارای یک سری عناصر است از جمله:

نخست: زیر بنا و پایهٔ مردمی و طبیعت رابطهٔ میان این دو.

دوم: طبیعت و سرشت تنظیم و اهداف آن.

سوم: برنامهٔ تربیتی که ساختار فرد و جامعه را بر می‌گرداند.

ایرادی ندارد که این عناصر را مقداری توضیح بدهیم و آنها را تجزیه و تحلیل کنیم و اختلاف نظر دربارهٔ آنها را برشماریم. باشد که از این کار سودی عاید شود.

۹ـ تنظیم به چه معنا است؟

۱ـ قصص، ۵.

تنظیم به تجمعی انسانی گفته می‌شود که برای هدفی مشخص تلاش می‌کنند و کسی را به عنوان رئیس خود بر می‌گزینند که او امیر آنهاست تا کارهایشان را برابر با بخشنامه‌هایی که روی آن اتفاق دارند منظم کند و وجود تنظیم را حفظ و اهداف آن را محقق و رابطهٔ میان رهبر و سطوح پایینی را برابر با آموزه‌های قرآن برقرار سازد. امکان دارد که تنظیم و سازمان اسلامی تلاش کند از سیرهٔ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حالتهای متفاوت زندگی‌اش پیروی کند. به تعداد تفسیرها و اجتهاداتی که برای کارهای پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شده است، ما انواع مختلفی از تنظیمها را با اهدافی متفاوت مشاهده می‌کنیم.

● برخی معتقدند که تنظیم فقط تعدادی افراد کم و انتخاب شده را در بربگیرد که دارای دانش، فرهنگ، اخلاق، جایگاه اجتماعی و توانایی برای خدمت کردن برای پیشبرد کار دعوت و بعد از این رهبری توده‌ها به سوی هدف باشند. این دسته شبیه پیش قراولان در زمان ما هستند.

● برخی را نظر بر این است که تنظیم چارچوبی است که باید همهٔ مردم را شامل شود و در آن مقدار معینی از آمادگی و تربیت را دریافت کنند و مقدار حجم تنظیم با افزایش فعالیت اعضا و ملحق شدن عناصر جدید اضافه می‌شود و با این افزایش رضایتمندی در تنظیم کامل می‌گردد؛ زیر ا هر فرد به همراه و همکار خود در تنظیم نگاه می‌کند، در حالی که به دیگران به دیدهٔ شک و بی‌اعتمادی می‌نگرد. سازمانها و تنظیمهای اسلامی هر دو نوع را دارند، در حالی که جماعت اسلامی در پاکستان شروط عضویت را سخت می‌کند و جز نخبگان کسی دیگر را در میان اعضای خود نمی‌پذیرد. حرکت اخوان المسلمین در این شروط با تساهل برخورد می‌کند و هر دو راه، یک سری مزایا و یک سری عیبها دارد.

ظاهراً راه درست‌تر این است که تلفیقی از دو روش اختیار شود. تنظیم نباید به فزون ساختن تعداد جمعیت مشغول شود، به طوری که تمام وقت و نیروی آن را به خود ختصاص دهد. همچنین نباید به یک مجموعهٔ نخبه اکتفا کند و ارتباط خود را با جامعه نطع کند. به هر حال باید توجه کرد که همیشه تغییرات را یک گروه نخبه که جامعه را هبری می‌کنند، پدید می‌آورند.

۱۰ـ رابطهٔ میان دین و سیاست

فرا خوان به جدایی دین از سیاست بحثی قدیمی است؛ اما در قرن پیشین و این قرن به یک عرف سیاسی ثابت تبدیل شد. این فراخوان در اصل از کلیسای غرب برخاسته است و از این سخن که به حضرت عیسی نسبت داده می‌شود: «آنچه را مال قیصر است برای او واگذار و آنچه را از آن خداست به خدا بده.»

در اسلام این نوع فهم پذیرفته شده نیست و اسلام آن را بر نمی‌تابد. اسلام دینی است که تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود، جنبه‌هایی مانند: جنبهٔ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در آنها جهاد و مبارزه، عبادات و عقاید همگام و همراه می‌آیند. این نوع تقسیمات را نمی‌پذیرد. کشورهای غربی که با دسیسه‌چینیهای خود دولت خلافت اسلامی را سرنگون و سرزمین اسلامی را اشغال کردند و اوضاع و احوال فرهنگی، سیاسی و قانونی را بر این سرزمینها حاکم گرداندند که اسلام آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا این وضع فقط خدمتگزار اهداف استعمارگران است. از جمله مسائلی که مطرح کرده‌اند بهتان «جدایی دین از سیاست» است. متأسفانه برخی از تنظیمهای اسلامی را مشاهده می‌کنیم که در این مسیر حرکت می‌کنند و راه خود را از سیاست دور ساخته‌اند. می‌توانیم بگوییم که: هدف اصلی تنظیم و سازمانهای اسلامی برپا کردن حکومت اسلامی و تطبیق دادن قانون اسلامی است و هرگونه دوری از این هدف نوعی انحراف از اسلام است. قریش در مکه با دعوت اسلامی به این خاطر مخالفت و مبارزه نکرد که به سوی خدای یکتا فرا می‌خواند، بلکه به این خاطر با او جنگید که دعوت اسلامی می‌خواست سلطه و قدرت خدا را جایگزین سلطهٔ قریش بگرداند.

۱۱ـ پنهان بودن و علنی بودن

این نیز از دیگر قضایای بسیار مهم است که سازمانها و جماعتهای سیاسی به طور عموم و جماعتهای اسلامی به طور خصوص با آن رو به رو هستند. تمام حرکتهای اسلامی کار خود را به طور آشکار شروع کردند و از مردم خواستند از حق مشروع خود در راستای تغییر دادن جامعه با روشهای صلح‌آمیز استفاده کنند، زیرا قوانین بشری و حقوق بشر و قوانین دینی، آزادی بیان و نوشتن و گرد آمدن را برای انسان تضمین کرده‌اند. اما فشار و سختگیری‌ای که در برابر دعوتگران اسلام اعمال شد، آنان را از یک حرکت آشکار و علنی به پنهانی و زیر زمینی بودن کشاند.

شکل طبیعی این جریان آن است که مسلمانان این وضع را حالتی استثنایی بدانند و برای گذر از آن و بازگشت به وضع علنی و آشکار فعالیت کنند؛ اما برخی از تنظیمها پنهانی بودن را ادامه دادند و دعوت و تنظیم را با هم درآمیختند و دعوت را به دالانهای پنهانی کشاندند ـ جایی که محل دسیسه‌چینی و انحراف دعوت است ـ پس به نام فعالیت سرّی، فضیلت کشته می‌شود و رذیلت منتشر می‌گردد و افراد عادل محاکمه می‌شوند و مجرمان و گناهکاران تبرئه می‌شوند. اوباشان و اراذیل بالا می‌روند و صاحبان فضیلت خوار می‌گردند. باید توجه کرد که در دالانهای فعالیت سری و به نام اسلام، تمام حرکتهای باطنی پدید آمدند و سپس منحرف شدند و به عقاید و عظمت اسلام حمله‌ور گشتند. در لانه‌های فعالیت سرّی فراماسونری رشد کرد و تمام گروههای منحرف که یهودیان و صلیبیها برای سیطره بر جهان و مبارزه با اسلام به وجود آورده‌اند، به طور پنهانی پدید آمده‌اند و فعالیت می‌کنند.

آیا در مقابل قدرت طغیانگری که با اسلام می‌جنگد، پنهانکاری سودمند است؟ وقتی که با نهادن یک قطعه گیرنده و فرستندهٔ صدا در هر جا می‌توان تمام سخنان گفته شده را دریافت کرد و یا وقتی که با انواع شکنجه می‌توان هر اعترافی را گرفت [خواه کاری شده باشد یا نشده باشد، آنها اعتراف مورد نظر خود را می‌گیرند.]

با وجود این، احوال جوانان مسلمان را در دالانهای فعالیت سرّی کشاندن و آن را جزو اساسی دعوت شمردن، از دست دادن فرصتی تاریخی برای کار و فعالیت اسلامی است، فرصتی که هرگز دوباره به دست نخواهد آمد.

در جوّ پنهانی کافی است که یک سخن گفته شود تا آن به یک حقیقت غیرقابل تردید تبدیل گردد. کاملاً مانند جملات کاهنان نه گویندهٔ آن دلیلی ذکر می‌کند و نه آقایانی که آن را می‌شنوند دلیلی مطالبه می‌کنند. چه طور می‌توان دلیل ارایه کرد یا درخواست دلیل کرد، در حالی که همهٔ امور پنهانی است. به نام این فعالیت سرّی و به برکت آن، عمیق‌ترین اختلافات غیرقابل حل پدید آمده است و بدترین درگیریها، بدون دلیل قانع کننده روی داده است. این فعالیت، غیر از آن فعالیت بود که دعوت اسلامی در مکه از سر گذراند و در آن صف اسلامی را منظم و خود را برای درگیری طولانی با شرک آماده ساخت که در خلال آن مدت، مسلمانان معنای اسلام و دعوت را به شکل فراگیر

آموختند تا در میان رفتار و عمل و دعوت آنان تناقضی روی ندهد.[۱]

دیدگاهی که برخی از نویسندگان مسلمان در این‌باره ارایه می‌دهند و برای پنهان‌کاری فلسفه‌بافی می‌کنند و اینکه آن از ضرورتهای فعالیت اسلامی است. از اشتباهاتی است که آنان دچار شده‌اند و بدترین آثار و نتایج را دارد.

۱۲ـ رهبری

هر جماعت و گروهی باید یک رئیس داشته باشد. این واقعیتی است که شریعت آن را پذیرفته و به آن دستور داده است و عقل سلیم نیز به آن دست یافته است. در حدیث شریف آمده است: «سه نفر که در تنهایی در سرزمینی به سر می‌برند باید یکی را بر خود امیر بگردانند.» (بدون امیر بودن، برای آنان درست نیست).

ابن تیمیه در شرح این حدیث می‌گوید: «رسول خدا ﷺ امیر ساختن یک نفر را در تجمعی کم که به سفر می‌روند لازم گردانده است تا آنها را به امارت در سایر تجمعات بشری متوجه کند؛ زیرا خداوند عزوجل امر به معروف و نهی از منکر را واجب ساخته است و این جز با نیرو و امارت ممکن نیست.»[۲]

رهبری به انجام کارهای زیر اقدام می‌کند:

- به ادارهٔ جماعت.
- برنامه‌ریزی برای آن.
- مشخص کردن اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت.
- انتخاب وسایلی که به آن اهداف می‌رساند.
- اجرا کردن برنامه.
- به وجود آوردن دستگاهی که پیگیر اجرا و بر آن ناظر باشد.[۳]

۱ـ طحان، مصطفی محمد، *فی التدریب التربوی*، ص ۱۴۰.

۲ـ زیدان، عبدالکریم، *اصول الدعوة*، ص ۴۶۴.

۳ـ مؤلف، *القیادة فی العمل الاسلامی*.

وقتی که تمام این وظایف مهم به عهدهٔ رهبری حرکت در تنظیمهای اسلامی هستند، پس رهبری باید دارای شایستگیهای بسیار بالایی نه تنها در امور شرعی بلکه در تمام زمینه‌های معرفت بشری باشد.

رهبری باید دربارهٔ مدیریت از آگاهی بالایی برخوردار باشد

عناصر مناسب را چگونه انتخاب کند؟

چگونه آنها را آماده سازد و سطح آنان را به طور مدام بالا ببرد، و برابر با تواناییهایشان آنان را به خوبی توجیه کند؟

چگونه آنان را منظم کند و شکل بدهد؟

چگونه می‌توان از آنان استفاده کرد و به وسیلهٔ آنان اهداف را محقق ساخت؟

از جمله وظایف رهبری

فرد مناسب را در جایگاه مناسب قرار دهد.

اعتماد و یقین ببخشد و کارایی و شایستگی بدهد و در تولید و نتیجه محاسبه کند.
توانایی با توجه به مسئولیتها رشد می‌کند و افزایش می‌یابد.

- کار را پی‌گری کند و به گزارشها اکتفا نکند.
- رهبری اسلامی باید از درجهٔ بالایی از شایستگی اسلامی و شناخت علوم متنوع روز برخوردار باشد.
- رهبری اسلامی باید نگهبان اصول و امانتدار مفاهیم و اندیشه‌هایی باشد که به آنها فرا خواند.
- رهبر اسلامی باید الگوی شایسته، عاقل، شجاع، بردبار و حلیم، با گذشت، مهربان، دارای پشتکار، وفادار به عهد و پیمان، راستگو، تیزهوش، حاضر جواب و دارای سینه‌ای بی‌کینه باشد تا سخن‌چینی و تهمت و بدگویی را نپذیرد.
- رهبر اسلامی باید برای خود دوستانی صالح و نیک اختیار کند.
- او باید قبل از هر چیز از اجرای اصول شوری در تمام جایگاههای تصمیم‌گیری مطمئن باشد.

رهبری مسئول کارش است. اگر کوتاهی کند و یا مرتکب اشتباه شود مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد. باید گفت که با وجود اینکه رهبری در کار و فعالیت اسلامی یک عنصر بیش نیست، اما مهم‌ترین عنصر است. تمام تصمیمهای مهم تاریخ به یک رهبر موفق ارتباط دارند. رهبر کسی نیست که با پیش آمدن فرصتهای موفق کامیاب و پیروز می‌شود، بلکه رهبر کسی است که ناامیدی را به امید و سختی را به آسانی و واماندگی را به مثبت‌اندیشی و شکست را به پیروزی تبدیل می‌کند.

۱۳ـ بیعت

بسیاری از مواقع درک از رهبری یک جماعت اسلامی (به هر نامی که باشد) و خلافت و رهبری دولت اسلامی با هم در می‌آمیزد. اگر قیام یک فرد مسلمان علیه دولتی که به شریعت خدا حکم می‌کند از گناهان کبیره شمرده می‌شود، اما خروج او علیه جماعت اسلامی این حکم را ندارد. برخی از نویسندگان اسلامی در این زمینه مبالغه کرده‌اند و بیعت را عهد و پیمان برای اطاعت شمرده‌اند، مانند اینکه شخص با امیر خود پیمان می‌بندد که تسلیم دیدگاه او در امور فردی و مسلمانان باشد، و در هیچ یک از این قضایا با او مخالفت نکند و در حالتهای خوشی و ناخوشی به آنچه در حد توان از او خواسته شده عمل کند.(۱)

ما معتقدیم که بیعت بر اسلام و بر مبارزه و جهاد گرفته می‌شود، اما آن بیعتی که در تنظیم اسلامی فرد، به رهبرش می‌دهد یک معامله است که فرد امیر را وکیل خود می‌سازد تا در امور تنظیم برابر با ضوابط شرعی و قانونی که آیین‌نامه‌های دعوت به آن اقرار دارند عمل کند. اگر رهبر به این پیمان وفا کرد افراد بر او حق شنیدن و اطاعت کردن در کارهای معروف دارند و اما اگر عقد و پیمان خود را شکست، دیگر بیعتی ندارد.

۱۴ـ ارکان بیعت

در کتابچهٔ تعالیم، امام حسن البنا ارکان بیعت را ذکر می‌کند و می‌گوید: آنها ده تا هستند: فهم، اخلاص، عمل، جهاد، قربانی و فداکاری، اطاعت، ثبات و استقامت، استقلال، برادری و اعتماد.

۱ـ یکن،فتحی، انتسابم به اسلام چیست؟ ص ۱۶۵.

پس فرد در حرکت اسلامی با رهبرش بر اساس این ارکان بیعت می‌کند. اگر رهبر بخشی یا همهٔ آنها را رعایت نکند، فرد خود به خود از بیعت یا از عقد و پیمان وکالت که به خاطر گرداندن امور به او داده بود، آزاد می‌شود.

۱۵ـ شورا و عدالت

شورا اساس ارتباطات متقابل مسلمانان است و عدل، شرط ایجاد ارتباط درست میان رهبر و پیروان است. همان‌طور که شورا یک اصل قانونی است که تمام ارتباطات رهبر و پیروان است و همان‌طور که شورا یک اصل قانونی است که تمام ارتباطات در هر گروه کوچک یا بزرگ اسلامی بر آن استوار می‌شود، همین‌طور گونه‌ای اخلاق اسلامی است و یک صفت لازم برای مؤمنان راستین که به خدایشان لبیک گفته‌اند. خدای تعالی می‌فرماید: «کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند و نماز را برپا داشته‌اند و کارشان رایزنی با همدیگر است و از آنچه روزیشان داده‌ایم می‌بخشند.»[1]

شورا هم بر حاکم و هم بر ملت واجب است. نتائج شورا هرچه باشد لازم الاجراست. باید دقت کرد که شورا بدون اطلاعاتی که مسئول یک بخش برای بقیه ارایه بدهد مفهومی ندارد. اختلاف نظر در شورا سبب دشمنی نخواهد شد. ترک مشورت و شورا همان‌طور که سبب اصلی سقوط امت گشت، سببی کافی برای عزل رهبر یک حرکت اسلامی یا خلیفه نیز هست.

عدلی که اسلام به آن فرا می‌خواند یک عدل مطلق است و آن ایجاد مساوات در بین مردم است. خداوند متعال می‌فرماید: «و هنگامی که میان مردم داوری کردید به عدل و انصاف داوری کنید.»[2]

عدل می‌تواند یک صفت و ویژگی فردی باشد، هم چنان که می‌تواند صفت جامعه باشد و همان‌طور که اساس حکومت‌داری است، رفتار و معاشرت با هم نیز هست. با ضعیف قبل از قوی و با کوچک قبل از بزرگ با هم پیمان و ذمی مانند مسلمان کاملاً برابر، هر کسی که مسئول قسمتی از کارهای مسلمانان شد حاکم باشد یا امیر دسته‌ای خاص از مسلمانان، از نخستین وظایف او عدالت در میان زیردستان و عموم مردم است.

۱۶ـ اطاعت و پیروی

۱ـ شوری، ۳۸. ۲ـ نساء، ۵۸.

شنیدن و اطاعت کردن، وظیفهٔ اعضای حرکت اسلامی در مقابل رهبر آنان است. وقتی که رهبر وظایف و تکالیف خود را نسبت به دیگران انجام داد، غیر معقول است که رهبر حرکت اسلامی وظایف خود در قبال خدا و امت انجام بدهد، اما کسی سخن او را نشنود و از او پیروی نکند. پیروی کردن در امور معروف امری ضروری در تمام میدانهاست؛ مثلاً در یک کارخانه کارها به خوبی نمی‌چرخد، تا زمانی که در آن مسئولی نباشد که کارگران از او حرف شنوی داشته باشند. ارتش را نمی‌توان بدون یک فرمانده قوی و صاحب نفوذ تصور کرد. در تمام میادین زندگی قضیه این چنین است. سازمانها و گروه‌های اسلامی و غیر اسلامی و دولتها و سازمانها نیز چنین هستند. اسلام به پیروی کردن از شخصی که به عنوان امیر انتخاب می‌شود تشویق کرده است. زیاد و کم بودن زیردستان تفاوتی در قضیه ایجاد نمی‌کند. باید از او شنید و اطاعت کرد تا زمانی که به گناه فرمان نداده باشد. در موقع چنین فرمانی هیچ مخلوقی را حق اطاعت نیست. امر اطاعت کردن احتیاج به یک دقت و درنگ خوب دارد تا ضوابط شرعی از یک طرف و مصالح شرعی از طرف دیگر در آن رعایت شود. این اطاعت کردن باید اطاعتی آگاهانه با چشمانی بینا و باز و نه اطاعتی کورکورانه باشد. بر رهبر حرکت اسلامی لازم است کار و مسئولیتی را که می‌خواهد به دیگران بسپارد شرح دهد و آنان را به اهمیت آن قانع سازد. اطاعتی که بعد از قانع شدن حاصل می‌شود و به همراه بینایی باشد، بهتر و همیشگی‌تر از اطاعتی است که فرد کورکورانه و بدون فهم آن را اجرا می‌کند. چقدر بدبختیها و مصیبتها از این اطاعتهای کورکورانه پدید آمده است؟ برو، این کار را بکن بکش، اجرا کن و نپرس. اجرا کرد و بعد اعتراض کرد. این آموزه‌های اشتباه در حرکت اسلامی سبب محنتهایی شده‌اند که حرکت اسلامی هنوز از آنها رنج می‌برد...

اطاعت باید اطاعتی آزاد باشد که در آن به دنبال حق، راستی، خیر و معروف باشد. پیروی در امور منکر و گناه وجود ندارد. در یکی از سریه‌ها فرمانده که یکی از اصحاب بود آتشی روشن کرد و به بقیه فرمان داد تا در آن داخل شوند (و آنان نپذیرفتند) رسول خدا ﷺ عملکرد آنان را تأیید کرد و گفت: «اگر در آن می‌رفتید دیگر هرگز از آن خارج نمی‌شدید، دنبال حق و معروف باشید و در مقابل فرمانهای گناه، سرکشی و نافرمانی کنید.»

۱۷- تربیت و آموزش

در مبحث گذشته «امر به معروف و نهی از منکر» گفتیم که:

● امر به معروف و نهی از منکر در اصل دو عمل را در بر می‌گیرد:

● کار و عمل دعوت.

● کار و عمل تربیت و تنظیم.

این دو کار به شکل طبیعی در پی هم می‌آیند. ابتدا مسلمان مردم را به سوی دین خدا فرا می‌خواند و سپس به تربیت و تنظیم کسانی که پذیرفته‌اند می‌پردازد.

موفقیت یا شکست دعوت بر این تربیت و تنظیم مشروط است. اگر تنظیم محکم و استوار و تربیت درست و قوی بود، دعوت موفق شده است وگرنه شکست، مسیر حتمی آن است.

به همین خاطر میان دعوت و راهنمایی و تنظیم و تربیت ارتباطی قوی و محکم وجود دارد. هیچ تربیت و تنظیمی بدون دعوت پدید نمی‌آید، همان‌طور که رسیدن دعوت به هدف خود بدون تربیت و تنظیم محال است.

تربیت و آموزش تکمیل کنندهٔ دعوت و ارشاد است. این دو قضیه مربوط به امر به معروف و نهی از منکر هستند. تربیت و آموزش برای انسانی که به دعوت لبیک گفته و آن را پذیرفته و خداوند دل او را برای پذیرش اسلام گشاد کرده است. ضروری است. درست نیست که او را با فهم قدیمی و انحراف پیشین تنها گذاشت. در سنت رسول خدا ﷺ ثابت شده است که وقتی که عمیر بن وهب اسلام آورد رسول خدا ﷺ به یارانش گفت: «برادرتان را آموزش دینی بدهید و قرآن را به او آموزش دهید.»[۱]

اگر بر دعوتگران لازم است دین را به برادران خود آموزش بدهند بر خود آنان نیز لازم است توشهٔ علمی خود را در درجات بالای تربیت ربانی افزایش بدهند. کسی که علمی ندارد نمی‌تواند آن را آموزش بدهد و کسی که از تربیت درست برخوردار نیست نمی‌تواند الگویی نیکو باشد. پس با توجه به این اصل، تربیت و آموزش، برای دعوتگر و دعوت شده از گهواره تا گور ادامه دارد.

برنامه‌هایی که سازمانهای سیاسی، فکری یا دعوت اسلامی می‌سازند، سبب می‌شود تا رویکرد اعضایشان به سوی هدفی مطلوب باشد. برنامهٔ حرکتهای سکولار با برنامهٔ حرکتهای اسلامی تفاوت دارد و در میان خود حرکتهای اسلامی بر اساس تفاوت رویکردشان، برنامه‌ها با هم مختلف است. پس قضیهٔ برنامه و خط مشی در موفقیت یا شکست یک حرکت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

۱ـ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸.

فصل بیستم

مسلمان دعوتگر از مال خود انفاق می‌کند

از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا فرمود: «هیچ روزی که در آن بنده صبح می‌کند نیست مگر اینکه دو فرشته فرود می‌آیند. یکی از آنها می‌گوید: پروردگارا، به فرد بخشنده جایگزین بده و دیگری می‌گوید: پروردگارا، مال بخیل و آزمند و حریص را از بین ببر.»

این حدیث در برگیرندهٔ اصلی مهم از اصول زندگی اسلامی و نظام اسلامی است. جامعه، جامعه‌ای به هم پیوسته و متوازن در قسمتهای روحی، مادی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. اسلام فقط به یک قسمت تأکید نکرده است تا قسمتهای دیگر را رها کند. تمام قضایای انسانی را که موجود بشری با آنها مواجه می‌شود مداوا کرده است. معالجه‌ای که با فطرت او هماهنگ است. اسلام از یک طرف معالجه و از طرف دیگر تقویت می‌کند تا به سوی رویکرد درستی بیاید که خیر و خوبی انسان و جامعه در آن است.

در جوامع غیر اسلامی گذشته و حال، ارزشهای نامتعارف و نابهنجاری یافت می‌شود که سبب مسخ انسان و فطرت او می‌شود و همچنین در جوامعی که به اسلام و مسلمانی انتساب دارند، اما در عمل آن را تطبیق نمی‌دهند، انسان گرفتار بدبختی و شقاوت است؛ زیرا این جوامع مانند دستهٔ بالا رهنمودهایی را که اسلام برای فطرت بشری آورده است، تطبیق نمی‌دهد، رهنمودهایی که زندگی انسان را از تمام جوانب موزون و برابر می‌سازد.

اقتصاد اسلامی

موضوع حدیث شریف مذکور قسمت اقتصادی در زندگی مسلمان است. قبل از اینکه به شرح و معنای حدیث بپردازیم که خود واضح و آشکار است، دوست داریم خودمان را در چارچوبی قرار دهیم که اندیشهٔ اسلامی برای انسان در جامعهٔ اسلامی ترسیم کرده است. این قضیه‌ای بزرگ است، همان‌طور که هر انسانی که در جریان حوادث این روزگار به سر می‌برد، متوجه آن می‌شود. بزرگ‌ترین سیستمهای سیاسی معاصر، سرمایه‌داری و کمونیسم و سوسیالیسم دو اندیشهٔ اقتصادی هستند که اندیشه‌های مسلط در جهان بر محور آنها می‌چرخند و جهان را به سمت و سویی که می‌خواهند حرکت می‌دهند.

نظام سرمایه‌داری با در پیش گرفتن برخی روشها توانسته است فقر را در کشورهای خود ریشه‌کن کند، روشهایی چون تأمین و ضمانتهای اجتماعی. در تأمین اجتماعی هر هموطن مقداری پول در طول عمر خود می‌دهد تا در حالت ناتوانی او را تأمین کنند؛ اما در ضمانت اجتماعی، دولت است که از درآمد خود بودجه‌ای را برای فقیران و بیکاران تخصیص می‌دهد. این نظام در داخل کشورهای سرمایه‌داری حکمفرماست؛ اما در خارج از آنها وضع بسیار متفاوت و چه بسا وحشتناک است.

بدهیهای جهان‌سوم، تبدیل به‌استعماری جدید شده است. کشورهای‌فقیر روز و شب جان می‌کَنند، اما حتی از پرداخت سود وام‌هایی که از کشورهای سرمایه‌داری یا بانک جهانی گرفته‌اند، ناتوان هستند. در نتیجه سبب افزایش وام و سود آنها می‌شود و سپس بردگی و سرسپردگی بیشتر برای آقای سرمایه‌دار را در پی دارد.

اما نظام کمونیستی که در صدد اجرای نظریهٔ نجات از فقر با شوراندن فقیران بر ثروتمندان است، طبقه‌ای را بر طبقهٔ دیگر تحریک می‌کند و سبب برانگیخته شدن کینه‌ها در جامعه می‌شود و تا تعداد کشته‌شدگان میلیونی در انقلابهای سوسیالیستی بیشتر باشد، اصالت انقلاب بیشتر است. نظام کمونیستی بدون انقلاب برپا نمی‌شود و اهداف آن محقق نمی‌شود تا درگیری طبقاتی روی ندهد و یک طبقه، طبقهٔ دیگر را از بین نبرد و نظام جامعه تخریب نگردد که نتیجهٔ آن فقط ایجاد کینه است، بدون اینکه هدف اصلی یعنی بی‌نیازی اقتصادی محقق شود.

دیدگاه اسلام در این‌باره چیست؟

اسلام می‌گوید فقر و کفر با هم همراه هستند. رسول خدا ﷺ همیشه دعا می‌کرد و می‌گفت: «پروردگارا، من از کفر و فقر به تو پناه می‌طلبم.»[۱]

فقر، خطری بر اخلاق و رفتار است

اگر به طور مثال به دیدار یکی از تجمعات بشری در اردوگاههای آوارگان دنیا[۲] بروی، متوجه می‌شوی که چگونه حرمت آدمی وقتی یک خانواده ۶ - ۵ نفری در یک اتاق سه در چهار متری زندگی می‌کند از بین می‌رود، حتی در آنجا متوجه می‌شوی که چگونه انسانیت، اخلاق و رفتار او در هم کوبیده و له می‌شود. اگر به آمار فسادهای اخلاقی و اجتماعی در این تجمعات مراجعه کنی، متوجه خطر فقر بر اخلاق و رفتار خواهی شد.

فکر درست با فقر پدید نمی‌آید

آیا می‌توانی تصور کنی فردی با شکم خالی بتواند به خوبی دربارهٔ ملتش فکر کند. آیا آنچه را از امام محمد بن حسن شیبانی شاگرد امام ابوحنیفه نقل شده است نشنیده‌ای؟ هنگامی که کنیزش به او خبر داد که آرد خانه‌مان تمام شده است به او گفت: خدا کارت را سر و سامان بدهد، چهل مسئله از مسئله‌های فقهی را از سر من پراندی. از امام ابوحنیفه روایت شده است که گفت: با کسی که در خانهٔ خود آرد ندارد مشورت مکن.

در سایهٔ فقر خانواده در معرض فروپاشی و آبرو در معرض اهانت، و احترام و کرامت در معرض نابودی و اخلاق ستوده در معرض سقوط قرار می‌گیرد. خداوند بر علی رحم کند که فرمود: «اگر فقر به شکل مردی بر من آشکار شود، او را خواهم کشت.»

بیش از این و خطرناک‌تر از این، فقر وحدت جامعه را تهدید می‌کند و در سایهٔ آن نظام طبقاتی شکل می‌گیرد و دشمنی جای دوستی و مهربانی و جنگ و درگیری جای برادری و دسیسه‌چینی جای وحدت را اشغال می‌کند و بعد از آن جز چنددستگی و نابودی چیز دیگری حاصل نمی‌شود

۱ـ سنن ابوداود.

۲ـ اکثر آوارگان دنیا از مسلمانان هستند، فلسطینیها، افغانیها، ارتیرییها، اهالی بهار، اوگاندا، چادودهها نمونه دیگر.

این، توصیفِ درد بود، درمان آن چیست؟

درمان آن افزایش تولید از طریق کار است.

وقتی که از رهبر اسلامی نجم‌الدین اربکان رهبر حزب رفاه (حزب سعادت فعلی) دربارهٔ بهترین روش اصلاح اقتصاد کشورش و متوقف ساختن استقراض و جریان فایده و سود آن پرسیدند، گفت: «به وسیلهٔ تلاش بیشتر و بالا بردن تولید. این راه حل را اسلام نهاده است و به آن تشویق کرده و حق هر انسان قرار داده است و از جامعهٔ مسلمان و دولت آن خواسته است تا کار را برای فرزندان مسلمان تهیه کند و فرصتها را در میان آنان به طور مساوی و برابر تقسیم کند.»

به احمد بن حنبل گفتند: چه می‌گویی در مورد فردی که در خانه یا در مسجد می‌نشیند و می‌گوید: من کاری نمی‌کنم تا روزی‌ام به سوی من بیاید. احمد گفت: این، مرد نادانی است. روایت شده است که عمربن خطاب رضی الله عنه بعد از نماز افرادی را دید که در مسجد بعد از نماز چمباته زده‌اند به ادعای اینکه بر خدا توکل کرده‌اند. به آنان گفت: شما حق ندارید در مسجد بنشینید و بگویید خدایا، به من روزی بده، در حالی که می‌دانید از آسمان طلا و نقره نمی‌بارد. خداوند متعال می‌فرماید: «هنگامی که نماز جمعه به پایان رسد در زمین پراکنده شوید و از بخشش خداوند طلب روزی کنید.»(۱)

رفتن در زمین

اگر اسباب روزی برای شخصی در یک جا به علتی از علل تنگ شد، باید مسافرت کند. اسلام به این امر تشویق کرده است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مسافرت کنید، بی‌نیاز می‌شوید.»(۲) خداوند متعال می‌فرماید: «و هر کس که در راه خدا هجرت کند در زمین سرپناه بسیار و گشایش [در کار] می‌یابد.»

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده که گفت: «مردی که در مدینه متولد شده بود در مدینه درگذشت. رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر او نماز خواند و گفت: کاش در شهری که در آن متولد شده بود نمی‌مرد. مردی گفت: چرا ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت:

۱- جمعه، ۱۰.

۲- روایت از طبرانی است.

هنگامی که فرد در غربت بمیرد از محل تولد او تا آخرین جایی که در آن به سر برده است اندازه گرفته می‌شود و به همین مقدار جایگاه او در بهشت بالا می‌رود.»

آیا شنیده‌ای کلامی بیش از این، انسان را از گشتن در زمین و دنبال رزق و معرفت رفتن، تشویق کند؟

درمان دیگر زکات است

زکات یک نظام اقتصادی کامل است که در آن صاحب مال مقدار معینی از مال خود را می‌دهد که آن حق خالص فقیران محتاج ـ از مسلمانان و غیرمسلمانان ـ است که در جامعهٔ اسلامی زندگی می‌کنند. روش قرآن کریم و سنت پاک رسول خدا ﷺ این است که همیشه نماز و زکات را کنار هم می‌آورند که نشانهٔ ارتباط قوی در میان آنهاست و مسلمانی فرد، جز به این دو تکمیل نمی‌شود. نماز ستون دین و زکات گذرگاه اسلام است. هر کس از آن عبور کرد نجات می‌یابد و هر کس از آن عدول کرد هلاک می‌شود. ابن مسعود گوید: «شما به پا داشتن نماز و دادن زکات امر شده‌اید و کسی که زکات ندهد نماز او مورد پذیرش واقع نمی‌شود.»(۱)

قرآن کریم دادن زکات را از جمله ویژگیهای مؤمنان نیکوکار پرهیزگار قرار داده است و ندادن آن را از جمله صفات مشرکان و منافقان بر شمرده است. زکات معیار ایمان و دلیل اخلاص است. همان‌طور که در حدیث صحیح آمده است: «صدقه دلیل است» و آن سبب جدایی بین اسلام و کفر، ایمان و نفاق، تقوا و گناه است.(۲) زکات منت و احسانی از جانب ثروتمند بر فقیر نیست که اگر خواست بدهد و اگر نخواست ندهد، بلکه مال و ثروت از آن خداست و ثروتمند فقط حافظ و امانتدار آن است و بر او لازم است حقوقی را که بر این مال است بپردازد، حقوقی مانند زکات و ...

این‌کار می‌تواند به اختیار و پذیرش او باشد و یا به اجبار و زور قانون ... و فقیر این مال را دریافت می‌کند، به عنوان اینکه حقی خالص است. خداوندی که آفرید و همه چیز را منظم کرد و اگر این حق را به او ندادند باید برای گرفتن آن بجنگد.

۱ـ تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

۲ـ د. یوسف قرضاوی، فقر و درمان آن در اسلام، ص ۷۹.

در حالتهای استثنایی وسایل دیگری چون صدقه و ... وجود دارد که جماعت مسلمان یا دولت اسلامی برای برطرف کردن احتیاجات خود یا احتیاجات اقتصادی فرزندان خود، می‌تواند از آنها سود ببرد.

اینک مشکل در کجاست؟

مشکل در نبودن دولتی مسلمان است که حقوق فرد فقیر و ثروتمند را رعایت کند، ثروتمند را از ستم و به میل خود عمل کردن و فرصت‌طلبی و فراموش کردن وظایفش باز دارد و حق فقیر و مسکین را از او بگیرد. این کار مهم حکومت اسلامی است که سیدنا ابوبکر رضی الله عنه در خطبهٔ مشهور خود زمان عهده‌دار شدن مسئولیت خلافت آن را بیان داشت و گفت: «قوی در میان شما، نزد من ضعیف است تا زمانی که حق را از او بگیرم و ضعیف پیش شما، در نزد من قوی است تا حق او را بگیرم.»

در نبود دولت اسلامی جز هیأتهای خیریهٔ اسلامی چیز دیگری باقی نمی‌ماند تا برای انجام این نقش تلاش کنند. بر جوانان مسلمان که دردهای برادران مسلمان خود را در شرق و غرب زمین احساس می‌کنند، لازم است با این مؤسسات و هیأتها همکاری کنند و از ثروت و مالی که خداوند به آنان داده بدهند تا مال‌شان با برکت الهی جایگزین شود.

هر مسلمان باید از خود بپرسد: کسانی که از حق خودشان در یافتن کار محروم شده‌اند و مسیر زندگی باعزت در مقابل آنان تنگ شده است، چه گناهی مرتکب شده‌اند و گناه بیوه زنانی که همسرانشان مرده‌اند و ثروتی به جای نگذاشته‌اند چیست؟ و گناه فرزندان و خانواده‌های شهیدان چیست؟ و گناه بچه‌های کوچک و پیرمردان و زمین‌افتادگان و بیماران و فلج‌شدگان چیست؟ آیا واگذاشته شوند تا چرخ روزگار آنان را خرد کند در حالی که تو در خانه‌ات آرام گرفته‌ای و با خانوادهٔ خودت شادمان و مسرور هستی و مثل اینکه این کار به تو ربطی ندارد؟ و گناه دهها و صدها خانوادهٔ فقیری که میان ما زندگی می‌کنند و ثروتمندان به سبب پاکی و عدم اصرار در طلب پول، آنان را ثروتمند گمان می‌کنند، در حالی که در انتهای فقر وفاقه هستند، چیست؟ چه کسی از حال آنان با خبر می‌شود؟ چه کسی دردهای آنان را کاهش و آنان را یاری می‌دهد و احترام و عزت آنان را حفظ می‌کند ...؟

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مسکین کسی نیست که به طلب یک خرما یا دو خرما و یک لقمه نان و دو لقمه نان از جایی به جای دیگری می‌رود، بلکه مسکین کسی است که ثروتی ندارد که بی‌نیاز باشد و کسی گمان فقر به او نمی‌برد تا بر او صدقه کند و خودش از مردم نمی‌پرسد.»(۱)

گناه آن دسته از مسلمانان که در طلب علم هستند و در این کشور یا آن کشور مشغول تحصیل‌اند و راهی برای کسب درآمد ندارند، چیست؟ حقوق آنان قطع شده است، یا اینکه امکانات خانوادهٔ آنان کاهش یافته است، آیا درس را رها کنند یا رنج را تحمل کنند؟

فرزندت را یکی از آنان بشمار، حال دربارهٔ او چه طور می‌اندیشی؟ خداوند متعال می‌فرماید: «کیست که در راه خدا قرض‌الحسنه دهد تا برای او چندین و چند برابرش کند.»(۲) همچنین می‌فرماید: «داستان کسانی که اموالشان را در راه خدا می‌بخشند همچون داستان دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه‌ای یک صد دانه است و خداوند برای هر کس که بخواهد [پاداشش را] چند برابر می‌کند و خداوند گشایش‌گر داناست.»(۳)

آیا دوست نداری به خداوند قرض الحسنه بدهی تا برای تو آن را چند برابر کند تا هفصد برابر، و خداوند برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند؟

خداوند متعال می‌فرماید: «و [آنان را] ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود بر می‌گزینند و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگارند.»(۴)

رسول خدا ﷺ فرمود: «بنده می‌گوید مال و ثروت من، مال و ثروت من، در حالی که از مال و ثروتش سه چیز دارد: آنچه خورد و از بین برد، یا پوشید و پاره کرد، و بخشید و مالک شد. و جز این سه دسته او بقیه را ترک می‌کند و برای مردم می‌گذارد.»(۵)

این آیات و احادیث فقط آموزه‌هایی نبودند تا گفته شوند، بلکه به یک رفتار واقعی تبدیل شدند که مسلمانان از خلال آنها بهترین روزگاران تاریخِ خود را با دوستی عمیق و همکاری و تکافل واقعی گذراندند.

۱ـ حدیث متفق علیه است.
۲ـ بقره، ۲۴۵.
۳ـ بقره، ۲۶۱.
۴ـ حشر، ۹.
۵ـ صحیح مسلم.

مفسران از عبدالله بن مسعود روایت می‌کنند که چون این آیه نازل شد: «چه‌کسی خداوند را قرض الحسنه می‌دهد تا آن را برایش چند برابر سازد.» ابودحداح انصاری گفت: ای رسول خداﷺ، آیا خداوند متعال از ما قرض می‌خواهد؟ گفت: آری. ابودحداح گفت: ای رسول خدا، دستت را به من بده. پس دست رسول خداﷺ را گرفت و گفت: من باغ خود را به خداوند قرض دادم. ابن مسعود می‌گوید: باغ او دارای ششصد اصله نخل بود.

امام احمد از انس بن مالک روایت می‌کند که: ابوطلحه از همهٔ انصار در مدینه ثروت بیشتری داشت و دوستدارترین مال او باغی بود به نام «بیرحاء» که رو به روی مسجد بود. رسول خداﷺ در آن وارد می‌شد و از آب گوارای آن می‌نوشید. انس می‌گوید: هنگامی که این کلام باری تعالی نازل شد: «هرگز به نیکی نمی‌رسید تا زمانی که از بهترین مال خود انفاق نکنید.» ابوطلحه گفت: «ای رسول خداﷺ، خداوند متعال چنین می‌فرماید (و آیهٔ فوق را خواند) همانا دوست‌دارترین مال من باغ «بیرحاء» است و آن صدقه‌ای برای خدا باشد به نیکی و به ذخیره بودن آن نزد خداوند متعال امیدوارم.»

برادر مسلمان دعوتگر

بعد از اینکه بزرگی و اهمیت انفاق کردن را فهمیدی آیا تعجب می‌کنی از اینکه هر روز دو فرشته فرود آیند و دعا کنند که خدایا، به انفاق کنندهٔ مالی عوض بده و مال آزمند و بخیل را از بین ببر، آیا دوست نداری از انفاق‌کنندگان باشی؟

فصل بیست و یکم

دعوتگر باید مدیری موفق باشد

بر دعوتگر مسلمان لازم است مدیری موفق باشد. مدیریت از علوم جدیدی است که کشورهای غربی به طور خصوص از آن بهره برده‌اند و با استفاده از آن توانسته‌اند ساختار خود را رشد دهند و در میدانهای بسیار زیادی پیشرفت کنند و در عین حال از این پیشرفت و ترقی نگهداری کنند.

از مقتضیات مدیریت موفق، گذاشتن فرد مناسب در جایگاه مناسب است. فرد سیاسی را در جایگاه فقیه نگذارد و از اقتصاددان نخواهد که خطیب و سخنران باشد و از پیرمرد درخواست نکند که فرمانده جنگ باشد.

در حیات رسول خدا ﷺ به خوبی این مدیریت را شاهدیم. پیامبر خدا ﷺ تواناییهای جنگی خالد را می‌شناخت. پس او را برای فرماندهی لشکر انتخاب کرد و فرد دیگری را به سوی تجارت و یا صنعت می‌فرستاد. امتی که می‌خواهد خود را بسازد فردمناسب را در جایگاه مناسب می‌گذارد. از مقتضیات مدیریت موفق بعد از انتخاب عناصر مناسب برای این یا آن دستگاه، این است که به فرد انتخاب شده اعتماد کند و به او اعتبار بدهد و بر نتیجه و تولید، او را محاسبه کند. استعداد و تواناییها در مسئولیتها

شناخته می‌شود و بدون مسئولیت استعداد ضعیف می‌شود و از بین می‌رود.

از مقتضیات مدیریت موفق پیگیری و استفادهٔ درست است. درست نیست که دستگاههایی را بدون نیاز و فقط به خاطر خودشان ایجاد کرد. بسیار تفاوت است میان حرکتی که با ایجاد دستگاه کارهای خود را به پیش می‌برد و حرکتی که دستگاه‌هایی را ایجاد می‌کند، اما مورد پیگیری و استفاده قرار نمی‌دهد.(۱)

۱ـ تنظیم وقت(۲)

مقید بودن به وقت و ارزیابی ارزش زمان از عناصر پیشرفت ملتهاست. اگر ملتی را دیدی که جوانان و پیران آن در خیابانها و کوچه‌ها یا در قهوه‌خانه‌ها پرسه می‌زنند و شب و روز و صبح و شام آنان یکسان است و برای خود هدف و مقصدی نمی‌شناسند، وقتی چنین ملتی را دیدی بدان که آن ملت مرده و فاقد حیات است.

تعداد کم مسلمانان در مکه و ضعف تواناییهای مالی و تحت محاصره و تعقیب و شکنجه تا آستانهٔ مرگ قرار گرفتن و انتشار شایعات ضد و نقیض علیه آنان و سرانجام بیرون کردن آنان از خانه و کاشانه و ملک و میراثشان... تمام اینها مانع از این نشد که دولتی تشکیل بدهند که برترین نمونهٔ دولت در تمام جهان گذشته، حال و آینده شد. ارادهٔ تغییر و پیشرفت و ترقی و همگامی با برنامهٔ الهی از تاریکی و واپس‌ماندگی بسیار قوی‌تر بود.

آیا کسی می‌تواند معتقد باشد که این چند ده نفر مسلمان با سهل‌انگاری و بی‌دقتی در مسئلهٔ وقت توانستند به این همه پیروزیهای شگرف دست پیدا کنند؟ آیا با گذراندن روزها با خیالات به این هدف دست یافتند و یا با برنامه‌ریزی برای تمام لحظه‌های زندگی و گذاشتن هر ثانیهٔ عمر در جای مناسب خود؟ آنان کلام باری تعالی را تکرار می‌کردند که: «در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز مایه‌های عبرتی برای خردمندان است.» در پی هم آمدن شب و روز همان زمان است و خردمندان مسلمانانی هستند که این زمان را برای مصالح خود و جامعه و تمام بشریت به کار می‌گیرند. خداوند متعال به زمان سوگند یاد می‌کند: «سوگند به صبحگاهان»، «سوگند به

۱ـ نگارنده، *الفکر الحرکی بین الاصالة و الانحراف*، ص ۱۶۰.

۱ـ نگارنده، *فی التدریب التربوی*، ص ۹۱.

چاشتگاه» «سوگند به خورشید» و «سوگند به عصر» و «سوگند به شب و روز» همهٔ اینها برای اهمیت دادن به وقت در زندگی مسلمان و جامعهٔ اسلامی است.

ملتهای پرکار و فعال برنامه‌های پنج ساله یا ده ساله برای خود وضع می‌کنند و واقعیت را به آینده متصل می‌سازند. سپس خود را بر این اساس مورد بازخواست قرار می‌دهند. زمان می‌گذرد و دوباره باز نمی‌گردد و این آن چیزی است که حسن بصری با این کلام خود آن را بیان می‌کند: سپیده‌دم در هیچ روزی نمی‌دمد مگر اینکه با زبان حال فریاد می‌زند: «ای آدمیزاد، من روزی نو و گواه کار تو هستم از من توشه برگیر؛ چرا که هرگاه من رفتم دوباره بازنمی‌گردم.»

برادر مسلمان دعوتگر

اگر امر این‌چنین است و وقت این همه اهمیت دارد، دعوتگر مسلمان باید حسابهای خود را بازبینی کند و اولویتهای خود را مشخص سازد و تنظیم وقت را از مهم‌ترین مسائل زندگی عملی خود بسازد.

مرتب کردن وقت کار، خواب، غذا، استراحت و اختصاص دادن وقتی برای ارتباطات اجتماعی و خانوادگی از بدیهیات زندگی کسانی است که برای وقت ارزش قایلند. در روایتی از پیامبر خدا ﷺ آمده است: شایستهٔ فرد عاقل و فهمیده ـ که از جهت عقلی سالم است ـ این است که اوقات زندگی خود را به چهار دسته تقسیم کند زمانی را برای عبادت و مناجات باری تعالی، زمانی را برای محاسبهٔ نفس خود و زمانی را برای تفکر در آفریده‌های خداوند ﷻ و ساعتی را برای رفع احتیاجات خود اختصاص بدهد.[1] پروردگارا، ما از تو اصلاح وقت و برکت در آن را خواستاریم.[2]

۲ـ برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی، مشخص کردن اهداف در کاری معین و مشخص کردن وسایل مورد نیاز برای محقق شدن این اهداف با بیشترین شایستگی و کمترین هزینه است. برنامه‌ریزی وسیله‌ای است که شما را از یک مرحله به مرحله‌ای یا جلوتر منتقل می‌کند و این با اسلوبی صورت می‌پذیرد که برنامه‌ریز موافق با توان و نیروی خود انتخاب می‌کند. هر

۱ـ صحیح ابن حبان.

۲ـ دعای عمر بن خطاب رضی الله عنه.

شخص دوست دارد در کارش موفق بشود باید اسباب موفقیت را فراهم سازد. کسی که سیرهٔ نبوی را مورد مطالعه قرار می‌دهد می‌داند که پیامبر اسلام چه طور برنامه‌ریزی کرد. ایشان مراحل دعوت را به دو دستهٔ مکی و مدنی تقسیم کرد که هر دوره دارای ویژگیهای خاص خود بود که آن مرحله را از مرحلهٔ دیگر متمایز می‌ساخت. مرحلهٔ مکی را به سه دوره تقسیم کرد: دعوت پنهانی، آشکار شدن دعوت در مکه، و گسترش دعوت در خارج از مکه. این تقسیم دقیق یعنی: شروع پنهانی، آشکار شدن در مکه، گسترش در خارج از مکه ... نشان‌دهندهٔ برنامه‌ریزی محکم و دقیق است.

هجرت اول و هجرت دوم به سمت حبشه، بیعت عقبهٔ اول و دوم و تفاوت میان مفاد این دو بیعت، کاملاً با واقعیت فعلی و آیندهٔ مسلمانان در آن دوره متناسب بود، در حالی که بیعت اولی، ایمانی و اخلاقی بود، بیعت عقبهٔ دوم، سیاسی و جهادی بود و مقدمه‌ای واضح برای هجرت به سوی مدینه و برپا کردن دولت اسلامی در آنجا بود. آیا این تفاوت میان مواد بیعت اتفاقی بود یا اینکه نتیجهٔ برنامه‌ای محکم و آمادگی دقیق بود؟ آیا رسول خدا ﷺ در پاسخ دچار تردید شد، هنگامی که بیعت‌کنندگان از او پرسیدند: آیا اگر ما به بیعت خود وفا کردیم و خداوند تو را پیروز کرد، نزد قوم خود بر می‌گردی و ما را رها می‌کنی؟ رسول خدا ﷺ جواب داد: «خیر، هرگز، من در جنگ و صلح با شما خواهم بود. من از شما و شما از من هستید.»[۱]

برای اجرای برنامهٔ دقیقی که پیامبر خدا ﷺ طرح‌ریزی کرده بود به یارانش اجازه داد به وطن جدید هجرت کنند.

پیامبر خدا ﷺ شب هنگام قبل از دمیدن سپیده‌دم همراه ابوبکر از مکه بیرون شد. بر عکس مسیر مدینه یعنی به سوی یمن حرکت کرد و سه شب را در غار ثور ماند. در این مدت عبدالله پسر ابوبکر شب را به آنجا می‌آمد و در انتهای شب به مکه بازمی‌گشت و مانند فردی که شب را در مکه بوده صبح در مکه می‌گشت. هدف او انتقال اخبار مکه به رسول خدا ﷺ بود. عامر بن فُهَیره غلام ابوبکر گوسفندان را برای چرا به آنجا می‌برد تا گوسفندان رد پای عبدالله پسر ابوبکر را از بین ببرند و از شیر گوسفندان به پیامبر و همراهش بخوراند.

۱ـ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۴۲.

هنگامی که جست و جو کاهش یافت و تفتیش متوقف شد و آتش انتقام‌گیری قریش بعد از سه روز آرام گرفت، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و همراهش به راهنمایی عبدالله بن اریقط لیثی راه مدینه را در پیش گرفتند. عبدالله بن اریقط بر دین قریش بود و ابوبکر به او اعتماد و او را برای این کار استخدام کرده بود و شترها را به او سپرده بود تا سه روز بعد به غار ثور بیاید. آنچه ما در جریان هجرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده می‌کنیم برنامه‌ریزی دقیق و استفاده از تمام وسایلی است که در رسیدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و همراهش به مدینه یاری می‌کنند.

برنامه‌ریزی برای برپا ساختن دولت نمونه در مدینه در انتهای دقت استحکام و آینده‌نگری بود. مدینه در آن روزها آبادی نه چندان بزرگی بود و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تلاش و برنامه‌ریزی می‌کند در آن دولتی الگو بسازد که دولتهای بزرگ جهان از آن پیروی کنند و همیشه برای مسلمانان و غیرمسلمانان نمونه‌ای بی‌نظیر باشد. در مدینه که نخستین دولت اسلامی تشکیل شد، مسلمانان مهاجر و انصار و همچنین مشرکانی که هنوز ایمان نیاورده بودند ـ برخی از آنان در صدد ضربه زدن به مسلمانان بودند ـ و یهود، زندگی می‌کردند و در بیرون از مدینه، قریش هنوز از نابودی این دین و دولت جدید، ناامید نشده بود.

با بررسی سیره و زندگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله متوجه برنامه‌ریزی دقیق ایشان برای ساختن جامعهٔ داخل مسلمانان و برای ایجاد رابطه با یهود و دولتهای همسایه که با دقت مراقب تحولات شبه جزیره بودند، می‌شویم.

در نخستین گام مسجد نبوی را ساخت و در میان مهاجران و انصار رابطهٔ برادری ایجاد کرد و پیمان رابطه با یهود را نوشت و در ابتدا جهاد برای دفاع را اعلام کرد و بعد از آن برای ریشه‌کنی کفار اعلام جهاد کرد و چون فرصت مناسب شد با قریش پیمان صلح بست و در خلال آن با قبایل و رؤسای دولتهای همسایه تماس گرفت و با یهود تصفیه حساب کرد. در میان این نبردهای پی در پی که دولت اسلامی درگیر می‌شد، احکام و دستورهای خداوند نازل گشتند و قبل از اینکه تبدیل به آموزه‌های مکتوب شوند در دلهای مسلمانان تأثیر خود را می‌گذاشتند. برنامه‌ریزی در قسمتهای زندگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که یک فرمانده و رهبر واقعی بود، آشکار و هویداست در زندگی شخصی و در ارتباطات عمومی‌اش و در تماس با سایر دولتها و در برپا داشتن حق و عدل میان مردم، در جنگ، صلح و بستن پیمان و در تربیت مسلمانان و آماده کردن آنان برای آینده و ...

آیا بعد از این می‌توان ادعای کسانی را پذیرفت که می‌گویند برنامه‌ریزی بدعتی جدید است و در اصطلاحات مسلمانان جایی ندارد. این چنین افرادی از میراث با عظمت اسلامی چه خبر دارند؟ در حقیقت اینان فقط در زمان خود زندگی می‌کنند. برنامه‌ریزی در حقیقت گامهای حاضر را بر اساس هدایت گذشته، راهنمایی و از اکنون، برای شناخت آینده استفاده می‌کند.

تفاوت در برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی در میان ملتهای پیشرفته یک دانش، با اصول و برنامهٔ درسی خاص است و مانند بخشی از کار تولید در میدانهای مختلف زندگی، در اقتصاد، سیاست، اجتماع، آموزش و ... مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

امروزه یک کارخانهٔ پارچه‌بافی یک نوع پارچه تولید می‌کند و در چند سال بعد پارچه‌ای دیگر تولید می‌کند. سیستم برنامه‌ریزی در کارخانه، ذوق و میل جامعه را بعد از ده سال تخمین می‌زند و مقدار افزایش تولید را نیز برآورد می‌کند و سیستم برنامه‌ریزی تکنولوژی، تصمیمگیریهای لازم برای پیشرفت کارخانه و افزایش سالنهای جدید تولید را فراهم می‌سازد تا با پیشرفت مطلوب هماهنگ شود. اگر سرعت تغییر خلق و خوی مصرف مردم را بدانیم اهمیت سیستم برنامه‌ریزی را درک خواهیم کرد.

اما در دنیای سیاست برنامه‌ریزی بسیار مهم‌تر و حساس‌تر است.

یک دولت بزرگ که بر یک سرزمین سلطه یافته است و در قبال آن یک برنامهٔ روشن دارد، همیشه برنامه‌های خود را بر اساس طرحهای سازمانهای برنامه‌ریزی، منظم می‌کند، زمانی به آن خودمختاری می‌دهد و سپس حکومت را به فرزندان همان آب و خاک می‌سپارد و سیستم و سازمان برنامه‌ریزی مدت هر نوع از حکومت کردن را به دولت سلطه‌گر اعلام می‌کند. همچنین دستاوردهای هر دوره را نیز معین می‌کند و برای تغییراتی که در این مدت باید پدید بیاید، برنامه‌ریزی خاص می‌کند. اموری مانند، سکولار کردن قوانین، استقرار یافتن حکومتی از نوع غربی، انتشار خلق و خوی زندگی غربی و در انتهای مرحله، حکام سرزمین، از همان آب و خاک خواهند شد اما رفتار و عملکرد آنان کاملاً با خواستهٔ استعمار یکی خواهد بود.

ایرادی ندارد که در میان برنامه‌ریزی آنان و برنامه‌ریزی ما مقایسه‌ای صورت بگیرد.

شریف مکه در ابتدای قرن بیستم برنامه‌ریزی کرد دولتی بزرگ پدید بیاورد که تمام عربها را شامل شود و او پادشاه آنان باشد و پادشاهی در نسل او باقی بماند. برای این هدف با انگلستان تماس گرفت و شروع این کار را به عنوان انقلاب بزرگ عربی اعلان کرد ... اما نتیجهٔ آن چه شد؟ حجاز تسلیم ملک عبدالعزیز بن سعود و فلسطین تسلیم یهود شد تا در آنجا برای خود کشوری تأسیس کنند و سوریه به دو قسمت شد. یک قسمت آن لبنان بود که آن راتحویل مارونیها داد و قسمت دیگر که تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت و عراق زیر سلطهٔ انگلستان واقع شد و زندگی شریف حسین به آوارگی در قبرس پایان یافت. این نمونه‌ای از برنامه‌ریزی ما بود. اما به برنامه‌ریزی یهود برای درست کردن یک وطن ملی در فلسطین برای خودشان توجه کنید. هرتزل کتاب مشهور خود **دولت یهودی** را نوشت و تمام یهود دنیا را برای مشارکت در کنفرانسهای صهیونیسم فرا خواند. بعد از پایان یافتن نخستین کنفرانس که در «بال» سوئیس منعقد شده بود، روزنامه‌نگاران از هرتزل پرسیدند: چه کار کردید؟ پاسخ داد: طرح تأسیس دولت یهودی را ریختیم ... پرسیدند: این دولت کِی پدید خواهد آمد؟ جواب داد: شاید بعد از پنج سال، اما بعد از پنجاه سال حتماً پدید خواهد آمد؛ عملاً نیز بعد از پنجاه سال پدید آمد. خواننده گمان نبرد که برنامهٔ یهود برای پدید آوردن اسرائیل ساده و آسان بود، بلکه کاملاً برعکس کاری بسیار پیچیده بود. آنها در ابتدا برای خریدن سلطان عثمانی و خرید فلسطین با پول و روی آوردن به دولت آلمان برای قانع کردن استانبول به برنامه‌های یهود تلاش کردند و چون تمام این طرحها با شکست منتهی شد، یک راه باقی ماند و آن از بین بردن امپراتوری عثمانی بود و عملاً آن را از درون درهم شکستند و دولت عثمانی را وارد جنگ جهانی اول ساختند تا به اهداف خود برسند و فلسطین را تحت قیمومیت بریتانیا قرار دادند و سموئیل، مزدور یهودی را نمایندهٔ مختار در آنجا ساختند تا آخرین مراحل برپایی دولت یهودی را پی‌ریزی کند. امور بسیار روشن هستند و به آوردن مثالهای دیگر نیازی نیست. بسیاری از مردم بر این باورند که اسلامگرایان از برنامه‌ریزی علمی و واقعی بسیار دور هستند و عدم موفقیت آنان به همین سبب است. اما واقعیت این است که مبارزه‌ای که علیه حرکت اسلامی در جهان صورت می‌گیرد، بسیار بزرگ‌تر از آن حدی است که گمان می‌رود.

آیا بیداری اسلامی که ما امروزه در جهان شاهد آن هستیم نتیجهٔ برنامه‌ریزی و مدیریت درست نیست؟ می‌توان دلایلی به درستی برنامه‌ریزی و یا به نادرستی آن یافت. از جوانان مسلمان که آگاه‌ترین دسته در امت اسلام هستند و می‌توان آنان را خلاصهٔ امت قلمداد کرد، خواسته می شود به برنامه‌ریزی درست که سبب ساختن و برافراشتن با حداقل هزینه‌ها و فداکاریها در میدان جنگ تمدنهای موجود می‌شود، روی بیاورند.

۳ـ کار دعوت از درون نهادها

منظور از این بحث چیست؟

می‌توانیم زمانهٔ حال را «عصر تخصص‌ها» و یا «عصر نهادها» بنامیم. مجله‌های تخصصی که در بیشتر امور بزرگ و کوچک در کتاب فروشیها به ردیف نهاده شده‌اند، دلیلی بر این مدعی هستند. به عنوان مثال مجله‌هایی به شکل عمومی به جغرافیا می‌پردازند و مجله‌هایی دیگر به شکل تخصصی تمام توجه خود را به قسمتهای بسیار کوچکی از مباحث جغرافیا معطوف می‌دارند. اگر از خودت بپرسی که این مجلات تخصصی چگونه به طور همیشگی منتشر می‌شوند و چگونه اساتید بزرگ به بحث و تحقیق و انتشار نتائج این بحثها می‌پردازند و چگونه تحقیقات آنها منبعی برای پژوهشگران و مصدری مهم برای حکومتها، مؤسسات علمی، نظامی و بین‌المللی می‌شود ...؟ پاسخ این است که در پشت هر مجله تخصصی از این نوع یک پژوهشکدهٔ تخصصی مستقل وجود دارد که همه بر ادامه کار آن و همچنین استقلال آن مشتاق‌اند. منظور از استقلال این نیست که با دیگران رابطه نداشته باشد، بلکه همه مشتاق و حریص‌اند که پژوهشکده یا مؤسسه به نتائج کار خود برسد و مباحث و تحقیقهای خود را به طور مداوم عمیق و دقیق‌تر بسازد، بدون اینکه کسی مانع فعالیت آن شود و یا دیدگاه خود را بر آن تحمیل کند و در عین حال همه از تحقیقات آن سود می‌برند و آن را به اسباب ادامهٔ کار یاری می‌رسانند و فقط بدین طریق مؤسسه می‌تواند کار را در انتهای دقت و مهارت انجام بدهد.

آیا می‌توانید تصور کنید نهادهایی این چنین که یهود بر آنها چیره‌اند. برای خدمت به تاریخ یهود در سرزمین موعود و مرده ریگ یهود در فلسطین چه قدر تحقیقات ارایه

داده‌اند. پژوهشهای بسیار زیادی دربارهٔ مجد و عظمت خیالی یهود و حقانیت آنان در چیره شدن بر جهان ارایه شده است. چه قدر در زمینهٔ اسطورهٔ کوره‌های یهودی سوزی مقاله و بحث و تحقیق ارایه کرده‌اند تا ثابت کنند که یهود ملتی شکنجه دیده و رنج کشیده در جهان است و آنان ملتی بدون سرزمین و وطن و فلسطین سرزمینی بدون ملت است و آنان ملتی دوستدار ارزشها و عاشق پیشرفت و مایل به زندگی آرام هستند، اما این عربها به آنان می‌تازند و اجازهٔ زندگی آرام را به آنان نمی‌دهند.

استعمار که در یک قرن و نیم گذشته بر سرزمینهای اسلامی سیطره یافته بود وقت خود را بیهوده به هدر نداده است. آنان از هنگام وارد شدن به سرزمینهای ما تا بیرون شدن، دانشمندان و مراکز پژوهش خود را واداشته‌اند تا هزاران تحقیق و پژوهش دربارهٔ همهٔ قضایای بزرگ و کوچک سرزمینها ارایه بدهند. کتابهای بسیار زیاد و مفصلی دربارهٔ تاریخ به رشتهٔ تحریر در آوردند و تاریخ ما را مسخ ساختند. تاریخ اسلامی به شکل پست‌ترین تاریخی که می‌توان تصور کرد به تصویر کشیده شد. همهٔ آن دسیسه‌چینی، توطئه، شهوت‌پرستی، حرص و آز بود و وجود یک لحظه نور در آن نایاب شد. خلفا مجموعه‌ای از افراد تازه به دوران رسیده شدند و فتوحات به مجموعه‌ای از بوالهوسیها، کشتنها و خونریزی‌ها تبدیل شد. اگر چیز قابل ذکری در تاریخ باشد، فقط برخی از تحرکات آتش‌پرستانی است که در اصل یهودی بودند، مانند قرمطیان و اسماعیلیان و ...

کتابهایی دربارهٔ علوم انسانی نوشتند که تأکیدشان بر مواردی مانند زیر بود: مهم‌ترین تفاوتها میان ملتهای اسلامی چیست؟ چگونه عربها علیه کردها و ترکها علیه عربها و عربها علیه فارسیان دسیسه‌چینی می‌کنند؟ آن‌قدر روی منطقه‌گرایی ملتهای فوق‌الذکر و بقیه، تبلیغات کردند که آن احساس را تبدیل به یک عشق و علاقهٔ عمیق ساختند. پژوهشکده‌هایی پدید آمد که به طور تخصصی به مباحثی پیرامون «کرد»، «آشوری»، «بربری»، «دروزی» و «نُصیری» می‌پردازند و به کاوشهای عمیق در این زمینه توجه می‌کنند و مجله‌های بسیار قابل تأملی در مراکز کشورهای غربی در این‌باره چاپ و منتشر می‌شود.

کتابهایی در زمینهٔ جغرافیا منتشر ساختند و تحقیقات و نقشه‌هایی ساختند که قسمتی از یک کشور را در کشوری دیگر قرار می‌داد، چرا؟ زیرا هنگامی که این کشور

کشور همسایهٔ آن مستقل می‌شد نقشه‌های استعماری سبب درگیری میان آنها بشود و فرزندان یک وطن و یک دین به خاطر اوهام و خیالاتی که استعمار برای ملتهای جهان سوم طرح‌ریزی کرده است، به جان هم بیفتند و مشغول جنگهای درازمدت شوند.

کتابهایی در زمینهٔ عقیده به رشتهٔ تحریر در آوردند و فرقه‌ها، تصوف، معتزله و ... را پررنگ ساختند. حتی جوانی که می‌خواهد تحصیلات عالی خود را در ادبیات عرب، تاریخ، فلسفه و حقوق اسلامی در یکی از دانشگاههای غربی تکمیل کند، موضوع پایان نامهٔ او را به جز در اموری این چنینی نمی‌پذیرند. موضوعاتی که انحراف از عقیدهٔ اسلامی و یا امور جزیی به شمار می‌آیند و به جوهر و اساس دین ارتباطی ندارند.

برادر مسلمان دعوتگر

شایسته است از این سطح از نشاط و جنب و جوش و دانش و استعداد برخوردار باشید. ما با جهل و نادانی نمی‌توانیم در مقابل دانش و با ظن و گمان در برابر برنامه‌ریزی و تحقیق بایستیم.

اگر کشورهای جهان سوم به نهادها و پژوهشگاههای مستقل بسیار احتیاج دارند، حرکت اسلامی بسیار بیشتر از آنها به این نوع آموزشکده‌ها نیاز دارد.

از جمله مهم‌ترین نهادهایی که به آنها نیاز داریم عبارتند از:

۱ـ نهاد تربیت

تربیت و آموزش از قسمتهایی هستند که استعمار بیش از همه به فاسد ساختن آنها پرداخته است. مدارس ما چیزهایی را تدریس می‌کنند که با دین ما مخالف و در خدمت دشمنان ما هستند. نقش تربیت را تنها مدارس به عهده ندارند، بلکه تمام نهادهای جامعه در آن دخیل‌اند. پس باید یک مدرسهٔ تربیتی مستقل وجود داشته باشد تا برنامهٔ تربیتی اسلامی روشنی را خط مشی خود قرار بدهد و هدف آن عبارت باشد از:

● پیگیری تمام انحرافات تربیتی در مدارس و دانشگاهها و درست کردن جایگزین نیک برای آنها.

● رد کردن برنامه‌های تربیتی انحرافی که رسانه‌های گروهی آنها را مطرح و تغذیه می‌کنند و ایجاد جایگزین برای آنها.
● دوری گزیدن از هر آنچه سبب دو دستگی میان مسلمانان می‌شود و تأکید بر زمینه‌های مشترک که سبب یگانگی و گرد هم آمدن آنها می‌شود.
● شرح دادن اندیشهٔ اسلامی در قضایایی چون: تکفیر، قوم‌گرایی، منطقه‌گرایی، معنای دعوت به سوی خدا، اهمیت پنهانی و سرّی بودن در کار و فعالیت اسلامی، حدود و مقدار اطاعت و همچنین دیگر خطراتی که دربارهٔ آنها جر و بحث زیادی شده است.
● ارائهٔ نظریهٔ اسلامی در زمینهٔ تربیت.

۲ـ نهاد سیاسی

سیاست از جمله کلماتی است که از کلمات و اصطلاحات دیگر بیشتر دچار بدفهمی شده است و در عین حال استفادهٔ نادرستی از آن کرده‌اند.

فرد سیاسی، شخصی فریب‌کار است. پس انسان محترم و با شخصیت باید از آن فاصله بگیرد. دسته‌ای مشخص از مردم که صاحبان سیاست و دارای مقامات هستند، به سیاست توجه و اهتمام می‌ورزند؛ اما دیگر مردم محکوم به پذیرش قواعد بازیهای سیاسی هستند.

در دین سیاست و در سیاست، دینی وجود ندارد. هر فرد سیاسی می‌تواند حزبی سیاسی تشکیل بدهد و از میان آن مردم را به افکار خود فرا بخواند، بجز فرد مسلمان که او به سبب عمل به اسلام از وارد شدن به میدانهای سیاسی و تشکیل احزاب و از تغییر دادن جامعه به نام اسلام، ممنوع است.

پس باید یک نهاد سیاسی مستقلی پدید آید تا هدف آن:

● ریشه‌دار کردن خط مشی سیاسی اسلام باشد. منظور آزادی و احترام و کرامت برای همه و توجه به این مسئله که زن شریک مرد در زندگی است و در مقابل قانون با او برابر است و به همه فرصتهای یکسان داده شود و مقید شدن به تصمیمات شورا و رعایت عدل و حق، لازمهٔ سیاست اسلامی است. مسئولیت کامل که بزرگ و کوچک در

مقابل کار خود دارند و کسی را برک کس دیگر جز باتقوا برتری نیست، پایه‌های این اصل هستند و ردکردن انواع تعصبات نژادی، مذهبی و دینی از جمله برنامه‌های سیاسی اسلامی هستند.

● شرح و توضیح انحراف سیاسی در مذاهب قدیمی و مذاهب معاصر موجود، این انحراف در زمینه‌های تئوری و رفتاری بوده است که بر اصل «هدف وسیله را توجیه می‌کند» استوار است.

● توجه به بیداری و آگاهی بخشی در زمینهٔ اندیشهٔ سیاسی و انتشار مقالات و مجلات تخصصی و کتابهایی که مفاهیم سیاسی را دربارهٔ سیاست اسلامی توضیح می‌دهد.

● ردکردن شبهات مبشران و مغرضان، کسانی که در اطراف جهان با اسلام مبارزه می‌کنند.

● توضیح دادن معنای جنبشهای آزادی‌بخش و حمایت و به وجود آوردن جنبشهای آزادی‌بخش واقعی در نواحی مختلف جهان.

۳ـ نهاد اطلاع‌رسانی

کسی که اهمیت اطلاع‌رسانی را امروزه درک می‌کند می‌داند که ما باید چه قدر دارای نهادهای اطلاع‌رسانی باشیم که بر روزنامه‌ها، مجلات، رادیوهای اسلامی مستقل، اشراف داشته باشد و در چاپ کتاب و تولید فیلم فعال باشد و سینمای اسلامی را بپروراند تا در خدمت اندیشهٔ درست اسلامی به مردم باشد. همان‌طور که می‌دانید شاید بتوان تا حدی جلوی انتشار کتاب یا مجله‌ای را در کشوری گرفت، اما جلوگیری از فیلم سینمایی و امواج رادیویی کاری سخت و ناشدنی است. مخصوصاً امروزه با دست آوردهای جدید تکنولوژی می‌توان گفت این کاری محال است.

امواج رادیویی و تلویزیونی امروزه مهم‌ترین وسیله برای مسیحی‌سازی هستند. آنها در جایی دور در زمین یا دریا ایستگاه خود را ایجاد می‌کنند و تبلیغات خود را با زبانهای مختلف به سوی ملتهای غیر مسیحی گسیل می‌دارند. اگر ارتشهای اسلامی در زمان قدیم سبب مناسب شدن محیط برای انتشار اسلام می‌شدند، امروزه رسانه‌های گروهی این نقش را به عهده دارند. خوانندهٔ محترم گمان نبرد که حرکت اسلامی از توان مادی این کار برخوردار نیست؛ زیرا این کار از جهت مادی بسیار کم هزینه است.

۴ـ نهاد برنامه‌ریزی

امروزه در جهان نهادهای مستقلی هستند که برای تعطیلات شما هرجا که خواستار سپری کردن آنها باشید و برای پیشرفت کار اقتصادی شما و برای افزایش سود کارخانه یا فروشگاه شما، برنامه‌ریزی می‌کنند.

برنامه‌ریزی امروزه یک علم است که قواعد و اصول خاص خود را دارد. حرکت اسلامی باید در پی پدید آوردن این نوع نهادها باشد تا اندیشهٔ برنامه‌ریزی را در جامعهٔ اسلامی رایج سازد و مردم را به ضرورت برنامه‌ریزی درست قانع کند. و حرکت اسلامی برای رسیدن به اهداف خود باید دقیقاً برنامه‌ریزی کند.

۵ـ اتحادیه‌های صنفی (سندیکاها)

هنوز بسیاری از اسلام گرایان در ارزش کار اتحادیه‌های صنفی اختلاف‌نظر دارند برخی اصلاً این طریقه را باور ندارند و برخی به ضرورت انتخابات برای رسیدن به کرسیهای اتحادیه‌ها باور دارند تا بر آن سیطره یابند و در این زمینه جامعه‌های دیگر را به عنوان الگویی مد نظر دارند. بسیار کم‌اند کسانی که متوجه نقش اتحادیه‌ها در تغییر شده‌اند و اینکه کار اتحادیه‌ها می‌تواند به عنوان روشی از روشهای دعوت باشد. حتی می‌توان گفت کار آنها، به طبیعت کار در یک مجموعهٔ سری نزدیک‌تر است. ما به وسیلهٔ اتحادیه‌ها می‌توانیم با تمام مردم سخن بگوییم و راه رسیدن آنها به حقوق‌شان را مهیا بسازیم، اعتماد از دست رفتهٔ میان مردم و حرکت اسلامی را زنده کنیم، امری که حرکت اسلامی را به شکل طبقه‌ای که جز به فکر خود و مصلحتهای افراد خود نیست، به تصویر می‌کشد.

اتحادیه‌ها انواع مختلفی دارند: اتحادیهٔ کارگران، اتحادیهٔ اصناف، انجمنهای دانشجویی و انجمنهای اساتید دانشگاهها، اتحادیهٔ مهندسی و...

کار تشکیلات نهادهای جهانی غیر اسلامی در شرق و غرب بر این استوار است حکمت گمشدهٔ مؤمن است و حرکت اسلامی باید کار سندیکایی را با برجسته ساختن و تخصصی کردن آن در میدانهای مختلف عمیق سازد.

۶ـ سایر نهادها

امروزه فعالیتهای اسلامی به نهادهای دیگری در زمینه‌های مختلف نیاز دارد. مانند نهادهای اقتصادی، خیریه، ورزشی و ...

باید به این نهادها در ایجاد و ادامه دادن کار یاری برسانیم. آنها را در زمینه‌های مختلف تغذیه و با آنها همکاری کنیم تا وظایف خود را انجام بدهند و بر مستقل بودن و آزادی آن، بسیار حریص باشیم تا کار خود را به جلو ببرند، از آنها استفاده کنیم و به دیگران اجازه بدهیم از آنها بهره‌مند شوند.(۱)

برادر مسلمان دعوتگر

بر شما لازم است تا مدیری موفق باشید. در صد سال گذشته نظریه‌های مدیریت بسیار رشد یافته و گوناگون شده‌اند و این رشد در پرتوی محیط مناسب بوده است که با رشد نظامهای سیاسی و اقتصادی به وجود آمده است. جهش بسیار بزرگی در دانش و پیشرفت تکنولوژی و راههای اطلاع‌رسانی و ارتباطات به دست آمده است. استفاده از کامپیوتر در اکثر قسمتهای کار اداری، سبب سهولت کار شده است. در ابتدای قرن بیستم اندیشه‌های مدیریتی ظاهر شد که هدف آن رسیدن به بیشترین حد تولید مادی و نیروی انسانی قابل استفاده بود و دیدگاه دست یافتن به بیشترین تولید با کمترین هزینه مطرح شد. در این زمینه بر وظایف اداره‌ای که مسئولیت کار را عهده‌دار گشته است تأکید شده تا بر برنامه‌ریزی، منظم و مرتب کردن، توجیه کردن، رهبری و نظارت در عملیات مختلف در پروژه‌های کاری اهتمام جدی داشته باشد. مکاتبی برای آموزش مدیریت پدید آمد که بر تجربه‌های علمی در رسیدن به اهداف مختلف خود تکیه دارند و مدیریت، علمی شد که هیچ کس از آن بی‌نیاز نیست و تصمیمگیریها بر تجربه‌های علمی نه بر حدس و گمان و احساس فردی یا تجربه‌های گذشته استوار هستند.

---

۱. طحان، مصطفی محمد، *فی التدریب التربوی*، ص ۱۹۵.